

صلی اللہ علیہ وسلم

محسن انسانیت

از
حضرت میرزا بشیر الدین محمود احمد
رضی اللہ عنہ

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

محسن انسانيت صلی علیہ وسلم

حضرت ميرزا بشير الدين محمود احمد
خليفة المسيح الثاني رضي الله عنه

سازمان انتشارات بين المللی اسلام

محسن انسانيت

Benefactor of Humanity

Persian translation of

Dunya ka Muhsin, Rahmatullil-'Alamin, Uswa-e-Kamil (Urdu)

(Peace and blessings of Allah be upon him)

By: Hazrat Mirza Bashir-ud-Din Mahmood Ahmad

(on whom be peace)

Khalifatul-Masih II

Present Persian Translation: UK, 2018

© Islam International Publications Ltd.

Published by:

Islam International Publications Ltd

Unit 3, Bourne Mill Business Park,

Guildford Road, Farnham, Surrey UK, GU9 9PS

Printed in UK at:

Raqeem Press

Farnham, UK

For further information, please visit:

www.alislam.org

ISBN: 978-1-84880-166-0

10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

فهرست

ix	دربارهٔ مصنف
x	دربارهٔ کتاب
xi	سپاسگزاری

۳	محسن دنیا 
۳	هدف گردهمایی
۴	گردهمایی برهمنو سماج در شمله
۶	چشن میلاد
۷	پیشنهاد اتحاد بین مسلمانان و هندو ها
۸	موفقیت جنبش
۹	اساس سخنرانی‌های ۱۷ ژوئن
۱۱	يك راز و رمز ویژه
۱۱	تنبیه بدنی معلم
۱۲	تیغ جراحی پزشکی
۱۳	تهمت بر خداوند متعال
۱۴	مشارکت رهبران مذهبی در جنگ
۱۵	ترجم درجه شرایطی خوب است
۱۶	استراحت نفس

۱۷	زندگی رسول اکرم ﷺ
۱۷	فدا کاری بد
۱۸	تقدّس رسول الله صلى الله عليه وسلم
۱۸	شهادت بر ادعای تقدس
۱۹	دلیل دیگری بر ادعای تقدس
۲۰	شهادت خویش درباره خودش
۲۱	شهادت همسر
۲۴	شهادت دوستان
۲۶	شهادتی از شخصی بی طرف
۲۶	شهادتی از دشمن خیلی بزرگ
۲۸	شهادتی از خادم
۲۹	شهادتی از معامله کنندگان
۳۰	شهادت های بعد از وفات
۳۰	شهادتی از همسر دوم
۳۱	شهادت های خلفای کرام
۳۱	شهادتی از حضرت ابوبکر رضی الله عنه
۳۲	شهادتی از حضرت عمر رضی الله عنه
۳۳	شهادتی از حضرت عثمان رضی الله عنه
۳۴	شهادتی از حضرت علی رضی الله عنه
۳۴	پی آمد شهادت
۳۵	غیرت نسبت به خداوند متعال
۳۶	اثمار آفریده های رسول اکرم ﷺ
۳۸	پاسخ به اعتراض های مهم
۳۹	مسئله طلاق
۳۹	کثرت ازدواج

۳۹ ملزومات عیاشی
۴۰ علائم آدم عیاش
۴۱ شراب
۴۳ غذا های مقوی و لذیذ
۴۳ وسایل عالی
۴۴ زنان باکره
۴۵ سروده ها یا مزامیر
۴۶ مقید به آرزو های زنان
۴۷ بی انصافی میان زنان
۴۸ اوقات بیشتری همنشینی با زنان
۴۸ مقصود از ازدواج رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
۴۹ غلامی یا بردگی
۵۰ نظر غلامان
۵۱ تحمل اذیت و آزار غلامان
۵۱ حُبَابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
۵۲ زید رضی الله عنه
۵۳ بلال رضی الله عنه
۵۴ سمیه رضی الله عنها
۵۵ عمّار رضی الله عنه
۵۵ صهیب رضی الله عنه
۵۵ ابوفکیه رضی الله عنه
۵۶ لبینه رضی الله عنها
۵۶ زبیره رضی الله عنها
۵۶ نهديه و ام عبیس رضی الله عنهما
۵۷ عامر رضی الله عنه

۵۷ حمامه رضی الله عنها
۵۷ دلسوزی غلامان غیر مسلمانان
۶۲ احسان هایی رسول الله
۶۳ اقسام احسان ها
۶۵ امحای شرک
۶۶ آشتی میان دانش و مذهب
۶۸ دانش پایانی ندارد
۶۹ درمان هر بیماری
۷۰ اصلی پیشرفت اخلاق
۷۱ براستی جوینده از صدق دل موفق میشود
۷۱ مساوات
۷۳ مساوات در احکام عدل
۷۴ درسی بی نظیری به مساوات
۷۵ احترام به تعهد
۷۶ اسباب برقراری امنیت
۷۷ احترام به بزرگان هر قومی
۷۸ از چیزی قابل عزت دیگران را بد نگوئی
۷۹ حسن در هر مذهبی
۸۰ پیروان با نیّتی نیک
۸۱ حدود جنگی
۸۲ آزادی وجدان
۸۳ حقوق زنان
۸۴ انسداد توهم
۸۵ اتحاد میان سرمایه و مزد
۸۶ ممانعت شراب

۸۷ ایثار گری های رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
۸۷ دوام در عمل
۸۸ دیگر اقسام فداکاری ها
۹۱ مفاد فداکاری
۹۱ فداکاری شهوات
۹۲ فداکاری احساسات
۹۵ فداکاری احساسات وابستگان
۹۶ فداکاری احساسات دوستان
۹۸ فداکاری مالی
۹۹ فداکاری آبرو
۱۰۲ فداکاری وطن
۱۰۳ فداکاری آسایش
۱۰۳ فداکاری اقوام
۱۰۴ فداکاری جان
۱۰۷ فداکاری از نسل آینده
۱۰۹ نصیحت

۱۱۳ رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ ﷺ
۱۱۷ رحمتی برای فرشتگان
۱۲۰ رحمتی برای زمان
۱۲۱ رحمتی برای زمین
۱۲۴ رحمت برای انسانیت
۱۳۲ رحمت برای نسل انسانی
۱۳۵ رحمت برای پیامبران گذشته
۱۴۲ رحمت برای کتاب‌های گذشته

۱۴۷	رحمت برای وجدان انسانی
۱۵۲	رحمت برای معذوران
۱۵۶	رحمت برای نسل‌های آینده

۱۶۵	اسوه کامل ﷺ
۱۶۵	یک شکایت
۱۶۶	ضرر مرزبندی‌های غیرواقعی
۱۶۷	عامل اصلی فساد در هند
۱۶۸	وسعت قلبی احمدی‌ها
۱۶۸	نصیحتی برای جماعت
۱۶۹	وسعت موضوع و کمی وقت
۱۷۰	هدف اصلی مذاهب
۱۷۱	کامل‌ترین مظهر صفات الهی
۱۷۱	صفت ربوبیت
۱۷۲	صفت رحمانیت
۱۷۲	شرح لطیف وصف رحمانیت
۱۷۳	یک مثال جالب
۱۷۴	وصف ربّ العلمین و رسول اکرم ﷺ
۱۷۵	پرورش نوجوانان
۱۷۷	پرورش بر موقع ازدواج
۱۷۸	ربوبیت بر موقع آمدن همسر
۱۷۸	ربوبیت بر موقع تولد اطفال
۱۷۹	دستور تربیت اطفال
۱۸۰	ربوبیت یتیمان
۱۸۱	راهنمایی برای جوانان

۱۸۱	ربوبیت در امور دنیا
۱۸۲	ربوبیت وفات شده
۱۸۳	ربوبیت بعد از مرگ
۱۸۴	ربوبیت معنوی
۱۸۵	ربوبیت عمومی
۱۸۶	تبعیض رنگ و نژاد
۱۸۷	الهام الهی
۱۸۸	اهتمام کامل کمک به تنگدستان
۱۸۹	مظهر اتم وصف رحیمیت
۱۹۰	جزا در مقابل زیان
۱۹۱	پاداش به تهی دستان
۱۹۲	وصف مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ
۱۹۴	مظهر کامل اوصاف الهی
۱۹۴	دعایی از خداوند متعال

دربارهٔ مصنف

حضرت میزا بشیر الدین محمود احمد پسرِ موعودِ امام مهدی و مسیح موعود حضرت میرزا غلام احمد قادیانی بودند. خداوند متعال حضرت مسیح موعود را پیش خبری داده بود که یک پسرِ موعود دارای صفاتهای زیادی در خانه ی شان تولد خواهد یافت و با عمرِ طولانی، بزرگی و عظمت بدست خواهد آورد. چنانچه طبق این پیشگوئی حضرت میرزا بشیر الدین محمود احمد رضی الله عنه در سال ۱۸۸۹ء تولد یافتند.

حضرت میرزا بشیرالدین محمود احمد رضی الله عنه در سال ۱۹۱۴ بر مسند خلافت متمکن شدند و در سال ۱۹۶۵ این دارِ فانی را وداع گفتند. حضرت میرزا بشیر الدین همان مصلح موعود بودند که خدا درباره ایشان حضرت مسیح موعود علیه السلام را خبر داده بود. چنانچه ایشان در سال ۱۹۴۴ از خداوند متعال خبر یافته اعلام فرمودند که ایشان مصلح موعود هستند.

درباره کتاب

در مجلد زیر نظر سه کتاب حضرت مصلح موعود رضی الله عنه به زبان فارسی ترجمه شده است. نام آن سه کتاب درج ذیل است؛

۱: محسن دنیا ﷺ

۲: رحمة للعالمین ﷺ

۳: اسوه کامل ﷺ

موضوع هر سه کتاب سیرت و سوانح حضرت محمد مصطفی ﷺ است. حضرت مصلح موعود رضی الله عنه با دلایل زیادی این چیزی را به اثبات رسانده است که حضرت محمد ﷺ محسن دنیا و رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ هستند و برای تمام دنیا یک الگوی کامل هستند. برای هر ملت و قوم در زندگی آنحضرت ﷺ الگوی پاکیزه وجود دارد.

سپاسگزاری

اینجانب از آقای سلطان احمد قمر، آقای ریاض باری و آقای آصف سیال که افتخار ترجمه این کتاب را از آن خود ساختند سپاس می‌گزارم و همچنین از آقای عبد الحسین الخمیسی و آقای خالد اسد ورک را تشکر عرض می‌کنم که در ویرایش این کتاب نقش خیلی مهمی را ایفا کردند. همچنین آقای سید تنویر مجتبی شایان تشکر ویژه هستند که این کتاب را به نحو احسن برای چاپ آماده کردند.

جزاهم الله احسن الجزا

خاکسار

جمیل الرحمن رفیق

وکیل التصنیف

تحریریک جدید

۲۹ سپتامبر سال ۲۰۱۶م

صلى الله
عليه
وسلم

محسن دنيا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

محسن دنیا
صلی اللہ علیہ وسلم

«۱۷ ژوئن ۱۹۲۸ بر مناسبت جلسه قادیان»

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝
لَا شَرِيكَ لَهُ ۚ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۱۰

هدفگردهائی

گردهمائی امروز به این نیت برگزار شده است تا در کشورمان آن مماشات و آن ادب و احترام نسبت به احساسات همدیگر ایجاد شود که بدون آن نمیتوان وصال خدا را یافت و نه می توان صلح و آرامش را در جهان برقرار کرد. آموزشی که به ما داده شده این است که به تمام بزرگان و رهبران ادیان ادب و احترام بگذاریم. تمام آن افرادی که امت آنها، آنان را بعنوان فرستاده ای از سوی خداوند قبول دارند. تمام آن افرادی که جماعتی از پیروانشان وجود دارد و آن جماعت ها آنان را رسول و مامور خدا، اولیا و فرستاده خدا بر می شمرنند، وظیفه ما است که به آن ها احترام بگذاریم. از توهین به آنان امتناع ورزیم. و تحت این

۱ الانعام: ۱۶۳-۱۶۴

آموزه‌ها ما همواره برای بزرگان ملت‌های مختلف و برای بنیان‌گزاران ادیان ادب و احترام قایل شده‌ایم. ما به بزرگان یهودیان احترام می‌گزاریم. ما برای بزرگان مسیحیان احترام قایل می‌شویم. ما بزرگان چینی‌ها را با دید احترام می‌نگریم. ما با بزرگان ژاپنی‌ها رفتار مودبانه‌ای داریم و به بزرگان هم‌وطنان خود یعنی هندوها تعظیم می‌کنیم. و این را بنا بر دستور خداوند انجام می‌دهیم. بخاطر نفسانیات خود انجام نمی‌دهیم و بخاطر منافع شخصی و قصد و غرض انجام نمی‌دهیم بلکه بالواقع با یقین داشتن به این که آنان فرستاده و امر شده خداوند برای انسانهای دنیا می‌باشند، آنان را مورد احترام قرار می‌دهیم. و ما بر این موضوع اذعان داریم که اگر چنانچه افراد همه ملت‌ها و پیروان همه مذاهب دنیا با جدیت بر این مسئله تأمل داشته باشند، آنان خواهند پذیرفت که استواری و پابرجای دنیا چه از لحاظ معنوی و چه از لحاظ جسمانی منوط به این خواهد بود که بر افکار و گفتار خود مسلط باشیم و با چنین روشی به گفتگو بپردازیم که هیچ‌گونه افتراق و عناد ایجاد نشود.

گردهمائی برهموسماج در شمله

سال گذشته من به شمله رفته بودم. در آن ایام سالگرد درگذشت آقای رام موهن رای که از اعیان شهر کلکته بودند، بود و به این مناسبت قرار بود یک گردهمائی از سوی برهمو سماج در شمله منعقد گردد. خانم

نایدو^۲ که از رهبران هندو می باشد و شاعر گرانقدری است و مانند جناب گاندی در بین هندوها و مسلمانان از ادب و احترام خاصی برخوردار می باشد، ایشان برای دیدار من آمد و گفت که سالگرد درگذشت رام موهن رای می باشد و برهمنو سماج یک گردهمائی را تدارک دیده است، آیا بهتر نیست که شما نیز در گردهمائی شرکت کرده و سخنرانی ایراد کنید. اگرچه من در مورد برهمنو سماج اندکی مطالعه داشته ام اما نسبت به شخصیت آقای رام موهن رای اطلاعات کافی نداشتم. بدین خاطر کمی مردد شدم. اما ناگهان این فکر به ذهنم خطور کرد که هرچند اطلاعات من در مورد احوال شخصی ایشان کم باشد ولی در این شکی نیست که ایشان در جهت محو شرک تا حدودی تلاش های را انجام داده است. این بود که با شرح صدر به ایشان گفتم که من در گردهمائی

^۲ نایدو سروجنی ۱۸۷۹-۱۹۴۹ م شاعر و سیاستمدار. در حیدرآباد دکن ، هند مدرک تحصیلی دیپلم و بعد در کیمبرج ادامه تحصیل داد.از ابتدای نوجوانی بزبان انگلیسی شروع کرد شعر بسراید.به موضوع های هندی به سبک عاشقانه به انگلیسی زبان نظم ها را نوشته بعنوان شاعر وزین شناخته شد. در اشعار او اختلاط احساس و فکر وجود دارد. ناگهان نظم های اش در انگلس مانند ترانه ها محبوب شد. در نهضت آزادی هند به عنوان خدمت گار قومی معروف بود. در نهضت عدم همکاری با مهاتاما گاندی همبستگی نمود. و به امور سیاسی کشور ارتباط جدی برقرار کرد. چندین بار زندانی شد. در اجلاس کنگره ملی هند در کان پور صدر انتخاب شد. پس از استقلال هند به مقام استاندار اتار پردیش منصوب شد. دخترش پدماجا ناید و استاندار بنگال غربی نیز بوده است. (بر گرفته از دایره المعارف جامع اردو ج ۲ ص ۱۷۰۶ چاپ لاهور در سال ۱۹۸۸ م)

شرکت خواهیم کرد. لذا به آنجا رفتم. آقای اس.آر.داس که از اعضای حقوقی شورای نایب السلطنه هستند ریاست اجلاس را بر عهده داشتند و شخصیت های گرامی دیگری از جمله خود خانم نایده نیز حضور داشتند. سر حبیب الله نیز حضور داشت. برحسب اتفاق اکثریت قریب به اتفاق حضار با زبان اردو آشنائی نداشتند و این از لحاظ جامعه آنجا چندان اعجاب انگیز نبود. خانم نایدو از من سوال کرد که آیا من به زبان انگلیسی سخنرانی ایراد خواهم کرد. من در جواب گفتم که من عادت ندارم به زبان انگلیسی سخنرانی کنم. در فرنگ سخنرانی های از روی نوشته را ایراد می کردم. اما بجز ایراد چند جمله مختصر، فرصتی برای ایراد سخنرانی بداهه نداشتیم. خانم نایدو گفت که پس شما به زبان اردو سخنرانی کنید. اما چون رئیس جلسه مطلقاً با زبان اردو آشنائی نداشت و همچنین ۹۰ درصد حضار اهل بنگال بودند و آن ها نیز با زبان اردو نا آشنا بودند، بنابراین من سخنرانی ایراد نکردم با اینکه آمادگی داشتم. دیدن خوبی کسی درحقیقت دلالت بر بینا بودن آن فرد می باشد و ناتوانی در درک خوبی های کسی نشانگر نابینا بودن آن فرد است و اسلام به ما دستور می دهد که منکر خوبی کسی نباشیم و به سران ادیان دیگر تعظیم و تکریم کنیم.

جشن میلاد

فکری در دلم افتاد که در بین مسلمانان گردهمائی های مانند مراسم مولودی خوانی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برگزار می شوند اما اینها همه رنگ و لعاب دینی بر خود دارند. امید داشتن به شرکت غیر

مسلمانان در این مراسم جزو محالات است. البته می شود انتظار داشت که آنها برای شنیدن محاسن بنیان گذار اسلام شرکت کنند اما این که در یک همچین گردهمایی از آئین های مذهبی نیز پیروی کنند، این انتظار را نمی شود داشت. آن ها ممکن است در این همایش های که در خصوص رسول الله صلی الله علیه وسلم برگزار می شوند با دیدگاه انسانی ، علمی و اخلاقی شرکت کنند اما با دیدگاه دینی و مذهبی شرکت نخواهند کرد.

پیشنهاد اتحاد بین مسلمانان و هندوها

بنابراین من به این باور رسیدم که فاصله ای که بین مسلمانان و هندوها در حال گسترش است، تنها راه جلوگیری از آن برگزاری چنین همایش های است. همایش های که در آن در مورد حیثیت مذهبی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنی نباشد بلکه در مورد حیثیت علمی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برگزار شوند. اگر مردم محاسن رهبران مذاهب دیگری را می توانند ببینند و بشنوند، پس چه دلیلی است که محاسن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را نتوانند بشنوند. در چنین گردهمایی هایی مردم غیرمسلمان هم می توانند شرکت کنند و بدین صورت فاصله ای که روز بروز گسترده تر می شود را می توان کاهش داد و از بین برد و بین هندوها و مسلمانان صلح ممکن می شود. علاوه براین، خود مسلمانان هم از احوال رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آگاه شده و می توانند نسبت به ایشان ارادت و اخلاص بوجود بیاورند. باز وقتی پیروان مذاهب دیگر احوال صحیح را خواهند

شنید، آنان به چنین کسانی که به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ناسزا می‌گویند را منع خواهند کرد.

موفقیت جنبش

به فضل خدا این جنبش بیش از آن که ما انتظار داشتیم موفقیت کسب کرد. برای مثال شخصیت‌هایی چون بین چندرپال که پیش از گاندی رهبری بزرگ بشمار می‌رفت و آقای سی. پی. آر. قایم مقام رئیس دانشگاه کلکته که خود از رهبران کلکته می‌باشند، آمادگی خود را برای حضور یا سخنرانی در چنین گردهمایی اعلام و اعلامیه را امضا کردند. همچنین رهبران دیگری هم داوطلبانه حاضر شدند. شخص هندویی که برگزاری چنین گردهمایی‌ها را در چندین ناحیه مدراس به عهده داشتند، اظهار نظر کردند: برای برقراری آرامش درهند، ما چیز خیلی با ارزشی (یعنی این جنبش) را به دست آوردیم. و پیشنهاد داده که هر سال باید چنین گردهمایی برگزار گردد. تیوسافیکال سوسایتی «جمعیت مذهبی» برگزاری گردهمایی در مدراس را به عهده گرفته است. علاوه بر این، در شهر لاهور نیز شخصیت‌های ناموری همچون لاله دانی چند رهبر بسیار بزرگ کنگره و یک رهبر سیک آقای سردار کرک سینگ اعلامیه این گردهمایی را امضاء کردند، آقای سردار کرک سینگ گفته که آن روز اگر درامت سار یا سیالکت بودم، در گردهمایی شرکت می‌کنم.

خلاصه این نهضت را علاوه بر مسلمانان اقوام دیگر هم از دیده احترام نگریسته اند بلکه برای جلو گیری از تفرقه خواستار برگزاری چنین

گردهمایی‌هایی نیز شدند. و من اذعان دارم که چنانچه این نهضت به موفقیت برسد، برای مردم آشکار خواهد شد که برای ایجاد صلح و آرامش این جنبش بسیار مفید خواهد بود. و در آینده هر قومی برای موفقیت آن بیش از پیش تلاش خواهد کرد. پس برای موفقیت این جنبش باید تلاش کرد تا ما به آن مقصود دست بیابیم که آن را هندو ها هم گرامی میدانند و مسلمانان هم گرامی میدانند و آن مقصود صلح و پیشرفت هندوستان است.

اساس سخنرانی‌های از ژوئن

بعد از این مقدمه به موضوع اصلی خود برمی‌گردم. در ابتدا آیات ذیل را قرائت کردم:

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝
لَا شَرِيكَ لَهُ ۚ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۝^۳

در این آیه آن ادعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ارایه شده است که اساس سخنان امروز خود را به آن نهاده ام. موضوع سخنانم را به سه بخش تقسیم کردم، که عبارت اند از:

۱. احسانات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
۲. فدا کاری‌های رسول اکرم صلی الله علیه وسلم

^۳ الانعام: ۱۶۳-۱۶۴

۳. تقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

در آیات فوق الذکر، همین سه امور بیان شده اند. گویی عنوان را از خود انتخاب نکرده ام بلکه قرآن کریم آرایه فرموده است. خداوند متعال از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده که: ما به وسیله ی تو بر دنیا احسان کرده ایم، از تو خواسته ایم برای دنیا فداکاری کن، و تو را تزکیه نموده ایم. معنی صَلَوةٌ دعا و رحمت است، پس معنی اش رفتار نیک و احسان کردن. و معنی نُسُكٌ قربانی کردن است، پس معنی اش مجازات کردن، مَحْيَاً یعنی زندگی شخصی، راحت و آرام و آسایش، و مَمَاتٌ یعنی مرگ شخصی، به معنی فداکاری به کار رفته است. پس در این آیه گفته شده: بگو که عبادت من یا رفتار نیک من با مردم «معنی صلیات است» و فداکاری کردن، زندگی و مرگ من فقط برای خداست. نکته اول که در صَلَاتِی می باشد، در آن ادعای احسان کردن بر مردم شده است، یعنی فرمود که به واسطه من به مردم احساناتی شده است. در نُسُكِیْ وَ مَحْيَاً وَ مَمَاتِیْ گفته شده که: مردن من یا فداکاری کردن من برای خدا است. در پایان جمله به تقدس اشاره ای است، زیرا معنای تقدس پاک بودن است. چیزی که برای خداوند باشد، اگر آن پاک نباشد، پس دیگر چه می تواند باشد. پس در این آیه هر سه امر بیان شده است، یکی اینکه در این آیه ادعا بیان شده و دیگر اینکه آن رمز را نیز بیان کرده که دلیل به احسان، فداکاری و تقدس چیست؟

يك رازورمزويژه

رازی که در این آیه بیان شده است که وقتی که احسان یا فداکاری یا تقدس کسی را بررسی بکنیم، نباید بخش های از اعمالش را در نظر بگیریم بلکه تمامی زندگی اش را بررسی بکنیم. باید هدف اعمال اش را سنجید. فقط از دیدن مجازات گمان شود که این شخص ظالم است. درست نیست. یا از دیدن عمل ایذا رسانی، پنداشته شود که آن شخص ظالم است، درست نیست. یکی ببیند که دارد به یکی مجازات میکند و باو بگوید که مجازات کننده چقدر ظالم است. آنگاه گاهی او درابراز نظر مرتکب اشتباه میشود.

تنبيه بدنی معلم

بعنوان مثال الان روبروی ما ساختمان مدرسه ای است، فردی از اینجا عبور کند و ببیند که ناظم مدرسه، دانش آموزی را تنبيه بدنی میکند، و اگر او بگوید که چقدر دارد ظلم میشود، این درست نخواهد بود. چرا که اگر دانش آموزی بی ادبی کند و معلم او را گوشمالی ندهد، پدر و مادر آن دانش آموز حق دارند بگویند معلم پسرشان را ولگرد ساخته است. اصلیاش نکرده است و ممکن است پسر به بی راهه رفته و گم راه شود. بطور مثال بچه ای دزدی کرد یا در امتحان تقلب کرد و یا کاربردی انجام دهد اینک اگر به مهر و محبت نصیحت شده و از خود اصلیاش نکرده و شر و شیطنت های خود ادامه داد، ظلم نیست اگر معلم او را گوشمالی دهد، بلکه دلسوزی و مهربانی میباشد پس باید دید که چرا

معلم به دانش آموز تنبیه کرد. تنها از دیدن چوب خوردن او قضاوت شود که به او ظلم شده است، درست نیست.

بدینسان، هیچ خانه ای و خانواده‌ای چنین نیست که هیچ وقت فرزند خود را سرزنش یا تنبیه نکرده باشد. اما کسی نمی‌تواند بگوید که همه ی پدر و مادرها ظالم هستند،

آنها به فرزندان خود ظلم نمی‌کنند، بلکه با آن‌ها مهربان هستند و آن‌ها را دوست دارند. و اگر برای اصلح شان نیازی باشد آن‌ها را مجازات هم می‌کنند.

تیغ جراحی پزشکی

بدینسان اگر شخصی به بیمارستان برود و ببیند پزشکی با تیغ جراحی، بدن کسی را پاره میکند، عاقلی او را ظلم نخواهد گفت، بلکه باید دانست چرا جراحی کرد؟ اگر پزشک با جراحی کردن چرک یا غده چرکین را خارج نمیکرد بیمار می‌مرد. پس اگر پزشکی با عمل جراحی چرک از بدن خارج یا پس از عمل جراحی شکم، سنگی را خارج میکند یا دندان را میکشد یا گاهی دست یا پا یا بینی یا گوش را قطع میکند آنگاه آن ظلم نیست بلکه ترحم است. و کسی که این چنین چیزها را ببیند، او خواهد گفت که این احسان است. شهادت به احسان بودنش اینست که مردم نزد پزشک خودشان می‌روند و با پرداختن پول زیادی اجازه میدهند که دست یا پا و یا عضو دیگری از بدنشان قطع شود. اگر این ترحم و

احسان نباشد، پس مردم پول پرداخت کرده چرا چنین کاری می کنند.
آیا کسی با پرداخت پول از جیب خویش مجازات را میخرد؟

تهمت بر خداوند متعال

پس باید دید که مقصود از انجام عمل چیست؟ آیا نیت به نفع رسانی است یا ایذا رسانی. فقط از دیدن مجازات، گفته شود که این ظلم است، درست نیست. وگرنه تمامی قضاات دنیا، استادان، والدین، و تمامی پزشکان ظالم قرار میگیرند و حتی نَعُوذُ بِاللَّهِ باید به خداهم ظالم گفت. زیرا که هر روز ما می بینیم او جان هزاران بلکه صدها هزار نفر را می گیرد و اپیدمی بروز می کنند و طوفان ها می آیند و اگر با دیدن فعلی اندوهناک آن را ظلم قراردادن، درست باشد، پس باید پذیرفت نَعُوذُ بِاللَّهِ خدا هم ظالم است. اما اگر در چنین فعل خداوند متعال حکمتی است. بطور مثال اینکه نزد قومی، آن نتیجه اعمال زندگی گذشته می باشد یا نزد قومی دیگری، برای نجات از گناهان می باشد. پس باید پذیرفت که با دیدن هر نوع مجازات را نمی توان آن را ظلم گفت. پس به طوری که از طرف خداوند متعال آنچه عذاب نازل می شود، خواه آن را نتیجه " تناسخ " بیندارید خواه جزای اعمال این دنیا. خواه تنبیه بدانید یا وسیله ترقی بدانید، اما در هر حال باید پذیرفت که آن ظلم نیست، بلکه ترحم است، و به نفع انسان است.

خلاصه در عمل انسانی، بودن شدتی یا جزا یا مرگ و یا قتل را ظلم نمی توان گفت. ظلم در زمانی است که اثبات شود، آن کیفر برای انتقام

گیری بوده و نه از روی محبت، مهربانی دلسوزی و خیرخواهی. اگر از روی عصبانیت، بی‌پرواهی، انتقام و برای لذت انتقام مجازات باشد، آنوقت این فعل عبث خواهد بود یا عمل ظالمانه نامیده میشود. اگر نیت فعل، رضای الهی، اصلاح نفس مجازات شده و یا برای حفظ حقایق ازلی باشد، در آنصورت عمل بدی نخواهد بود.

مشارکت رهبران مذهبی در جنگ

ما می‌گوییم کسانی که هر چند رهبران بزرگ مذهبی می‌باشند، آنان در جنگ‌ها به نوعی مشارکت داشته‌اند. رام چندرجی علیه راون در نبرد شرکت کردند. ایشان آنچه به راون حمله کردند و او را تباه نمودند. این عمل درست بود. زیرا می‌خواستند به اودرسی بی‌آموزند که نباید به کسی ظلم کرد. هر خردمندی از دیدن هدف ایشان، این عمل را درست و ستایش می‌کند. بدینسان، کرشن جی در جنگ شرکت نمودند و برای شرکت در جنگ به شدت ترغیب کردند. در کتاب گیتا، به این امر تاکید داشته که گاهی نبرد ضروری می‌باشد. و گفته است برای اهداف نیکونبرد مانعی ندارد. گفته‌اند که کرشن جی فقط در راه خداوند متعال برای جنگ ترغیب می‌کردند، پس عمل شان خوب بوده نه که زشت.

علاوه بر این در مذاهب دیگرهم، چنین مثال‌هایی یافت می‌شود. هر چند حضرت عیسی مسیح علیه السلام فرصت نبرد نیافتند، اما، بعدها پیروان شان، برای اعتلای حق جنگیدند و در نبردها شرکت نمودند. پس هر

کاری که برای اصلیح دنیا وبه سودش باشد وبا نیتی پاک و تا حد جایز باشد ، آن بد نیست بلکه خوب است.

ترحم درچه شرایطی خوب است

درباره رحمت هم همین طور است. ترحم در زمانی نیکو است که با اراده ی نیک و حسن نیت انجام شود، مثلا اگر یکی پسری داشته باشد که هر روز وضع اش از بد به بدتر بشود اما او را از هیچی نگوید، هیچکس باو نمی گوید که کار خوبی کرده، همه می گویند که او کار بدی کرده است. وپسر فلانی را خراب کرده است. به همین طور، ترحم طبیعی نیز هیچ حقیقتی ندارد. اگر کسی بزدل باشد و به دلیل بزدلی خود نمی تواند کسی را مجازات کند، این نه خوبی او است و نه امری است قابل ستایش، بلکه عیبی است. بدیسان کسی از روی ریا ترحم کند. در دلش این هم قابل تحسین نیست که شخصی با ریاکاری به کسی ترحم کند و رفتاری با کینه پر باشد اما بظاهر رفتار رحمت داشته باشد. این هم قابل ستایش نیست. یا رفتار نیکو بخاطر اینکه چیزی عاید اش خواهد شد کند اینهم قابل ستایش نیست. مثلا شاعران مدح مردم میکنند تا چیزی عایدشان بشود. اما اگر رفتار نیکو براساس دلیل و برهان باشد، نتیجه ی تفکر باشد و ازش اصلیح شان گردد و صلح استقرار می یابد، آنوقت این چیزی است که قابل تقدیر خواهد بود.

استراحت نفس

وضع استراحت نفس نیز همینطور است، آن برای هر منظوری باشد طبق همان درجه اش خواهد بود. اگر برای لذت نفس، سستی یا تکبر یا به خاطر راحت طلبی باشد، بد است، اما اگر تابع حکمت باشد، برای اظهار تشکر باشد، خوب است. برای مثال اگر کسی بخاطر این استراحت میکند تا پس از رفع خستگی و با باز یافتن توانایی برای خداوند یا هم نوع بتواند زحمت بیشتری بکشد، آنوقت استراحت نمودن عمل قابل ستایش است. یا یکی غذا را میخورد که نیرویی بدست آید تا به دین و دنیا خدمت کند، یا لباس خوب بخاطر ابراز احسانی که خداوند متعال به او ارزانی داشته بپوشد. رعایت نظافت امری است خوب. بدینسان اگر کسی راه زهد را پیشه کند، یعنی امور دنیوی را ترک کند و بخاطر مردم ترک امور دنیا را کند که او را بستانند. آنوقت کارش بدی خواهد بود. ولی اگر بخاطر نفع رسانی مردم ترک کند آنگاه خوب خواهد بود یا برای این منظور ترک کند که مردم او را پیرومرشد بپذیرند، این بد است اما اگر برای مردم ایثار و فداکاری میکند، خوب است.

پس در این آیه گفته شده است که به مردم مجازات کردن یا با آنها برخورد ترحم داشتن یا خود کشته شدن یا زنده ماندن اگر برای خداوند است آنوقت عمل نیکو است و اگر برای خداوند نیست در آن صورت عملی خوب نیست.

باید اعمال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را باین اصلی سنجید که آیا زندگی یا مرگشان و یا احساناتی که ایشان بیان نموده اند به سود خودشان بوده یا به سود مردم؟ اگر ثابت شود، احساناتی که ایشان انجام داده اند برای منافع شخصی بوده، اصلیا خوبی به حساب نمی آیند حتی اگر ده ها هزار احسان هم باشند. همچنین، اگر ثابت شود ایشان از روی عصبانیت و گرفتن انتقام، بعضی ها را مجازات کرده، بی تردید این عمل، عملی ناپسند خواهد بود، اما اگر ثابت شود این مجازات به سود مردم و از نوعی بوده که خداوند متعال هم به بعضی از بندگان را مجازات میکند، فعلی قابل تمجید خواهد بود. همچنین اگر ثابت شود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم زندگی خود را برای راحتی و آسایش سپری کرده اند باز این عمل بدی خواهد بود، اما اگر ثابت شود که ایشان برای خداوند زندگی خود را صرف نموده اند، در این صورت این زندگی مقدس خواهد بود. همین طور در مورد مرگ شان، اگر برای خودش باشد بد و اگر برای خداوند باشد مقدس خواهد بود.

فداکاری بد

توجه فرمایید گاهی ایثار و فداکاری هم ناشایست می باشد، در کتاب های ما آمده است که شخصی به لشکر اسلام ملحق شد، و با شدت می جنگید، مردم از دیدنش، گفتند که خیلی با جانفشانی می جنگید، اما رسول اکرم ﷺ فرمودند که: "این یکی جهنمی است". از شنیدن آن

مردم خیلی تعجب کردند، شخصی او را دنبال کرد، بالاخره زخمی شد. از او پرسید: "هدف از جنگیدن چیست؟ گفت: " به منظور نیکی جنگیدم" بلکه نسبت به آن قوم کینه ای دیرینه داشتم و به خاطر انتقام جنگیدم. بنا براین با وجود جنگیدنش در کنار مسلمانان حضرت رسول اکرم ﷺ عمل او را ناشایست دیدند و فرمودند: چون این شخص برای صداقت، خیر، بلکه برای نفسانیت جنگید، بنا براین عمل او عملی نا پسندیده است.^۴

خلاصه، اگر مقصود و منظور خوب باشد، و مجازات و احسان هم خوب می‌باشند، اما اگر مقصود خراب بود، مجازات و احسان نیز خراب است.

تقدّس رسول الله صلی الله علیه وسلم

با اینکه درد ذکر احسان و ایثار، تقدس هم شامل است. زیرا با نیت نیک سود رسانی به دیگران و رضای خداوند متعال را در نظر داشته، کار کردن را نامی است تقدس، اما می‌خواهم بعضی از امور را بطور اصولی بیان کنم.

شهادت بر ادعای تقدس

در راس همه ادعا می‌باشد. و هنگامی که سوال مصلحان باشد، آنوقت امرمقدم اینست که باید دید، آیا خودشان به چنین امری ادعا کرده اند یا خیر؟ که به ایشان نسبت داده میشود. نسبت به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ادعای تقدس، با واژه‌های روشن دیده می‌شود، از

^۴ بخاری کتاب القدر باب العمل بالخواص

طرف خداوند به ایشان دستور داده شده بود که به مردم بگو: فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝^۵ یعنی این امر را برای شان مطرح کن که زندگی را از کودکی در میان شما گذراندم، کودک بودم، در میان شما بزرگ شدم، و شما به همه ای اعمال من شاهد بودید، آیا می‌توانید بگویید که گاهی دست به دروغ یا فریب زده باشم؟ اگر چنین نیست، پس چطور می‌توانید امروز بگویید که من شما را فریب می‌دهم؟ این ادعای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است که وقتی مردم هیچ عیبی را نمی‌توانند از ایشان بگیرند، پس چطور می‌توانند بگویند که ایشان دروغی نسبت به خداوند متعال زده است، پس چون دشمنان شان این ادعای شان را رد نکردند بنا براین آشکار شد که آن‌ها به تقدس پیامبر اعتراف کردند.

دلیل دیگری بر ادعای تقدس

دلیل دیگری هم که از قرآن است. اگرچه کسانی که به قرآن کریم ایمانی ندارند برای شان دلیلی نیست، اما ادعای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حتماً از آن ثابت می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُنَاكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ
وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ۝^۶

^۵ یونس: ۱۷

^۶ الانعام: ۳۴

خداوند متعال ایشان را مخاطب و می‌گوید: ما می‌دانیم مردم تو را دروغگو و فریبکار، مکار و حيله گر، جاه طلب حکومت و شوکت می‌پندارند، و این مردم تو را اذیت می‌کند، اما اذیت کردن برای تو نیست، بلکه برای این است که مردم سخنان ما را انکار می‌کنند.

بالعموم مشاهده میشود، اگر یکی به مذهبی را ناسزا گوید، او بشدت ناراحت نمی‌شود اما وقتی به خودش ناسزا گفته شود بشدت ناراحت میگردد. اما خداوند متعال می‌فرماید: وضعیت نفس محمد «صلی الله علیه وسلم» اینگونه است که هرچه می‌خواهی به او بگویند ناراحت نمی‌شود اما از سخنان خداوند متعال انکار کنی، و به علیه شان اش حرفی گویند، گویی تمام حزن و غم ایشان فقط برای الله بوده نه که برای ذات خویش.

شهادت خویش درباره خودش

اینک دلیل دیگری که شهادت خود پیامبر است، به تقدس شان تقدیم می‌کنم. معمولا شهادت خود درباره خود با ارزشی محسوب نمی‌شود، اما این شهادتی است که هیچ کس نمی‌تواند از صحت آن انکار کند.

وقتی باراول به ایشان الهام گردید آنوقت نزد ورقه بن نوفل که مسیحی بود رفتند. چون مسیحیان کتاب الهامی داشته و اعراب نداشتند. بدین دلیل همسرشان حضرت خدیجه رضی الله عنها نزد ایشان بردند. تا در مورد الهام مشورت کنند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به ایشان گفتند، بمن اینگونه الهام شده است. ورقه گفت: قوم تو، تو را از

وطنت بیرون خواهد کرد. ای کاش که جوان بودم و کمک تان می کردم. بلا فاصله از شنیدن آن فرمودند: **أَوْفُرِحِي هُمْ**^۷ من همواره خیرخواه مردم بودم و برای بهبودی شان سعی می کردم، پس چطور ممکن است که مرا بیرون کنند.

این شهادتی اگرچه شهادت خودشان است، اما هر خردمندی خواهد پذیرفت که این شهادت راست است. زیرا در لحظه ای از دهن شان در آمد که زمانی نیست بتوان شک کرد که جمله ساختگی است. ایشان می فرمایند: آیا ممکن است خیرخواه و دلسوزم همچون را از دیار بیرون کنند. مردم به من محبت می ورزند و مرا دوست دارند، مرا صدوق و امین می خوانند و خیرخواه ام، پس چطور ممکن است مرا از دیارم بیرون کنند، من که هیچ وقت کسی را اذیت نکردم، کسی را فریب ندادم و به کسی زیان نرساندم.

پس این هم شهادت بر زندگی مقدس شان است، زیرا نمی توانستند گمان کنند که خود قوم ایشان را از خانه و کاشانه بیرون خواهد کرد و یا نزد قومش دلیلی هم باشد که می تواند اخراجش کنند.

شهادت همسر

چون بیش از هرکس رازدار شوهر همسرش می باشد و به همین خاطر می خواهم درباره زندگی پاک و مطهرش شهادت همسر ایشان را نیز تقدیم بکنم. این شهادت در ملای عام داده نشده که امکان ساختگی

^۷ بخاری باب کیف كان بدء الوحي الى رسول الله ﷺ

باشد بلکه در خانه بی و در تنهایی گواهی داده شده است. مرد در سن ۲۵ سالگی جوان کامل میگردد و زن در سن ۴۰ سالگی به سوی پیری افول میکند. اول از همه جوان کامل این چنین پیوند ازدواج را نمی پسندد و اگر ازدواج صورت گیرد وضع ناگواری رخ میدهد. علتش اینست که آرزوهای مرد با زن از هم دیگر متفاوت می باشند. ولی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ادعای نبوت بعد از پانزده سال از عقد ازدواج نمودند در آن زمان سن حضرت خدیجه ۵۵ سال بود و سن ایشان چهل سال. حضرت خدیجه در طول پانزده سال به این نتیجه رسید که وقتی به ایشان الهام گردید و ایشان برآشفته شدند که من کجا و این مقام کجا؟ ایشان موضوع را به حضرت خدیجه در میان گذاشتند. حضرت خدیجه به ایشان گفتند که:

كَلَّا وَاللَّهِ مَا يُجْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحْمَ وَتَحْمِلُ الْكَلَّ وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ
وَتَقْرِي الضَّيْفَ وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ ۸ فَلَا يُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَيْكَ الشَّيْطِينَ وَ
الْأَوْهَامَ وَالْأَمْرَاءَ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكَ لِهِدَايَةِ قَوْمِكَ ۹

حضرت خدیجه پس از شنیدن این الهام بیدرنگ می گویند: البته سوگند به خداوند، خداوند هیچ وقت شما را نابود نخواهد کرد. شما با خویشاوندان خود به خوبی رفتار می کنید، بی نوایی نیست که شما او را

^۸ بخاری باب کیف کان بدء الوحی الی رسول الله ﷺ

^۹ نور الیقین فی سیرة السید المرسلین باب بدء الوحی و الدعوة، ج ۱، ص ۲۳، تالیف

از حمد بن عقیفی، چاپ دارالمعرفة بیروت لبنان، ۲۰۰۴م

دیده و به رفع مشکلات او نرسیده باشید، در میان اعراب این خوبی‌ها وجود نداشت، و شما این‌ها را زنده کردید، مسافری نزد تان نیامده که مهمان نوازی اش را نکردید. هرگاه مصیبتی جایز بر سر کسی می آمده باشد و شما برای کمک او آماده نباشید. پس خداوند هیچ گاه شیاطین را بر شما مسلط نمی کند و هیچ گاه شما را مجنون نخواهد کرد. در این هیچ شکی نیست که خداوند متعال شما را برای هدایت قومتان برگزیده است. این گواهی آن زنی است که در سن چهل سالگی با مرد مستمندی که بیست و پنج سال سن داشت ازدواج کرد، در شرایطی ازدواج کرد که صاحب ثروت صدها هزار روپیه بود. بعد از ازدواج همه ی ثروت خود را در اختیار شوهر گذاشت. و شوهری که تمامی آن ثروت را میان مستمندان و فقرا توزیع کرد. پس در چنین وضعیت فرصت شکایات زیادی می توانست بوجود بیاید. اما وقتی که حضرت خدیجه (رض) دید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برآشفته شده و گفتند، این سنگینی که به دوش من گذاشته شده، چگونه می توانم تحمل کنم. بیدرنگ گفت: چگونه ممکن است، خداوند شیاطین را بر شما مسلط کند؟! محرم راز مرد بجز زن خویش کسی دیگری نمی تواند باشد، پس این گواهی محرم راز است در مورد تقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم. و آنهم در جمع مردم نگفته که گمان رود برای پشتیبانی از شوهرش چنین گفت بلکه در خلوت برای اطمینان خاطر میگویند. این شهادت چنان بزرگی است که فرصت انکار را برای هیچ کس باقی نمی گذرد.

شهادت دوستان

گواهی فوق درباره تقدس ایشان از همسرشان بود. ولی بعضی از مردم با زن هایشان خوش رفتار ولی با دوستان خود بد رفتار اند. بنابراین کسی می‌تواند بگوید که خوب، ما می‌پذیریم که زندگی بانی اسلام با همسر خود خیلی خوب بود. اما از این اثبات نمی‌شود که ایشان با دوستان خویش هم رفتار خوبی داشته‌اند. پس می‌خواهم شهادت بعضی از دوستانش را هم بیان کنم. از میان دوستانش شهادت دوستی که به او ایمان آورد و شهادت دوست دیگری که ایمان نیاورد را بیان می‌کنم. دوستی که به ایشان ایمان آوردند حضرت ابوبکر رضی الله عنه بودند، گواهی ایشان از این قرار است که موقعی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ادعای نبوت فرمودند، در میان مردم شایع شد که ایشان یا دیوانه شده‌اند و یا دروغ می‌گویند. آن وقت حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیرون از مکه بودند و پس از برگشتن با دوستی نشستند که کنیز دوستش آمد و گفت: آیا شما شنیده‌اید، چه مصیبتی آمده است، شوهر خدیجه محمد «صلی الله علیه وسلم» ادعا کرده که از طرف خداوند متعال برایشان الرهام نازل می‌شود، همچنین ادعای نبوت می‌کند. حضرت ابو بکر از شنیدن آن آرام برخاست و به منزل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند، در را زد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند و خواستند که درباره ادعای خود آگاه کنند، اما ابوبکر رضی الله عنه گفت: اجازه دهید فقط می‌پرسم، آیا شما ادعای رسالت کرده‌اید؟ این درست است؟ حضرت رسول اکرم صلی الله

علیه وسلم فرمودند: بله درست است. سپس گفت: دیگر هیچ چیزی نمی خواهم بدانم، همین قدر کافی است. می دانم شما هیچ وقت دروغ نگفتید. به شما ایمان می آورم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرمایند: هر کسی را به اسلام دعوت کردم، در او کجی دیدم، اما ابوبکر بی درنگ آنچه گفتم قبول کردند.^{۱۰} «منظورشان از آن کسانی است که خارج از خانواده شان بودند، و حضرت خدیجه، حضرت علی و زید بن حارثه که مانند پسران درخانه شان بزرگ شده بودند شامل آن ها نمی شوند که بی درنگ به ایشان ایمان آوردند.

این شهادت از دوستی که نه دلیل، نه ثبوت و نه معجزه ای خواست، فقط همین را می گوید که، شما بگویید آیا ادعا فرموده اید یا نه؟ و بلا فاصله بعد از شنیدن جواب ایمان می آورد.

دوست دیگر، حکیم بن حزام بود که در اواخر زندگی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ایمان آورد، و تا بیست و یک سال مخالف ایشان بود، با این که ادعای پیامبر را قبول نکرده بود، اما برای پیامبر آنقدر اخلاص داشت و قتیکه اموال پادشاهی وارد مکه شد و حراج شد، یک کت با ارزشی در میان آن بود و مردم خوششان آمده بودند وقتی که او کت را دید، گفت: این کت به محمد «صلی الله علیه وسلم» زینده تر است، و کت را به طور هدیه خرید و به مدینه رفت.^{۱۱}

^{۱۰} سیره از ابن هشام (عربی) ج ۱ ص ۸۶ چاپ مصر ۱۲۹۵ هـ

^{۱۱} مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۰۳، نمره حدیث ۱۵۳۵۸

از این اخلاص بنظر می رسد او می پنداشت که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دچار اشتباه شده‌اند، اما نه پنداشت که مردم را فریب می‌دهند. به همین دلیل با این که ایمان هم نیاورده بود، هدیه‌ی باارزشی برای ایشان خرید و از مکه تا مدینه مسافت سیصد میل بود راه پیمود.

شهادتی از شخصی بی‌طرف

اما گاهی درباره شهادت دوست گفته میشود که شهادت دوست بحق دوستش خواهد بود. بنابراین می‌خواهم شهادتی از فرد بی‌طرف را ارایه کنم که مربوط به زمان کودکی می‌باشد. شهادتی است از کنیز ابی طالب، می‌گوید زمانی که در کودکی ایشان به خانه عمویش ابوطالب آمدند، همه‌ی کودکان باهم زد و خورد می‌کردند، اما ایشان هیچ وقت چنین نمی‌کردند، وقتی کودکان خوردنی‌ها را می‌دیدند همه به طرف آن خوردنی‌ها می‌شتافتند، اما ایشان نگاهی به آن‌ها نمی‌کردند، هرچه که به ایشان می‌دادند، او را می‌خوردند^{۱۲} و خود هیچ چیزی درخواست نمی‌کردند. این شهادتی است به وقار، عزت نفس و سیر چشمی ایشان.

شهادتی از دشمن خیلی بزرگ

شاید کسی بگوید این شهادتی موقتی و مربوط به اوضاع خاصی است، بنا براین شهادتی که مربوط به از کودکی تا میان سالی پیامبر است را

^{۱۲} السیرة الحلبیة جزو اول، ص ۱۳۸، چاپ مصر ۱۹۳۲

از زبان نصر بن الحارث که بزرگترین دشمن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است را بازگو می کنم. او برای مخالفت ایشان هر گونه مشارکت داشت. به ایشان سنگ پرت می کرد، نقشه ی ترور را کشید. نامش نصر بن الحارث بود. او جزوه نوزده نفر بود که نقشه کشتن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کشیده بود بعد از ادعای نبوت پیامبر، هنگامی که مردم به طرف مکه می آمدند و ادعای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شهره یافت، اهالی مکه نگران شدند که زمان برگزاری حج نزدیک است و بسیاری از مردم به مکه خواهند آمد و در مورد آن حضرت خواهند پرسید، پس چه پاسخی باید به آن ها بدهیم؟ برای این موضوع جلسه ای برگزار کردند. سرداران بزرگ قریش در آن حاضر شدند تا برای پاسخی که باید به مردم بدهند تدبیری بیندیشند و جواب یکی باشد. چنین نباشد که یکی چیزی بگوید و دیگری چیزی دیگر و مردم ما را دروغ گو خواهند پنداشت و ما رسوا می شویم. در آن جلسه جواب های گوناگون پیشنهاد شد، یکی گفت که باید بگویم، این شخص دروغگو است. نصر بن الحارث برخاست و گفت:

قَدْ كَانَ مُحَمَّدٌ فِيكُمْ غَلَامًا حَدَّثَنَا أَرْضَاكُمْ فِيكُمْ وَأَصَدَقَكُمْ حَدِيثًا وَأَعْظَمَكُمْ
 أَمَانَةً حَتَّى إِذَا رَأَيْتُمْ فِي صُدُغِيهِ الشَّيْبَ وَجَاءَكُمْ بِمَا جَاءَكُمْ قُلْتُمْ سَاجِرٌ إِلَّا
 وَاللَّهِ مَا هُوَ بِسَاجِرٍ^{۱۴}

^{۱۳} سیره از ابن هشام (عربی) ج ۱ ص ۱۰۲ چاپ مصر ۱۲۹۵ هـ

^{۱۴} تاریخ الاسلام للذهبی، جزو اول، ص ۱۵۷، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، چاپ

با جوش و حرارت گفت: پاسخی بدهید که عقلانی باشد، محمد در میان شما به دنیا آمد و در میان شما جوان شد و همه شما او را دوست داشتید و اخلاق اش را تعریف میکردید. او را صادق تر از همه می دانستید. تا اینکه به سن پیرانه سالی رسید و بعضی از موهای سرش سفید شد و ادعای کرد که میکند، اینک اگر بگویید دروغگو است، کیست او را دروغگو می پذیرد و بلکه مردم شما را دروغگو خواهند گفت ، پس از این بگذارید پاسخ دیگری بسازید .

این گواهی دشمن است، دشمنی بسیار بزرگ ، این گواهی برای تایید نبوده بلکه در جلسه ای ارایه شده که برای مخالفت با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تشکیل شده بود که چگونه مردم را از گرایش به ایشان جلو گیری و مانع شوند.

شهادتی از خادم

بعضی از مردم با دوستان، همسران و برادران خود به رفتار خوبی می کنند. اما با خدمت گذاران شان خشن رفتار می کنند، بنا بر این اینجا سوآلی پیش می آید که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با خدمت گذاران شان چگونه رفتار کی کردند؟ در این زمینه شهادت شخصی بنام انس رضی الله عنه که از کودکی در خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تا وفات ایشان بوده را بیان می کنم. ایشان می گویند: از من هر کاری هر چقدر خراب می شد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ناراحت نمی شدند و از نگاه

تند نمی نگریستند.^{۱۵} باز بمن کاری نمی گفتند که نمی توانستم انجام بدهم. و کاری که بمن میفرمودند در انجامش بمن یاری میدادند و هیچ گاه تند گویی نمی کردند.

شهادتی از معامله‌کنندگان

باز بعضی ها چنین اند با دوستان و خدمت‌گذاران خود رفتار نیکی می کنند اما وقتی در امور مالی با کسی مشارکت می کنند، آنگاه حقیقت شان آشکار می شود. لذا کسانی که با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در امور مالی مشارکت داشتند به شهادت شان نگاهی می اندازیم. شخصی بود به نام قیس بن سایب که با حضرت رسول اکرم صلی علیه وسلم باهم تجارت کردند، مدت‌ها مسلمان نشد، بعد از فتح مکه پیش حضرت (ص) آمد و یکی او را به ایشان (ص) معرفی کرد، حضرت رسول اکرم صلی علیه وسلم فرمودند: من او را بهتر از شما می شناسم، در تجارت با او مشارکت داشتیم. قیس گفت: نَعَمَ الشَّرِيفُ لَا يُدَارِي وَلَا يُمَارِي وَلَا يُشَارِي^{۱۶} یعنی من شریکی بهتر از او ندیدم، هیچ فریبی نمی داد، هیچگاه شرارتی یا نزاعی نکرد.

^{۱۵} بخاری کتاب الادب باب حسن الخلق

^{۱۶} ابن ماجه کتاب التجارت باب الشركة والمضاربة، به این الفاظ آمده "كُنْتُ شَرِيفِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ. فَكُنْتُ خَيْرُ شَرِيفٍ. كُنْتُ لَا تُدَارِيْنِي وَلَا تُمَارِيْنِي"

شهادت‌های بعد از وفات

می توان گفت. ایشان شخصت بزرگی بودند و در زمان حیاتش از ش می ترسیدند و نمی توانستند خلاف او سخن بگویند. لذا دورانی را در نظر می گیرم که ایشان فوت شدند و آن موقع چه شهادتی درباره شان میدهند.

شهادتی از همسر دوم

در مورد این زمان هم نخست شهادتی از حضرت عایشه رضی الله عنها ارایه میکنم که یکی از نه تا همسر ایشان می باشند. کسی که دو تا زن داشته باشد درباره اش شکوه و شکایت پیش می آید. اما ایشان نه تا همسر داشتند. و سن شان بالا بود. زنانی بودند که هیچ وقت به ایشان غذای شکم سیری نرسیده بود. اما یکی از حضرت عایشه رضی الله عنها پرسید، درباره خُلق حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کمی بفرمایید. فرمودند: **كَانَ خُلُقَهُ الْقُرْآنُ**^{۱۷} یعنی آنچه از اخلاق حمیده در قرآن ذکر شده، همه ی آنها را داشتند.

محبت حضرت عایشه رضی الله عنها به ایشان چگونه بود؟ شخصی او را دید که هنگام خوردن نان اشک می ریزد، دلیل اش پرسید. گفتند: چرا گریه نکنم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در گذشتند و هیچ گاه نتوانستم برایشان نانی از آرد گندم الک خورده ای را بپزم تا

^{۱۷} مسند احمد بن حنبل، ج ۶ ص ۹۱، چاپ میمنه مصر ۱۳۱۳ هـ

نیز سیره از ابن هشام «عربی»، ج ۲، صفحه ۱۴۰، چاپ مکتبه فاروقیه مولتان ۱۹۷۷ء

بخورند، حالا که این نان را می‌خورم در گلویم گیر می‌کند، اکنون اگر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودند به ایشان این نان را می‌دادم تا بخورند.

وقتی که وضع زندگی کسی بهتر شود، عزیزترین خود را فراموش می‌کند، اما حضرت عایشه رضی الله عنها با این که در نوجوانی بیوه شدند و در حیات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هیچ رفاهی هم در زندگی نداشتند، بقدری به اخلاق آن حضرت معتقد بودند وقتی که به ایشان چیزی خوراکی خوبی می‌رسید می‌گفتند کاش رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودند به ایشان میدادم تا بخورند.

شهادت‌های خلفای کرام

بازنگاهی به شهادت‌های خلفای گرامی می‌اندازیم. معمولاً وقتی کسی جانشین کسی می‌شود پیشین خود را نکوهش می‌کنند تا خود را بالا تر نشان بدهد به استثنای که به او روابط خاص روحانی و اخلاقی داشته باشد.

شهادتی از حضرت ابوبکر رضی الله عنه

می‌بینیم زمانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعنوان اولین جانشین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم انتخاب شدند. در سراسر شبه جزیره مردم تمرد کردند و گفتند که مالیات را پرداخت نمی‌کنیم. به ایشان پیشنهاد دادند که شرایط کشور بحرانی است، باید برای مهار کردن بحران مبارزه کنیم. لذا لشکری که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه

وسلم پیش از وفات شان آماده کرده بودند را متوقف سازید. اول سرکشی را مهار کنید و بعد این لشکر را اعزام کنید. اما عظمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بقدری در دل ابو بکر رضی الله عنه بود که نام پدر خود را برده گفت : آیا ابن ابی قحافه این توان را دارد که لشکراعزامی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را متوقف کند؟ سوگند به خداوند که اگر دشمن به مدینه هم بیاید و زنان ما را روی زمین بکشاند ، باز هم لشکری که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اعزام کردند را متوقف نخواهم کرد.^{۱۸}

پس از شنیدن این واقعه کسی میتواند بگوید ازین اثبات میشود که بانی اسلام صلی الله علیه وسلم در ادعای خویش صادق نبودند. ما هم می گوییم که بی تردید فقط از این واقعه صداقت پیامبر به اثبات نمی رسد، ولی براستی از این اثبات می شود که ایشان انسانی بی نهایت راستباز و متقی بودند که پس از وفات شان هم شاگردانشان به قولشان را فوق العاده ای پاس میداشتند.

شهادتی از حضرت عمر رضی الله عنه

دومین شهادت از خلیفه دومی شان را بیان می کنم، و آن هم به وقت وفات است . هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه در بستر وفات بودند با بی تابی فراوان اظهار داشتند که او را زیر پای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به خاک بسپارند. لذا به حضرت عایشه رضی الله

^{۱۸} تاریخ الخلفاء للسيوطی ص ۵۱، چاپ لاهور ۱۸۹۲ء

عنها پیام فرستادند که اگر اجازه بدهند در پهلوئی مزار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دفن شوند.^{۱۹}

حضرت عمر رضی الله عنه انسانی بودند که تاریخ نویسان مسیحی درباره ایشان می نویسند حکومتی که ایشان کردند کسی دیگر چنین حکومتی نکرده است. آنان به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ناسزا می گویند ولی به حضرت عمر رضی الله عنه تعریف و توصیف می کنند. چنین شخصی که هر وقت درهم نشینی پیامبر بوده ، به وقت مرگ آرزو دارد زیر پاهای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم جای دفن پیدا کند. اگر از کوچکترین عمل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم معلوم می شد که اعمال شان برای رضای خدا نبود، پس آیا انسانی مثل حضرت عمر رضی الله عنه به چنین مقامی رسیده، آیا خواهش می کرد که زیر پاهای ایشان جای دفن پیدا کند.

شهادتی از حضرت عثمان رضی الله عنه

سومین شهادتی از خلیفه ی سوم ایشان را ارایه می کنم که از آن روشن و عیان می شود که چقدر در نظرشان برای آن حضرت عزت و احترام بود. در عهد حضرت عثمان رضی الله عنه شورش برپا شد. شورشها نقشه ی کشیدند که ایشان را بکشند. حضرت معاویه در خدمت ایشان حاضر و گفت شورشها می خواهند شما را کشته و اصحابی دیگر را خلیفه بر گزینند و پیشنهاد کرد که اصحاب کبار را به

^{۱۹} بخاری کتاب الجنائز باب ما جاء فی قبر النبی ﷺ

خارج از مدینه بفرستید. اما در آن هنگامی که سرکشی به اوج رسیده بود و خطر مرگ به حضرت عثمان رضی الله عنه را تهدید می کرد، گفتند: ای معاویه! چطور می توان از من انتظار داشت که برای نجات جانم مردمانی را به بیرون از مدینه بفرستم که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آن ها را دور هم جمع کرده بودند. ایشان جان خود را فدا کردند اما حاضر نشدند صحابه را خارج از مدینه بفرستند که آنان را محمد صلی الله علیه وسلم گرد آورده بودند. آیا این ادب و احترام می تواند در دل شخصی پدید آید که در طول عمرش با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بوده و هیچ نیرنگی از شان مشاهده نکرد.

شهادتی از حضرت علی رضی الله عنه

حضرت علی رضی الله عنه عزیزترین خویشاند شان بودند و تمام زندگی ایشان را می توان دلیلی بر صداقت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ارایه کرد. لذا لازم نمی بینم از سرگذشت ایشان رخداد خاصی را بیان کنم.

پی آمد شهادت

بخاطر بسپارید. شهادتی، شاهدان عینی واقعی میباشد. شهادت لذا شهادتی از همسر شان ارایه گردید اخلاق شان بی نهایت عالی بودند. سپس شهادت دوستان و دشمنان شان ارایه شد و شهادت بعد از وفات شان ارایه شد باز آیا میتوان باشد که شهادت شاهدان عینی قابل اعتبار نباشد و آنچه مردم بعد از آن زمان آمدند، گفته شان را بپذیریم که درست می گویند. گواهی درست گواهی شاهد عینی می باشد. دوست و

دشمن، شاهدان عینی همه می گویند که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وجود مقدس بودند. پس دلیلی وجود ندارد، کسانی که در زمان بعدی آمدند ایشان را مقدس نداند!

غیرت نسبت به خداوند متعال

دومین سند تقدس شان، غیرتی است که نسبت به خداوند متعال داشتند. واقعه ای مشهور است که ازس بنظر میرسد، برای خداوند متعال چقدر غیرت داشتند. در جنگ احد تعداد زیادی از مسلمانان زخمی شدند، حتی خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم زخمی شدند. دشمنان تصور کردند که ایشان را کشته اند. با این تصور یکی از رؤسای مکه در میدان جنگ با صدای بلند گفت: بگوئید محمد «صلی الله علیه وسلم» کجاست؟ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: هیچ پاسخی ندهید! وقتی هیچ پاسخی نشنید، فریاد زد که ما محمد را کشتیم. بعد گفت: ابوبکر کجا است؟ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: هیچ کس حرف نزند! باز فریاد زد که ما ابوبکر را هم کشتیم. بعد گفت: عمر کجاست؟ حضرت عمر به جوش می خواست بگوید که برای مجازات تان هستم ولی ایشان منع کردند که پاسخ ندهید. باز گفتند که ما عمر را هم کشته ایم. باز گفت: اَعْلُ هُبَلٍ- اَعْلُ هُبَلٍ- هُبَلٍ (بتی در مکه بود) شان بالا باد. زیرا ما مخالفان بت ها را کشته ایم. با اینکه لحظاتی پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بودند که "ساکت" باشید. چون مصلحت بود. بسیاری مسلمانان زخمی بودند و خطر بوده کفار برگردند و به آنان حمله کنند. فرمودند: چرا پاسخ نمیدهید. بگو:

اللَّهُ أَعْلَىٰ وَ أَجَلُّ. اللَّهُ أَعْلَىٰ وَ أَجَلُّ^{۲۰}. فقط الله است صاحب عزت و صاحب شان. فقط الله است صاحب عزت و صاحب شان. اینک ملاحظه کنید در چنین موقع حساسی که بسیاری از مسلمانان زخمی بودند و به ظاهر مسلمانان شکست خورده بودند. ایشان دوست نداشتند به توحید الهی حرفی باشد. درحالیکه نگذاشتند از خبر مرگ خود تکذیب شود. در آن لحظه نتیجه ی حرف زدن بنظر می آمد که دشمن حمله کرده همه را میکشت. ولی وقتی که ایشان تحقیر الله تبارک تعالی را شنیدند بی درنگ گفتند: پاسخ بدهید.

اِثْمَارُ أَفْرِيْدَةِ هَاي رَسُوْلِ اَكْرَمِ ﷺ

سومین سند تقدس شان ، اثماری که ایشان آفریده اند می باشند و برای آن حضرت ابوبکر[ؓ] ، حضرت عمر[ؓ] ، حضرت عثمان[ؓ] و حضرت علی[ؓ] را معرفی می کنم. متعصب ترین مسیحی های که به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هتک حرمت میکنند آنان هم می گویند ابوبکر[ؓ] و عمر[ؓ] انسان های خیلی خوب بودند. دلیل اینست که آنان برای دنیا بقدری فداکاری های زیادی کردند که دشمن هم فداکاری های شان را قبول دارد. اما وقتی دشمن قبول دارد که ابوبکر و عمر انسان های والای بودند که از شان به دنیا سودی نا محدودی رسیده پس پرسش اینست که آیا چنین وجود نافع را نَعُوذُ بِاللّٰهِ یک حقه باز و عیاش آفرید؟

^{۲۰}بخاری کتاب المغازی باب غزوة احد

آن شخصی که چشمش اش به اموال دیگر دوخته باشد چطور می تواند چنین انسانی پرورش دهد؟ که اموال خویش را در راه خدا وند فدا کنند. از حقه باز ، حقه باز پرورش می یابد و از عیاش ، عیاش بوجود می آید. هیچگاه از حقه باز نیکو کار و عیاش نمی توان متقی پرورش بیابد. این چگونه ممکن بود که اینانی که به تقوی شان ، به امانت داری شان ، به ایثارشان ، به ساده زیستی شان و به دلسوزی قومی شان قایل و اقرار دارند ، پس هر لحظه در محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودن، نَعُوذُ بِاللَّهِ اگر این صفات در وجود ایشان نسبت به دیگران هزاران برابر وجود نداشته باشد چطور آنان اخلاق عالی را ظاهر میکردند و سپس ادعا میکردند. این اخلاق به آنان قطره ای از دریای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم رسیده است. زندگی حضرت عثمان رضی الله عنه هم در حقیقت بی عیب بود. به علت توجه به بعضی اشتباه های تاریخی ، مردم بخوبی آن را درک نکرده اند . اما حضرت علی رضی الله عنه که چهارمین خلیفه ، نه فقط خلیفه اند بلکه از دوران کودکی در آغوش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرورش یافته در منزل شان زندگی کرده و داماد شان بودند. دشمنان اسلام به نیکی شان، زهد شان، کسر نفسی شان و طهارت شان را قبول دارند. من می پرسم، اعتراض های که به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وارد میکنند اگر بوده باشند صفات فوق ذکر شده را علی (رض) از کجا می توانستند بدست بیاورند ؟ و اگر این اخلاق ذاتی بودند، آنوقت باز می پرسم که چرا ایشان به حضرت رسول اکرم

صلی الله علیه وسلم با داشتن چنان اخلاق عالی با اخلاص بودند. با این چهار خلفای اختصاص ندارد. حضرت رسول اکرم ﷺ قومی را پدید آوردند که مجسم عدل و انصاف بود. زمانی نبرد میان مسلمانان و مسیحیان شد و مسلمانان فکر کردند دچار شکست می شوند تصمیم به عقب نشینی گرفتند. آنوقت نه تنها یهودیان بلکه حتی مسیحیان اعزام کردند و پیغام دادند که شام را ترک نکنند. ما حکومت هم مذهب خودمان مسیحیان را قبول نداریم. شما باشید ما هر گونه ممکن به شما یاری میرسانیم. زیرا توسط شما زندگی های مان، ناموس و آبروهای مان و اموال مان محفوظ اند. اینک بخاطر خداوند دقت کنید اگر در حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم تقدس و قوه تقدیس نبود آنگاه اعرابی نا متمدن ، راهزن و قمار باز و در مشروب خوری احساس فخر کنندگان چگونه این چنین تغییری بوجود می آوردند و سرزمین عرب چگونه جای فخر برای آسمان می شد.

پاسخ به اعتراض های مهم

اندکی اعتراض علیه تقدس شان گفته می شوند. در این فرصت بدست آمده مناسب میدانم سه تا از اعتراض ها را پاسخ بدهم.

مستشرق میور می نویسد محمد (صلی الله علیه وسلم) بی شک بعضی اصلیا حیات انجام داد ، اما سه امر خطرناک اجرا کرد که خطرناک تر از

خدمات شان بود و آنان کفه ترازوی نیکی های شان را سبک کرد و آن آموزش طلاق شان ، کثرت ازدواج و درباره غلامی است.

مسئله طلاق

درباره طلاق نیازی نیست من مطلبی را بازگو کنم. یا به این موضوع به شدت اعتراض می شده، و یا اینک در تمامی ممالک و تمامی اقوام این مسئله را اجرا میکنند و دنیا از این مسئله نتیجه گیری کرده است که جایز نبودن طلاق ظلمی بسیار بزرگی است. بلکه امریکا در مورد طلاق از احکام اسلامی نیز فرا تر رفته است.

کثرت ازدواج

اعتراض به زیاد گرفتن همسران. در ذات خود همسران زیاد گرفتن فعل قابل اعتراضی نیست. امری که قابل اعتراض است عیاشی! یعنی به بعضی زنان رغبت بیش از حد و ناجایز.

ملزومات عیاشی

ملزومات عیاشی که مورد نیاز می باشند. ۱- عیاش بزرگ شیفته مشروب می باشد. ۲- غذا های لذیذ دوست دارد. ۳- وسایل عالی دوست دارد. ۴- ساز و آواز را دوست دارد. ۵- شیفته زنان باکره می باشد. ۶- در جستجوی دختران زیبا تر از پیش می باشد و به دنبال جوان سال می

گردد. ۷- مقید به خواسته های زنان می باشد. ۸- در زنان بی عدالتی می کند. ۹- بیشتر وقتش را در هم نشینی با زنان می گذراند.

علائم آدم عیاش

این علائم مرد عیاش می باشند. عیاشی نیست که مشروب را دوست نداشته باشد. زیرا برای عیاشی دوری از غم و نگرانی ضروری می باشد. و چون هر انسانی بی درد و غم نیست. لذا با مشروب خوری ، خود فراموشی را حاصلی می کند. باز مرد عیاش نیاز به غذا های عالی دارد تا بوسیله آنان شهوت افزایش یابد. باز مرد عیاش وسایل عالی نیاز دارد تا افکار شهوانی اش تقویت شوند. باری او اینهم ضروری است ساز و آواز باشد تا افکار شهوانی تقویت شوند. باز آدم عیاش دنبال و در جستجوی زنان باکره میگردد. هیچگاه اینطوری نمی شود آدم عیاشی زنان باکره را رها کرده و زنان دیگری را بپسندد و از زنان باکره نیز نوجوان تر را انتخاب و می پسندد . زیرا بازی و سرگرمی می خواهد و این در کم سنی بیشتر می باشد و بدینسان طبعی است هر چه قدر رغبت و علاقه ای که می تواند به دختران نوجوان باشد به زنان سن بالا خیر. ثانیاً در مورد زن مطلقه یا بیوه این خطرهم دارد که او بیشتر شوهر داشته و ممکن است "من از شوهر قبلی ضعیف باشم و در نظرش شرمنده شوم."

پس او نمی خواهد در این امتحان قرار بگیرد. باز مرد عیاش آرزو دارد خوشگل و زیبا ترین زن در تصرف او باشد.

بدینسان مرد عیاش زن را راضی و خواسته هایش ضروری میدانند که برآورده کند تا او به سمتش راغب تر باشد. او میان زنان بی عدالتی میکند. یکی را رها کرده به دیگری متوجه می شود. دومی را رها کرده به سمت سومی. زیرا به همه توجه کردن لذتش را خراب می کند و بیش از همه مرد عیاش در میان زنان وقت بیشتری را می گذراند. زیرا بدون آن علاقه به عیاشی نمی تواند تحقق پیدا کند. این نه تا اموری چنین اند که بدون آن یا حد اقل بعضی از آن در دنیا کسی نمی تواند عیاش باشد. هم اکنون ما بررسی میکنیم. آیا این امور در ذات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بوده است؟

شراب

نخست شراب است. ملاحظه فرمایید تنها ذات محمد صلی الله علیه وسلم است که در دنیا می را قطعاً حرام قرار داده است. در اقوام پیشینیان سعی شده می را محدود کنند. اما بجز اسلام کاملاً منع نکرده اند. کسی نمی تواند بگوید که ایشان می را بخاطر حفظ تقدس که مردم حرفی در نیارند، زیرا در آن زمان نه فقط مردم هموطن شان بلکه مردم دنیا می را خلاف تقدس نمی دانستند. کاهن عرب و موبد ایران^{۲۱} و کشیش روم و پادشاه هند سعی داشتند از همدیگر پیشی بگیرند. بلکه مشروب را جزو عبادت و وسیله ی ریاضت و تهذیب نفس می پنداشتند. پس در چنین

^{۲۱} موبد آتش پرستان. حکیم، فیلسوف، دانشمند (اردو لغت علمی ص ۱۴۴۹

چاپ علمی کتب خانه لاهور در سال ۱۹۹۶ م)

زمانی با توجه به رای مردم کسی نمی توانست گمان هم بکند که می را حرام قرار دهد. پس اگر کوچک ترین تمایل شان به عیاشی بود بطوریکه دشمن شان گمان میکنند هرگز ایشان از می منع نمی کردند بلکه به رسم و رواج کشور خود چه کوچک و چه بزرگ جزوی از زندگی شان بوده می گذاشتند ادامه داشته باشد.

البته یکی می تواند بگوید که ایشان برای عیاشی به می نیازی نداشتند. زیرا نیاز به می برای امحای غم می باشد و ایشان از غموم آزاد بودند. ولی این دلیل از دلیل قبلی هم ضعیف و بیهوده خواهد بود. چون زندگی ایشان مجموعه غموم بود. زنجیر ناگسستگی جانکاهی بود. پس از ادعای نبوت مانند خاری در چشمان دنیا شدند. مورد هدف حمله های خودی و غیر خودی قرار گرفتند. دنیا نه تنها به ایذا رساندن به ایشان احساس لذت بلکه موجب ثواب دارین هم گمان میکرد. نه فقط اهالی مکه بلکه مردم مشرک عرب و یهود و مسیحی نیز خود را برای مذهب و قومیت خویش وجود خطرناک می پنداشتند. پس شمشیر هر کسی به علیه شان برخاسته بود. زبان هر یک برای هتک حرمت شان دراز بود چشم عصبانی خون رنگ شده به ایشان می افتاد. وقتی عرب بدست ایشان مغلوب شد باز به ایشان صلح حاصلی نشد. حکومت رم بر علیه شان اقداماتی شروع کرد. پادشاه ایران دستور داد ایشان را بقتل برسانید. دشمنان منافق داخلی شروع کردند دسیسه کنند. منظور از لحاظ دنیوی قبائی شعله زن بود که برای ایشان درست شده بود. یک ساعت و ساعتی راحت و آرام برای ایشان میسر نبود. تا اینکه ایشان در زمان فوت خویش

لشکری جرّار برای مقابله با دشمن بزرگی اعزام میکردند. در بودن چنین مصائب و آلام شخصی دیگر بود دیوانه می شد ولی ایشان با شجاعت با این همه مشکلات مبارزه می کردند. پس اگر برای عیاشی نه لا اقل برای کاهش غم ها ایشان می توانستند اجازه نوشیدن کمی می بدهند. اما ایشان می را حرام و قطعاً حرام قرار دادند. پس کیست که بگوید ایشان غمی نداشتند. لذا می را حرام کردند.

غذاهای مقوی و لذیذ

باز آدم عیاش عاشق غذا های لذیذ می باشد. آدم عیاش غذا های لذیذ و مقوی ترین می خورند تا شهوت پدید بیاید. اما وضع منزل محمد صلی الله علیه وسلم چگونه بود.؟ روزی که ایشان فوت شدند آنروز در منزل شان شام نبود ، گرسنگی بود. گاهی به سبب گرسنگی روی شکم بالاجبار سنگ می بستند. هر چه بدست ایشان می رسید برای نیازهای اسلام هزینه میکردند. حضرت عایشه[ؓ] می فرمایند. ده ها بار شده برای خوردن مان چیزی نداشتیم. بارها شده فقط خرما می خوردیم و بارها فقط از نوشیدن آب وقت گذرانیم. شخصی که چنین وضع خورد و خوراک را داشته ، کیست ؟ او را آدم عیاش بگوید.

وسایل عالی

باز برای عیاشی وسایل عالی تهیه می شوند تا در عیاشی لذت بوجود بیاید ولی وضع منازل اینگونه بود که در بعضی خانه ها فقط پوست بز یا گوسفند بود که روی آن شوهر و همسر باهم می خوابیدند. حضرت

عایشهؓ بازگو می کنند. در منزل ما یک تشک بود و باهم روی آن می خوابدیم. شب هنگام حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم برای اقامه نماز برمی خاستند و روی همان تشک نماز اقامه میکردند و ناچار پاهایم را جمع میکردم.

زنان باکره

آدم عیاش، عاشق زنان باکره می باشد. ولی رسول کریم صلی الله علیه وسلم در مقام پادشاهی با اختیار بوده با زنی باکره عقد ازدواج نکردند. البته در مکه با خانمی باکره حضرت عایشهؓ ازدواج کردند.

ولی بعد از آن موقعی که صاحب اختیار شدند با زنی باکره ازدواج نکردند. اگر ایشان اهل خوشگذران بودند آنگاه آیا نمی توانستند با زنان باکره ازدواج کنند؟! اگر ایشان نعوذ با الله مردی عیاش بودند آنگاه عقد ازواج های که بعد ها انجام دادند با زنان زیبا ترین انجام می دادند اما دشمنی مانند مستشرق اروننگ می نویسد:

Upon this wife, thus chosen in the very blossom of her years, the Prophet doted more passionately than upon any of those whom he subsequently married^{۲۲}

²² Mohammed and His Successors By Washington Irving Vol-1, p-106, ABI Prints Publishing Co. New Delhi.

ترجمه: این همسر برگزیده (عایشه رضی الله عنها) در اول جوانی اش بود که پیامبر با وی ازدواج کردند و چنین شخصیتی بود که پیامبر نسبت به همسرانی که بعد از او ازدواج کردند شیفته اش بودند.

این گواهی دشمن بلکه شهادتی از دشمن سر سخت است. اگر نَعُوذُ بِاللَّهِ ایشان مردی عیاش بودند آنگاه بعد از عایشه رضی الله عنها همسرانی زیبا روی و کم سن و سال پیدا می کردند. ولی ایشان چنان نکردند و بعلت زهد و با چنین زنانی ازدواج کردند که با عایشه به لحاظ سن و محاسن ظاهری نتوانستند مقابله کنند. و در و تقوی و خود عایشه (رض) کمال محبت را چنین شرایطی ازدواج کردند که به اخلاص پدر عایشه (رض) داشتند. آیا میتوان آنرا عیاشی نامید.

سروده‌های امیر

برای عیاشی سروده یا ترانه ضروری است. ولی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم درباره شان فرموده اند که آلات شیطانی اند. پس بخاطر یسپارید میتوانند چنین مردانی باشند که عیاش نباشند و ترانه ها گوش بدهند. ولی نمی تواند عیاشی باشد که ترانه ها را گوش نکند. اما محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم انسانی نبودند که سروده ها را نابود کردند. اگر ایشان نَعُوذُ بِاللَّهِ مردی عیاش بودند سپس چطور ممکن بود آواز خوانی ها را منع کنند.

مقید به آرزوهای زنان

انسان عیاش مقید به آرزوهای زنان می باشد. که خواسته هایشان را برآورده کند. ولی وضع رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این گونه بود که پس از فتح منطقه خیبر مبلغی معقول بعنوان عوارض و مالیات شروع کردند دریافت کنند و در منازل مسلمانان ثروت و رفاه نسبی رسید. آنوقت همسران ایشان هم که بیشتر از خانواده های مرفه بوده خواهش کردند که ما با تنگدستی زندگی میکنیم ، بیشتر بعلت نبود پول حرفی نزدیم ولی اینک پول رسیده و به همه سهمی داده شده است. بایستی تدارک دیده شود تا در رفاه زندگی کنیم و از این تنگدستی ما را برهانید. در پاسخ به خواسته شان آن انسانی را که گفته میشود نَعُوذُ بِاللَّهِ أَدَمَ عِيَاشَ بُوَدَ و عمرش را در همینیشنی زنان گذراند گفت که در قرآن به کلمات ذیل ذکرش آمده است :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَعَلَيْنَ
 أُمَّتِكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَّاحًا جَبِيلًا ۝ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآرَ
 الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ ۲۳

خداوند می فرماید، ای پیامبر به همسران خود بگو اگر آرزو دارید مال و زینت دنیا را داشته باشید پی بیایید به شما مال دنیا بدهم اما دیگر نمی توانید همسر من باشید. پس از مال گرفتن از من جدا شوید . اما اگر خداوند و رسولش را دوست دارید و حسنات آخرت را می خواهید در آنصورت

تقاضای مال نکنید. بیاد داشته باشید خداوند برای کسانی که به احکام خداوند بطور کامل عمل میکنند اجری مقرر کرده است. خلاصه ی این پاسخ اینست که در زندگی من و در همسری من ، به شما نمی توانم مال بدهم. اگر در قید حیات من مال میخواهید پس طلاق بگیرید و جدا شوید. مسئولیت های دینی من اجازه تحمل بار زندگی ثروتمندان را نمی دهد. و اما اگر در این راه زمانی صبر پیشه کنید و با من تر جیح داده به دین خدمت کنید . آنوقت به شما مال میرسد ولی پس از مرگ من. در زندگی من خیر. چنان که یه همسران شان مال رسید و خیلی رسید ، اما بعد از وفات. ملاحظه فرمایید که اینگونه آرزوهای زنان را رد کرده ، آیا او را می توان مردی عیاش نامید. و آیا مردی عیاش وجود دارد که خواسته همسران خود را برای مال و زینت شنیده رد کند و می تواند بگوید که اگر وسایل زینتی میخواهید ، طلاق بگیرید.

بی انصافی میان زنان

آدم عیاش با زنان بی انصافی میکند. زنی را که زیبای و خوشگل میپندارد باو علاقه بیشتری دارد و مابقی را رها میکند. اما وضع رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اینطوری بود. زمانی مریض بودند و نمی توانستند راه بروند و از یکی کمک گرفته به منزل همسری می رفتند که نوبت اش بوده که نزدش باشند. تا سه روز قبل از وفات چنین کاری میکردند. حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها چنین وضعی را دیده به گریه افتادند. همسران شان هم گفتند که در یک منزل مقیم شوند. ما به

شما به رضای و رغبت اجازه می‌دهیم. آنگاه در یک جایی مقیم شدند. پس انسانی که اینقدر مقید باشد با همسران خود انصاف کند که بوقت مرض الموت هم بکمک دیگران به نوبت در منزل همسرش می‌رفت. کیست می‌تواند او را مردی عیاش به نامد؟

اوقات بیشتری همنشینی با زنان

آدم عیاش اوقات بیشتری در همنشینی با زنان می‌گذراند. اما وضع ایشان اینگونه بود که از صبح تا شب خارج از منزل بودند و وقتی شب هنگام به منزل بر می‌گشتند. پس از صرف غذا استراحت و بعد از گذشت نیم شب عبادت می‌کردند. بدینسان در اوقات پرمشغله، ایشان کدام وقت عیاشی را داشتند؟

مقصود از ازدواج رسول اکرم صلی الله علیه و سلم

پس از دیدن چند تا همسران شان نمی‌توان گفت که نَعُوذُ بِاللَّهِ ایشان مردی عیاش بودند. باید دید که ایشان کدام چه مقصودی مورد نظر داشته ازدواج کردند. برای خداوند یا برای نفس خود؟ اگر برای خداوند ازدواج کردند آنوقت نمی‌توان گفت ازدواج متعدد کردن دلیل به خوشگذرانی است. اثبات رساندم که بیش از یک ازدواج کردن برای خواسته نفس نبود زیرا که خواسته نفس تحقق پیدا نکرد. ازدواج متعدد کردن دلیل دیگری داشت و آن این بود که ایشان در میان چنین قومی مبعوث شدند که زنان و مردان اش همه از شریعت نا آگاه بودند. و بنا

بود ایشان در قوم شریعت به اجرا در آورند. پس ایشان با خانواده های مختلف وصلت کردند تا آن بخش دین که مربوط به زنان است از ایشان یاد گرفته به هم جنس های خود آموزش بدهند و این یک مقصود برای کار خداوند بود و ازدواج متعدد کردن و میان شان انصاف کردن فداکاری بزرگی بود نا که عیاشی. و هم اکنون به اثبات رساندم که ایشان با همسران به نحوی رفتار کردند که آن عیاشی نیست بلکه فداکاری است. باز می توان فهمید ، وقتی که به افرادی از امت خود اجازه بیش از یک زن گرفتن به آنانی را دادند که مانند ایشان با زنان می توانند رفتار کنند. پس با این دستور بنیان ظلمی نهاده نمی شود. بلکه برای پیشرفت دنیوی فداکاری بزرگ و برای درستی اخلاقی و در تدبیر بزرگی باز نگه داشته شده است.

غلامی یا بردگی

اعتراض در مورد بردگی یا غلامی ، نیازی نمی بینم در این زمینه سخنی ایراد کنم. زیرا این مبحث علمی است و نیاز دارد به ابعاد مختلف آن بحث گردد. پس من طریقی ساده و راست برای حل این مسئله در نظر بگیرم. گفته میشود که ایشان بردگی را رواج داده به دنیا ظلمی بزرگی نموده اند! من میگویم، بیآیید به زندگی ایشان نگاه دقیق افکنده بنگریم، آیا ایشان حامی بردگان بودند یا حامی بردگی؟ و این نیز که بردگان دوست ایشان بودند یا دشمن؟ زیرا هر قومی نسبت به دیگران می تواند سود خود را بیشتر درک بکند. برای فهمیدن سخن اول را من برای شما

رخداد زمان جوانی شان را باز گو میکنم. وقتی ایشان با حضرت خدیجه (رض) ازدواج کردند سن شان ۲۵ سال بود. پس از ازدواج حضرت خدیجه (رض) کل ثروت و تمامی غلامان را به ایشان تحویل دادند.

و ایشان اولین کاری که کردند تمامی غلامان را آزاد کردند. پس اینک بفرمایید این شخص که در جوانی ثروت بدست رسیده اول از هر چیز تمامی بردگان را آزاد کرد. آیا میتوان حامی بردگی یا حامی بردگان گفت .

نظر غلامان

مثل معروف است کاسه داغ تر از آش. موضوع روشن است ، کیست بیش از بردگان میتواند بفکر آزادی شان باشد. بایستی دید، بردگان در باره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم چه نظری داشتند! اگر بردگان ایشان را محسن خود میدانستند پس باید پذیرفت که ایشان محسن بردگان بودند نا که حامی غلامی.

در این رابطه رخدادی را بیاد می آورم که از اش آشکار میگردد غلامان چقدر شیفته شان بودند. در مدت هشت سال اول دوران نبوت به ایشان کلا چهل نفر ایمان آوردند و حد اقل پانزده تن از میانشان غلام یا فرزندان غلامان بودند. گویی از کل تعداد مومنان ۳۳٪ غلام بودند و به لحاظ جمعیت مکه اینگونه می توان گفت که از اولین مومنان ۹۰ در صد غلام بوده اند. جمعیت مکه ده ، دوازده

هزار نفوس بود که چهل ، پنجاه نفر ازش ایمان آورده بودند و در آنجا حد اکثر تعداد غلامان بایستی پانصد یا شش صد غلام بوده باشند. پس آیا این امر عجیب نیست که از جمعیت ده ، دوازده هزار نفری سی ، سی و پنج نفر ایمان آورند و از پانصد ، ششصد نفر پانزده تا ایمان آوردند. آیا به کثرت ایمان آوردن غلامان به ایشان بدین امر دلالت ندارد که ایشان را غلامان نجات دهنده خود می پنداشتند.

تحمل اذیت و آزار غلامان

بایستی بخاطر باشد پس از ایمان آوردن به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کسانی که بیشتر از همه اذیت و آزار تحمل کردند آنان فقط غلامان بودند.

خُبَابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

خُبَاب بن الارت برده ای بود و در کار آهنگری اشتغال داشت. او در روز های اولیه به ایشان ایمان آوردند. مردم به ایشان اذیت و آزار می کردند. تا اینکه از تنور ذغال داغ در آورد و روی آن می خوابانیدند و روی سینه سنگ می گذاشتند. تا نتوانند کمرشان حرکت بدهند. بعهدہ کسانی که دسترنج شان بود از بازپرداخت منکر شدند. اما با توجه به ضرر مالی و جانی برای یک لحظه هم متردد نشدند و به ایمان استوار ماندند. برپشت شان نشانه ها تا آخر عمر باقی ماند. چنان که ایشان در دوران حکومت حضرت عمر رضی الله تعالی عنه ذکری از مصائب گذشته خود

کردند. آنگاه حضرت عمر گفتند پشت خویش را نشان بدهند. وقتی ایشان پیراهن از پشت برداشتند لکه های سفید دیدند مانند ی که لکه های برص می باشند.^{۲۴}

حال دقت فرمایید اگر محمد صلی الله علیه وسلم آمدند که غلامی را برقرار کنند آنگاه می بایست خباب می رفت تاگردن ایشان را بزند نه اینکه بخاطر ایشان روی ذغال داغ اذیت و آزار و شکنجه تحمل می کرد.

زیدرضی الله عنه

غلامی دیگر که نامش زید بن حارثه و از یک قبیله ای مسیحی بود در جنگی اسیر شده به غلامی در آمده بود و دست به دست فروش رفته در غلامی حضرت خدیجه در آمد و پس از ازدواج ایشان با ثروتش زید را به حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تحویل دادند. حضرت وی را آزاد کردند. وقتی وابستگانش باخبر شدند، او در مکه است ، پدرش و عموش به مکه آمدند و از حضرت رسول کریم خواستند که او را آزاد کنند. حضرت فرمودند که او را از قبل آزاد کردم، هر جا بخواهد می تواند برود. پدرش به وی گفت پس برویم. پسر به پدرگفت شما به من خیلی مهربان اید. اما برایم هیچ کس گرامی تر از محمد صلی الله علیه وسلم نیست. لذا ایشان را نمی توانم ترک کنم و بروم.

^{۲۴} الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۱، ۲۲، چاپ بیروت ۱۹۹۵ء

اینک دقت کنید نوجوانی اسیر شده می‌آید خاطره‌های از والدین بر دلش نقش بسته دارد اما وقتی پدر آمده میگوید بیا بیرویم پاسخ میدهد من از هیچ چیزی بجز هم نشینی به محمد صلی الله علیه وسلم خوشم نمی‌آید و به هنگام ادعای نبوت به ایشان ایمان آورد و بالاخره روزی با خون خود حق رفاقت می‌پردازد. حال بفرمایید آیا این فدایت و محبت می‌تواند به شخصی باشد که حامی غلامی بود.

بلال رضی الله عنه

غلام دیگری که اسمش بلال و او در غلامی دشمن جانی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم امیه بن خلف بود. در روزهای اولیه به رسول اکرم ایمان آورد. امیه او را روی شن داغ می‌خواباند و می‌گفت توبه کن ولی او از ایمان به پیامبر (ص) برنگشت. حال یکی به خاطر خداوند دقت کند که اگر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به غلامان ظلم کنان بودند آنوقت بلال که در خانه‌ی دشمنی مانند امیه زندگی میکرد چه تمسخرهایی نمیکرد. او در خانه‌ی دشمن رسول بوده و علیه‌شان حرف‌های شنیده باز به ایشان ایمان می‌آورد و شکنجه‌های شدیدی تحمل میکرد. او را مالک اش بهمین علت روی شن داغ می‌خواباند و چون او زبان عربی زیاد بلد نبود لذا بیشتر چیزی نمی‌توانست بگوید فقط میگفت احد^{۲۵} یعنی الله یکتاست. الله یکتاست. مالک اش باین سخن ناراحت می‌شد و آزار می‌داد پا‌های اش را با طناب بسته به دست پسران می

^{۲۵} سیره از ابن هشام، جلد ۱، ص ۳۳۹، ۳۴۰، چاپ مصر ۱۹۳۶ م

داد و آنها در کوچه ها می کشیدند حتی پوست پشت اش کنده می شد. ولی نشهٔ محبت باز کم نمی شد و در وضعت ایمانی که شروع میکردند کتک بزنند در پایان کتک خوردن ایمان بیش از پیش می شد.

اینک دقت فرمایید محبت در دلش چگونه می توانست بوجود بیاید که اگر محمد صلی الله علیه وسلم حامی بردگان و آزاد کننده ای نمی پنداشت. بجز این چه چیزی بوده که در خانه دشمن زندگی میکرد و بازهم به سمت ایشان مایل میکرد.

سمیه رضی الله عنها

نفر چهارمین زنی است که کنیز بوده و نامش سمیه بود. ابو جهل به او خیلی شکنجه میکرد تا ایمان را ترک کند ولی وقتی دید پای ثبات اش نمی لرزد. روزی ناراحت شده او نیزه ای را به شرمگاه اش زد و کشت. ایشان جان دادند ولی ایمان به محمد صلی الله علیه وسلم ترک نکردند.^{۲۶} حال ملاحظه کنید مردان جای خود، زنان کنیزی که در منازل دشمنان شدید بودند به ایشان (ص) با چقدر فدا کاری همراهی کردند. اگر آنها می دیدند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دشمن غلامی نیستند و حامی اند. آنگاه آیا از صنف ظریف بوده بدینسان برای ایشان (ص) جان خویش می توانستند فدا کنند؟

^{۲۶} اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۸۱، چاپ ریاض ۱۲۸۰ هـ

عمّار رضی اللہ عنہ

پنجمین مثال از عمّار پسر سمیہ است کہ ایشان را بہ روی شن سوزان می خوابانند.

صہیب رضی اللہ عنہ

غلامی بنام صہیب بودند کہ از رم اسیر شد و غلام عبد اللہ بن جدعان بودہ کہ وی را آزاد کرد. ایشان ہم بہ حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آوردند و برای پیامبر (ص) ناراحتی های بسیار تحمل کردند.

ابوفکیہ رضی اللہ عنہ

ابوفکیہ (رض) ہم غلام بودند. در روز های ابتدایی ایشان ہم بہ حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آوردند. ایشان را ہم روی شن داغ می خوابانند. یکدفعہ با طناب بستہ داشتند می کشیدند کہ حیوانی از نزدیک شان عبور کرد. مالک شان بآن اشارہ کردہ گفت این خدای تان است. ایشان پاسخ داد خدای من و تو خدای یکتا ست بہ شنیدن این سخن آن ظالم از گلوی شان را خفہ کرد و بعد سنگ سنگینی روی سینہ شان گذاشت کہ در نتیجہ زبان شان بیرون آمد. و مردم فکر کردند ایشان مردہ اند. سپس با مساج دادند شان بہ هوش آمدند.^{۲۷}

^{۲۷} اسد الغابۃ، ج ۵، ص ۴۸۱، چاپ ریاض ۱۲۸۰ هـ

لبینه رضی اللہ عنہا

لبینه رضی اللہ عنہا کنیزی بودند. ایشان هم در روز های ابتدایی به اسلام ایمان آوردند. حضرت عمر رضی اللہ عنہ پیش از ایمان به اسلام به ایشان به علت ایمان آوردن شان به اسلام ایذا و آزار می دادند اما او به ایمانش به اسلام استوار ماندند.

زنیزه رضی اللہ عنہا

زنیزه رضی اللہ عنہا هم کنیز بودند. و در روز های اولیه ایمان به اسلام آوردند. حضرت عمر رضی اللہ عنہ پیش از ایمان آوردن به اسلام به ایشان اذیت میکردند. ابو جهل با کتک زدن ایشان را از چشم ها نابینا ساخت. اما با این همه اذیت و آزار از رسالت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم انکار نکردند. ابو جهل از دیدن شان با عصبانیت می گفت که آیا اینقدر پست هستیم که زنیزه دین راستین را پذیرفته و ما هنوز نپذیرفتیم.

نهدیه و ام عیسیٰ رضی اللہ عنہما

بدین سان نهدیه و ام عیسیٰ رضی اللہ عنہما دو تا کنیز بودند. آنها در دوران زندگی در مکه به اسلام گرویدند و به همین علت مورد شکنجه و سختی ها را تحمل کردند.

عامر رضی اللہ عنہ

عامر بن فهیره نیز غلام بودند. حضرت ابوبکر ایشان را آزاد کردند و بعلت گرویدن به اسلام سختی های زیادی را تحمل کردند.

حمامه رضی اللہ عنہا

خانم حمامه مادر بلال رضی اللہ عنہ بودند. ایشان هم به اسلام گرویدند و ناراحتی ها را تحمل کردند. علاوه بر اینان غلام و کنیزان دیگر هم بودند که به اسلام گرویدند و ناراحتی و سختی ها را تحمل کردند.

خلاصه در دوران هفت سال اول نبوت چهل نفر رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم را پذیرفتند واز میان شان ۱۴، ۱۵ تا غلام بودند و آنان بیش از مردم آزاد سختی ها و ناراحتی را تحمل کردند. اگر حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم برقرار کننده غلامی بودند پس اینان دشمن ایشان می بودند نا که به ایشان ایمان می آوردند.

دلسوزی غلامان غیرمسلمانان

علاوه بر غلامان و کنیز های که به ایشان ایمان آوردند بیشتر غلامان و کنیز ها از اهالی مکه دلسوز ایشان بودند. چنانکه حضرت حمزه رضی اللہ عنہ کنیزی غیر مسلمان داشتند که موجب شد ایشان ایمان آوردند. تفصیل رخدادهای این طوری است یک دفعه ابو جهل به رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم ناسزا گفت و برخاست که کتک بزند و به ایشان ایذا رساند. حضرت حمزه عموی حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم

بودند و هنوز ایمان نیاورده بودند. کنیز شان صحنه درگیری را مشاهده میکرد. او از دیدن صحنه درگیری خیلی ناراحت شد و در طول روز حرص می خورد. وقتی حضرت حمزه رضی الله عنه منزل آمدند با بهانه ای ساختگی طعنه زد که خود را خیلی شجاع فکر میکنی ولی نمی بینی چگونه ابو جهل برادر زاده تان را رنج و آزار میدهد. حضرت حمزه (رض) به شکار علاقه مند بودند و وقت را در گشت و گذار میگذراند و از وضعیت جامعه زیاد آگاهی نداشتند. دلش از سخن کنیز از درون زخمی شد. جزئیات رخداد را شنید و از جوش غیرت بی قرار شده از منزل خارج و به مجلس کفار رفتند. در دست شان تیر کمان بود. کنیز شان رخداد را طوری گفت که احساس درد و عصبانیت به شدت ناراحت شان کرد و از ناراحتی نمی توانستند حرفی بزنند. در مجلس رسیده و به دیوار تکیه زدند و از کمان کمک گرفتند تا بایستند. سعی میکردند سخنی بگویند اما از شدت ناراحتی سخن از دهن در نمی آمد. در همین وضعیت ایستاده بودند که نگاه ابو جهل به ایشان افتاد و گفت خیر باشد. حمزه طوری ایستاده ای ماندی که انسان برای دعوی آماده باشد. از شنیدن حرفش ایشان به صورتش یک سیلی زدند و گفتند، ظالم مظالم تو حدی دارند؟ تو محمد را بیش از حد رنج و آزار داده ای. بیا، من هم مسلمان میشوم. اگر قدرت داری بیا با من دعوی کن. ابو جهل از سرداران مکه بود او نیز گلاویز شد. اما اطرافیان دیدند، این دعوا مکه را نابود خواهد کرد و میان طرفین صلح برقرار کردند و از آن روز حضرت حمزه توجه به اسلام

کردند. یکی دو روز فکر کرده و بعد تصمیم گرفتند که اسلام راست است و ایمان خودش به اسلام را اعلام کردند.^{۲۸}

بدینسان وقتی حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم از طایف برگشتند. و در وضعیتی ناگوار و زخمی بودند آنگاه غلامی بود که ابراز دلسوزی کرد و ایشان را با آن وضعیت ناراحت کننده دیده گریه میکرد.

این امری عیان است که همین همه ی غلامان میدانستند که ایشان(ص) برای آزادی شان آمدند نا که برای استحکام زنجیر های غلامی لذا همگی ایشان را دوست میداشتند و برای ایشان دلسوزی میکردند. در شروع دوران ایمان آوردن شان و تحمل کردن شکنجه های شان و تا آخر ایستادگی کردن شان باین امر شهادتی است که تمامی غلامان مکه و کنیزان از این امر آگاه بودند که تعالیم حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آزادی بخش از غلامی است. به همین دلیل کسانی که ازمیانشان فہیم تر بودند به ایشان (ص) ایمان آوردند یا اگر نتوانستند جسارت اش کنند آنگاه به ایشان کمک و ابراز همدردی میکردند و آیا این امر عجیبی نیست که به کسانی این موضوع ربط دارد آنان حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم را آزادی بخش قرار میدهند و کسانی که نا در آن زمان بودند و نا با آنها این موضوع غلامی ربطی دارد و نا هیچ وقت برای آزادی غلامان شرکتی کرده اند در باره غلامی به ایشان (ص) اعتراض دارند.

^{۲۸} سیره از ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۱، ۳۱۲، چاپ مصر ۱۹۳۶ م

علاوه بر اقدام عملی باین امر هم باید توجه کرد که پیش از زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم غلامی رواج داشته و آیا کشوری بود که پاک از غلامی بوده باشد؟! نمیدانم در هند نوع غلامی دیگری بود یا خیر ولی اقوام نجس ها همگی غلام بودند از حرفه ها و مشاغل عالی محروم بوده و وظیفه شان مقرر شده بود که به برهمن ها خدمت کنند. تفاوت میان غلامان هندی با دیگران فقط این بود که میان غیر هندی ها رواج بود که به غلامان خود لباس و خوراک میدادند ولی کسانی که در هند غلامی را رواج دادند وظیفه غلام مقرر کردند که هم برای خودش درآمد کسب کند و هم به برهمن ها خدمت کنند. در ایران و رم هم در غلامی از هم پیشی گرفته بودند. این ممالک برای حذف غلامی در کشور شان چه اقداماتی کردند؟ هیچ!

این فقط دینی که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آورده بودند، اعلام کرد: هر آزاده را اسیر کننده مجرم محسوب می شود. سپس مشروط کرد که غلام گرفتن فقط در جنگ جایز است. در جنگی که دشمن اسلام بزور شمشیر از مسلمانان بخواهد دین اسلام را ترک کنند. در حالیکه پیش از آن در تمامی ممالک اسیران جنگ سیاسی را هم غلام می گرفتند. باز مشروط کرد که در چنین جنگ مذهبی هم هر کسی اسیر شد با وی همانگونه رفتار گردد که با خانواده خود در منزل رفتار میشود. هر چه خود می خوری باو هم بخورانی، هر چه خود می نوشد باو هم بنوشانید.. هر چه خود می پوشد باو هم بپوشانید. باز این شرط هم گذاشت، هر وقت بخواهد خود را آزاد کند. البته چون جنگ

ظالمانه شرکت کرده بود بنا بر این وظیفه دارد به لحاظ وسع خود هزینه جنگ بپردازد یا وابستگانش بپردازند. باز این شرط هم گذاشت که اگر وابستگان غلام یا هموطن اش نتوانستند امکان آزادی او را فراهم سازند و نزدش سرمایه هم نباشد آنگاه هر غلام حق دارد بگوید می خواهم آزاد شوم و مالکش مجبور خواهد بود که بر حسب هزینه جنگ بعهده اش بگذرد و او را نیمی از آزادی بدهد که هزینه آزادی را با کار کردن قسطی بپردازد و از همان لحظه ای که این قسط طی شود از همان لحظه در عمل غلام آزاد می گردد. باز این دستور هم داده شد هر کس به غلام خود کتک بزند کیفر او اینست که غلام او آزاد محسوب میشود. باز کفاره چندین گناهان را برای آزاد کردن غلامان مقرر گردید تا غلامی از آزادی محروم بماند ازین طریق آزاد گردد. و سپس به همین نقطه کار خاتمه نیافت و بالاخره این دستور هم داده شد که در اموال حکومت غلامان هم حق دارند. حکوت بایستی بودجه ای تعیین کند که از پرداخت از آن غلامان را آزاد کنند. حال فکر کنید ، غلامی قبل از حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم وجود داشته و ایشان (ص) رواج ندادند. هر چه که ایشان انجام دادند ، این بوده که دایره اش را محدود کردند و سپس چنین اقداماتی کردند که غلامان در عمل آزاد باشند و سپس اسبابی را فراهم کردند که غلام در عمل آزاد باشند. اما باوجود اینکه اقداماتی انجام گرفت در دوران ابتدایی اسلام غلامانی باقی ماندند و علتش فقط و فقط این بوده که تحت احکام اسلامی مالک شان ناچار بود با آنها ماندی رفتار کند که با نفس خود یا وابستگان

خوبش رفتار می کند و غلامان بی بضاعت میدانستند که در غلامی مسلمانی بوده اگر برای آنها صد یا دویست یا هزار و دو هزار هزینه میگردد آنوقت در آزاد بودنشان بیش از هفت یا هشت ریال نمی توانستند کسب کنند و بایستی با آن مبلغ برای خانواده شان تامین معاش کنند. پس بسیاری بودند که رفاه بیشتری از آزادی در این غلامی می خواستند و نمی خواستند از احکام اسلامی استفاده کنند و وضعیت تنگ دستی را تغییر دهند. پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برقرار کننده غلامی نبودند بلکه نابود کننده غلامی بودند و هیچکس بیش از ایشان به نابودی غلامی اقداماتی نکرده است بلکه کمتر از یک هزارم هم کسی اقدامی نکرده است.

احسان‌هایی رسول الله ﷺ

اکنون میخواهم احسان هایی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نمودند ذکر کنم. ولی قبل از ذکرشان رخدادی را بیان میکنم. که این رخداد در مورد احسان ها و فداکاری ها برای هر دو مورد استفاده قرار میگیرد.. این رخداد در مکه پیش آمد. عتبه که سردار بزرگی بود نزد ایشان(ص) آمد و شروع کرد حرف بزند. میگفت آیا از این خوش تان می آید که بهم خون خونریزی شود. و برادر از برادر جدا گردد. اگر خیر. آنوقت پیشنهادی دارم آن را قبول کنید. آن پیشنهاد اینست که شما خواسته ای دارید.؟! اگر آرزوی مال دارید آنوقت آمادگی داریم همه ما بخشی از اموال خود به شما بدهیم بدینسان شما ثروتمند می شوید و

اگر آرزومند هستید حاکم باشید همه ما آماده ایم شما را سردار خود قرار بدهیم. اگر زنی زیبایی می خواهید هر زنی را دوست داشته باشید آماده ایم به شما بدهیم. و اگر بیمار هستید باز هم بگویید برای معالجه آماده ایم.. خلاصه عزت می خواهید آماده ایم به شما عزت بدهیم. پادشاهی می خواهید آماده ایم به شما پادشاهی بدهیم. اگر زنی می خواهید آماده ایم زن به شما بدهیم اگر بیمار باشید برای معالجه شما آماده ایم. اما ترک کنید ، نگوید خدا یکتاست.

رسول کریم صلی اله علیه وسلم فرمودند. مرا از آن چیزها بی را که گفتمی زهره برابر هم پرواهی نیست. پاسخ من بشنوید. چند آیه از قرآن تلاوت کردند که در آن تعلیم توحید بود. به عتبه از شنیدن آیه چنان تاثیری گذاشت که باز گشت و گفت . او نا دروغ گو است و نا ساحر . مخالفت او را ترک کنید.

اقسام احسانها

اینک از احسان هایی ایشان را ذکر میکنم. احسان چندین نوع می باشد. یک احسان لحظه ای و دیگری برای دراز مدت می باشد. باز ازین هم دو نوع احسان اند. (۱) طبیعی که تابع خواسته فطرت مانندی که در دل مادر خواهش خدمت به بچه وجود دارد. (۲) عقلی یعنی تابع خواسته عقل باشد. مثال از دیدن مظلومی احساس ترحم کرده یا فردی بی سواد را دیده او را سواد بیآموزد. باز احسان عقلی هم دو نوع است . (۱) چنین احسانی که امید به عوض می باشد. مثال به کسی که دانشی آموخته

میشود امید می رود که به دیگران افکار ما را اشاعه می کند. (۲) عقل طبیعی یعنی خواهش احسان بعلت عقل و دلیل می باشد ولی آن بقدری تشدید می‌گردد که مانند طبیعی می شود. انسان برای احسان کردن بی قرار می شود. این احسان باز دو نوع یا قسم دیگری دارد. یک نوع اینست که خویش را بدون به خطر انداخته به کسی احسان می شود. مثال یکی ثروتی داشته و او به یکی احسان کرده کمی از ثروت خود بدهد. نوعی دیگر احسان اینست که خود را به خطر انداخته به دیگری احسان میکند. به طور مثال در خانه ای کسی آتش سوزی رخ داده و او خود را به خطر انداخته برای نجات افراد افراد خانه اش یا مالش سعی میکند. این اقسام احسان می باشند اینان را در نظر داشته ببینیم معلوم میشود.

حضرت رسول اکرم نه فقط احسان کردند بلکه عالی ترین احسان کردند. بطور مثال احسان هایی شان فقط موقت نمی باشند و سپس احسان های ایشان تا افراد وابستگان محدود نیستند بلکه از آشنا فراتر رفته تا بیگانه گسترده شده است. باز اینکه پس از مطالعه احسان های شان بنظر میرسد که ایشان امیدی نداشتند از آنان سودی داشته باشند. بلکه بطور کامل طبیعی بودند مانند مادری که به فرزند خود خوشرفتاری میکند.

و باز نه فقط تابع احساس شدید احسان عمومی کردند بلکه جان خویش به خطر انداخته احسان های کردند و در عوض جان خود را به

مشکل ها و خطر ها ی شدید انداختند. پس از تمامی اقسام احسان بوسیله ایشان به نحوه احسن ظهور گشت که نظیرش دیده نمیشود. حالا چند مثال از احسان های ایشان را بیان میکنم تا معلوم شود چقدر عظمت و شان احسان ایشان عالی بودند.

امحای شرک

اولین احسان ایشان امحای شرک است. ایشان در دنیا پرستش خدای یگانه را برقرار کردند. اینک کل دنیا دارد معتقد میگردد که شرک بد است اما زمانی که مبعوث شدند در آنزمان این اعتقاد را نداشت. ایشان کل کشور را دشمن خود ساخته و شدید ترین ایذا را تحمل کرده این صداقت را برقرار کردند نه فقط مردم دوران خود را بلکه پسینیان را هم ممنون احسان خویش نمودند. اما این احسان تنها جنبه مذهبی ندارد یک جنبه دنیوی هم دارد. و این احسان در ترقی و پیشرفت دنیا ممد و معاون است. بطور مثال می بینیم اگر مردم چیز های که خداوند برای فایده مان خلق کرده است را خدا پنداریم آنوقت هیچگاه به فایده های طبیعی آنان فکر نخواهیم کرد و سعی نمی کنیم که از شان استفاده کنیم. ولی زمانیکه مردم به خدای یکتا و احد اعتقاد خواهند داشت آنوقت سعی میکنند از شان بهره ببرند و در خدمت خویش می گمارند. و بدینوسیله در علم و دانش پیشرفت میگردد. پس رسول کریم صلی الله علیه وسلم شرک را محو کرده و تعلیم توحید داده نه تنها احسان مذهبی عظیم الشان به دنیا نموده بلکه راه پیشرفت علمی را نیز باز کرده اند.

آشتی میان دانش و مذهب

دومی احسان ایشان اینست که میان مذهب و دانش دعوا و اختلاف را رفع کردند. قبل از ایشان مردم گمان میکردند از کسب علم و دانش مذهب از دست می‌رود. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اولین فردی هستند که این ایده را ارایه کردند که مذهب کلام خدا و دنیا فعل اوست. آشتی که می‌سوزاند را او نیز آفریده است بدانگونه او کلام خود نازل کرده است. پس اگر به خواص دما تفکر شود آنوقت این به فعل خداوند تفکر خواهد بود نا که علیه مذهب. خلاصه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم میان دانش و مذهب آشتی برقرار کردند. و ایشان فرمودند: **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ**^{۲۹} علم و دانش علیه مذهب نیست. چه زن و چه مرد هر دو پیروان من موظف هستند علم کسب کنند. در حال حاضر پیروان غیر مذاهب میگویند. مسلمان جاهل اند.. اما این تقصیر ماست. رسول ما هیچ تقصیری ندارد. از این اعتراض ما شرمنده می‌شویم و سرمان پایین میشود ولی از این پیامبرمان زیر سوال نمی‌رود. زیرا آنزمان، وقتیکه اهل مکه تحصیل علم را کاری پست می‌پنداشتند و درکل مکه فقط هفت نفر باسواد بودند و آنان را هم بخاطر نیازهای سیاسی اجازه داده شده بود. ایشان این حکم را

^{۲۹} ابن ماجه باب فضل العلماء و احث علی طالب العلم، به این الفاظ آمده ”طلب العلم فریضة علی کل مسلم“

فرمودند که **ظَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ**. هر زن و مرد مسلمان وظیفه دارد با سواد باشد.

پس امروز اگر مسلمان بی سواد هستند، آنوقت این تقصیر ماست. سرور مان تقصیری ندارد. ایشان بما همین تعلیم داده اند که کسب علم وظیفه ای هر مسلمان است. و این نتیجه ی همین توصیه بود که مسلمانان علوم پیشین را حفظ و بنیان علوم جدید را نهاد که امروز دنیا ازش استفاده می کند اگر مسلمان علوم پیشین را حفظ نمی کردند آنوقت فلسفه ارسطو و حکمت بقراط را کسی نمی توانست بداند. مسلمانان کتاب های شان را ترجمه گردانیدند و در صورتیکه خود اهل وطن این حکیمان و از نوشته ها شان غافل شده بودند. در دانشگاه ها درس شان را اجرا و کتاب های شان را محفوظ نمودند و سپس بوسیله آنان این علم و تولید کرده علم خود شان به اسپانیا رسید در آنزمان عالمان مسیحی خواندن را کفر قرارداده بودند مانند ی که امروز بعضی ها فرا گرفتن علوم جدید را کفر قرار میدهند. نوجوانان اروپا بوسیله مسلمانان علوم آموختند و سپس به آن تحقیق بیشتری کرده بنیان علوم امروزی را نهادند. چنان که یک نویسنده اروپایی می نویسد، اروپایی ها تا که می خواهند به دنیا دروغ بگویند که مسلمانان به علم خدمت نکرده اند. در حالیکه واقعیت اینست که اگر بوسیله مسلمانان در اسپانیا علوم نمی رسید، ما امروز در وضع ابتدایی و نهایت جهل می بودیم. خلاصه این نتیجه تعلیم رسول کریم صلی الله علیه وسلم بود که در دنیا

تسلسل پیشرفت علمی برقرار ماند که بدون آن پیشرفت علمی کاملاً ناممکن بود.

دانش پایانی ندارد

سومی احسان ایشان اینست ، این امر را به شدت آموختند که هیچگاه علم و دانش پایانی ندارد. در دنیا تا حدی پیشرفت کرده وقتی مردم می گویند که دیگر نمی توان پیشرفت کرد آن وقت شروع میشود علم ناپدید گردد. و موجب تنزل تمامی علوم و اقوام همین است که تا به حدی رسیده گمان میکنند بیشتر ازین چه پیشرفتی خواهد شد ؟رسول کریم صلی الله علیه وسلم نخستین شخصیتی هستند که این بیماری خطرناک را تشخیص دادند و نزد دنیا آن را ارایه کرده ازش نجات دادند و به شدت آموختند هر علمی باشد هیچگاه پایانی ندارد... پس همیشه تحقیق علم بکنید. و هیچگاه جایی توقف نکنید.. این نکته ی چقدر مهمی است ! ما به لحاظ ایمان خویش همین را قبول داریم که ایشان بزرگ ترین عالم بودند. عالمی بزرگتر از ایشان نبوده و نخواهد بود.

اما ایشان هم این دعا را میکردند. رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا^{۳۰} ای پروردگار دانش مرا بیفزای. ازین معنی اش اینست که محمد صلی الله علیه وسلم نیز به مقام انتهایی علم نتوانستند برسند. و به راه های نامحدود بنا کرده ی خداوند مدام به پیش حرکت میکرده اند و همیشه خواهش افزایش علم در دل ایشان موج می زد. پس وقتی رسول کریم صلی الله علیه وسلم کامل

۳۰ طه: ۱۱۵

کننده علم روحانی بوده و دعا میکرده که دانش شان بیشتر گردد آنوقت کدام علمی است که به پایان برسد. و کدام شخصی است که بتواند علمی را به پایان برساند. و وقتی که علم حد و مرزی ندارد پس معلوم شد این وظیفه ی اهل علم و دانش است که در بخش های خویش برای پیشرفت بیشتر تلاش و کوشش ادامه بدهند و به مقامی رسیده این گمان را نکنند که حال دیگر نمی توان پیشرفت کرد. بلکه همیشه پیشرفت میشود و علم جدید ابداع خواهند شد. و اختراع ها انجام میشوند.

درمان هریماری

به طوری که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این احسان را کرده ارشاد فرمودند که علم به هر نکته ای رسیده پایانی ندارند. همین طور این هم احسان ایشان است که آموختند خداوند برای هر ضرورت انسان علاجه مقرر کرده و هیچ نیاز به حقی نیست که برای تحقق اش اسبابی نباشد. چنان که ایشان می فرمایند: لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ^{۳۱} خداند متعال برای هر بیماری دوا مقرر کرده است. ایشان این آموزش را زمانی دادند وقتی درباره هزار ها بیماری گفته می شد که علاج شان وجود ندارد. و امروز هم وقتی که طب پیشرفت کرده است اطباء می گویند برای چندین بیماری درمانی نیست. ولی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کشوری متولد شده که آنجا طبیبی وجود نداشت می فرمایند که چنین بیماری وجود ندارد که برایش درمانی نباشد. تحقیق و جستجو کنید در

^{۳۱} مسلم کتاب السلام باب لكل داء دواء

مان بدست می آورید. در تبعیت از این دستور ایشان مسلمانان به علم طب توجه کردند و برای ده ها بیماری درمان پیدا کردند. و اینک طبای اروپا صداقت این تعلیم را اثبات میکنند که برای معالجه بیماری های گوناگون که لا علاج متصور میشد تحقیق میکنند و برای چندین بیماری درمان پیدا کرده اند. این تعلیم فقط برای بیماری ها نیست بلکه درباره نیاز های دیگر هم است و آنانکه به این اصلی عمل میکنند همیشه موفق میشوند.

اصلی پیشرفت اخلاق

پنجمین احسان ایشان آن تعلیمی است که در مورد پیشرفت اخلاقی داده اند که توسط آن بدی از بین میرود و آن اینست که انسان اگر به بدترین وضع هم برسد و نپندارد که نمی تواند نیکو کار شود. حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم بوسیله این تعلیم ریشه نا امیدی و مایوسی قطع کردند. ایشان از خداوند دانش یافته فرمودند. **إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ** ۳۲ بجز منکر از رحمت خداوند کسی نا امید نمی شود.

ملاحظه فرماید از این اصلی تا چه حدی در امید باز می شود. بالعموم بدی بدین وسیله گسترش می یابد. کسیکه در بدی ها گرفتار شده و گمان کند که اینقدر بدی کرده ام دیگر چگونه می توانم نیکو کار شوم؟ و زمانیکه چنین فکری داشته باشد او در بدی ها رشد میکند. ولی اگر

۳۲ یوسف: ۸۸

کسی بداند که هر چند بدی کرده میتواند نیکو کار شود. و راه بازگشت برایش باز است. در آنصورت احتمال نیکو کار شدنش هست.

براستی جوینده از صدق دل موفق میشود

تحت اصلی فوق الذکر، این احسان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به دنیا است که آموزشی دادند هیچگاه تلاش و جستجو راستین ضایع نمیشود. ایشان بنا به امر الهی این آموزش را میدادند که وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^{۳۳} کسانی که تلاش و کوشش خواهند کرد که بما برسند به آنان هدایت میدهیم. یعنی کسی که از صدق دل جستجو کند، خدا را می یابد این امری است جدا که چگونه هدایت میکند؟ اما هدایت دادن به یقین است. و اینکه گویند دعای سیک یا هندو یا مسیحی پذیرفته نمی شود کاملاً نا درست است. در مورد طلب هدایت دعای هر کسی پذیرفته می شود و اگر کسی به صدق دل دعا کند به یقین او را راه راست نشان داده می شود و زمانی دعایش به حدی خواهد رسید آنگه خداوند اسبابی را فراهم میکند که بوسیله شان به آن راهی کشان حرکت میکند که به راه رفتن به آن راهی دیدار خدا حاصل میگردد.

مساوات

ششمین احسان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اینست که برتری قومی را حذف کرده مساوات انسانی را استوار کرده اند. پیش از ایشان هر قومی خود را برتر از دیگری قرار میداد. عرب تحقیر میکردند

^{۳۳} العنکبوت: ۷۰

که عجم جاهل اند ، در مقابل ما چه ارزشی دارند. عجمی میگفتند عرب وحشی اند . رومی ها میگفتند برترین ما ایم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: لَيْسَ لِلْعَرَبِ فَضْلٌ عَلَى عَجْمٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى^{۳۴} ای عرب ها بیاد داشته باشید شما را به دیگران برتری داده نشده ، شما هم مانند دیگران هستید باستثناء که در ترس از خداوند برتر شوید و این برتری از لحاظ نسلی نخواهد بود بلکه بعلت تقوی .

اگر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این تعلیم به افراد قوم بیگانه می آموختند که شما به دیگران برتری ندارید. در اینصورت می توان گفت که برای بالا بردن قوم خود چنین مطلبی را عنوان میکنند. بطور مثال اگر یکی در میان افراد نجس و پلید بلند شود و بگوید: ای برهمن ها، پاندت ها شما را به قومی دیگر برتری نیست. آنوقت یکی میتواند بگوید، این تعلیم برای برقراری مساوات نیست بلکه برای استواری آبروی و احترام و عزت خویش است. ولی اگر سیدی به سید ها بگوید که شما را به لحاظ انسان به دیگران هیچ برتری نیست. آنوقت گفته میشود که به قوم خود تعلیم راستین داده به آنان احسان میکنند. دستور حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را ملاحظه کنید که ایشان در چنین کلماتی نصیحت کردند که درجه قوم ایشان را پایین می آورد نه اینکه درجه دیگران را پایین آورده و درجه قوم خود را بالا میبرد. پس تعلیم ایشان تعلیم مساوات حقیقی بود. ایشان فرمودند: ای

^{۳۴} نور الیقین فی سیرة سید المرسلین، ج ۱، ص ۱۹۲، چاپ بیروت ۲۰۰۴ م

عجمی ها شما از رمی ها یا از عرب ها بالا تر نیستید بلکه به قوم خود میگویند که شما ادعای برتری به دیگران را نکنید. پس تعلیم مساوات ایشان نمونه تعلیم عالی بود و به بنی نوع احسان عظیم الشانی بود.

در ضمن همین ایشان از خداوند دستور یافته فرمودند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ ۚ ۳۵

بگو خلق اقوام برای اینست که در امور بهم مسابقه کنند مانندای که دو تیم مسابقه میدهند. علاوه بر مساوات قومی ایشان در مراتب تمدنی نیز همه را مساوی کردند و فرمودند بااستثنا اقوامی که از حلال و حرام آشنا نیستند با مابقی می توانید خورد و نوش کنید. کسانی که اهل نظافت باشند یا معیاری از حلال و حرام مقرر باشد با آنان خورد و نوش مانعی ندارد.

مساوات در احکام عدل

بدینسان اساس برابری در احکام عدل گذاشته ایشان مساوات را برقرار کردند. به هر کسی دعوای باشد در موردش عدل و انصاف اجرا خواهد شد. بطور مثال میان مسلمانی و یهودی دعوای شود در آن به مسلمان ارجعیتی داده نمیشود. به قوم خویش در امور ترجیعی داده نخواهد شد. مانندای که به یهود دستور است از یهودی ربا نگیرید ولی از دیگران ربا

۳۵ الحجرات: ۱۴

بگیرید. حضرت رسول اکرم فرمودند همه بندگان مساوی اند نه از مسلمان و نه از دیگری ربا نگیرید. اگر ربا گرفتن ظلم است پس از یهودی ربا گرفتن چنان بد است که از مسلمانی.

درسی بی نظیری به مساوات

بدینسان ایشان فرموده اند **أَنْصُرَ أَهْلَكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا**^{۳۶} ای مسلمان به برادر خود کمک کن خواه او ظالم باشد یا مظلوم — اصحاب از شنیدن حیرت زده شدند که می توان به مظلوم کمک کرد ولی به ظالم چه کمکی شود و گفتند کمک به مظلوم را می فهمیم ولی به ظالم چه طور کمک شود؟ فرمودند کمک به ظالم، تا از ظلم بازنگهداشته شود.

این رخداد نه فقط به امر گواه است که ایشان عدل و مساوات را برقرار کردند و همه انسان ها در امور برابرند. این تعلیم ندادند که در هر حال به برادر خود کمک کنید بلکه این تعلیم دادند که اگر برادر ظلم کرد و دیدید در مقابش غریبه است به برادر کمک نکنید بلکه در چنین وضعیت کمک به برادر همین است دستش را از ظلم بازدارید که در نظر خداوند همه مساوی هستند. بلکه این رخداد گواه است حیات ایشان بی نهایت مقدس و پاک بود. اگر **نَعُوذُ بِاللَّهِ** رسول کریم صلی الله علیه وسلم ظالم بودند و به دیگران ضرر رسانیدن را روا میدانستند آنگاه

^{۳۶} بخاری کتاب الاکراه باب یمین الرجل لصاحبه

زمانیکه فرمودند **أَنْصُرْ أَهْلَكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا**. به برادر خود کمک کنید چه مظلوم یا چه ظالم باشد.

آنوقت چرا مسلمانان حیران ماندند اگر به آنان تعلیم ظلم داده می شد دیگر فرصتی نبود حیرت کنند. آنها به شنیدن چنین تعلیم عادی بودند که نباید ظلم کرد و به همین دلیل بود وقتی به آنها گفته شد به برادر ظالم کمک کن. پس این تعلیم را با تعلیم عمومی مغایر دیده برآشفته شدند و طلب تشریح کردند که چنان بی نظیری بود که آن برای اخلاق فاضله در های جدید باز کرد.

احترام به تعهد

این مساوات را بعنوان مثال به روش عمل ایشان می توان ارایه کرد که به پیمان ها پای بند بودند. یکبار ایشان عازم جنگ بودند و همه میدانند در زمان جنگ هر یک نفر چه قدر با ارزش می باشد. در مسیر دو نفر به ایشان دیدار کردند. پرسیدند برای چه آمده اید؟ گفتند ایمان به اسلام میآوریم. از مکه آمده ایم اما به آنجا گفته ایم که به کمک به مسلمانان نمی رویم. پس از شنیدن فرمودند. این را گفته اید پس در جنگ با ما شرکت نکید. وقتی که به آنها گفته اید که به کمک مسلمانان نمی روید . هم اکنون پیوستن به ما خلف وعده میشود . پس از این بر حذر کنید. این درس چقدر عالی مساوات است.

هر چه بر خود میسندی بر دیگران میسند.

جمله فوق مقوله ایست که مردم بدان عمل نمی کنند. البته بسیار اصرار می ورزند. اما حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم چنان بطور بی نظیری عمل کردند که در تاریخ نظیری بچشم نمی خورد.

کمی دقت فرمایید ایشان برای مقابله هزار نفر عازم هستند و فقط سیصد نفر همراه شان هستند. در آن موقع دو نفر بدست می آیند که سرباز کار کشته اند برای ایشان مفید هستند اما ایشان آنها را برای شرکت در جنگ منع میکنند تا پیمان شان برقرار بماند.. ازین می تواندمعلوم شود که تعهد با خودی یا با غیر خودی باشد. ایشان چگونه به آن بایبندی میگردانیدند. تا اینکه دشمن دارد می جنگد به تعهدش را هم وفا میگردانند. علاوه بر مساوات شرعی و تمدنی ایشان مساوات معنوی هم برقرار کردند. ایشان نخستین شخصی هستند که برای یافتن پادشاهی معنوی برای هر قومی در را باز گذاشته اند که الله تبارک و تعالی مرا برای تمامی دنیا مبعوث کرده است. کسی پست باشد یا عالی برای خداوند هر دو مساوی اند. لذا آنان در دین شان می توانند وارد شوند و انعام معنوی می توانند تحصیل کنند.

اسباب برقراری امنیت

هفتمین احسان ایشان اینست در دنیا برای برقراری امنیت اسبابی فراهم کردند. که چند امور از شواهدش در ذیل مندرج میشوند.

احترام به بزرگان هر قومی

(الف) بسیاری از جنگ ها باین علت بوقوع می پیوندند که مردم مذهب به یک دیگری را دروغ میدانند و گمان میکنند کسی بجز ما نزد خداوند عزیزی نیست. دیگران از ازل رانده ی درگاه خداوند هستند. حال این گمان کاملا خلاف فطرت است هرکسی از هر قومی و از هر کشوری باشد او حق خود را به خداوند مانند دیگری می پندارد. لذا از شنیدن افکار آن قومی احساس حقارت شعله ور می شود و دعوا و جدال پدیدار میگردد. ایشان با اعلام نموده که **إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** ۳۷ در اختلاف و دعوا را بستند. یعنی قومی نیست که در میان اش پیامبری مبعوث نشده است. بوسیله این اعلام تقدس پیامبران همه اقوام پذیرفته شده است و آن تنفّری که بعلت محدود کردن دایره هدایت بوجود می آید این اعلام با در نظر داشتن از دل رفع میگردد زیرا که میدانند اصلی همه مذاهب راستی است. پس با اینکه اختلاف است من با آنها اتحاد دارم. خداوند همه مذاهب را آفریده و او اجرا کرده است. لذ کینه به آن و انکار قطعی انکار از خود فضل خداوند است.

حالا دقت فرمایید ایشان برای استقرار صلح چقدر راه قشنگی نشان داده اند. هندویی از ما بپرسد که نظر شما درباره آقای رامچندر چیست؟ پاسخ ما اینست که ایشان را از بزرگان الهی می دانیم. هندویی از شنیدن این سخن از ما چگونه می تواند ناراحت باشد. بدین سان ما اگر جایی برویم

، نگرانی نداریم که از بزرگان دیگران ایرادی بگیریم. اگر کسی نشان دهد که در منطقه امریکا یا افریقا برگزیده ای از خداوند بوده است، و ما میگوییم باشد. قرآن از پیش به ما خبر داده که برای هر قومی هادی مبعوث شده اند. پس رسول کریم صلی الله علیه وسلم دری برای استقرار صلح باز کرده اند.

چیزی قابل عزت دیگران را بدنگونی

(ب) دومین علت دعوا و اختلاف اینست که انسان به بزرگان دیگری را ناسزا نمی گوید و به اصول شان بد میگوید. خداوند بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از این امر هم منع کرد. خداوند بوسیله ایشان اعلام کرد که :

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ۖ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ ۳۸

فرمود: پیروان مذاهب دیگری به چیزهای از دید عزت و توقیر می نگرند مانند بت، به آنها ناسزا نگوئید. با اینکه نزد شما درست نمی باشد ولی باز شما حق ندارید نسبت برای آنها کلماتی سخت بکار ببرید. زیرا بدینسان آنها رنجور و سپس اختلاف و دعوا در بر میگیرد و آنان هم بدون فکر و تعمق اصول شما را ناسزا خواهند گفت و از روی لجاجت به خداوند ناسزا خواهند گفت.

این چقدر تعلیم عالی است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آموخته اند. بزرگان مذاهب دیگران که صادق بودند درباره شان فرمودند که آنها را قبول کنید و چیز های که راست نیستند درباره شان گفتند به آنها ناسزا نگوئید.

حسن در هر مذهبی

(ج) سومین امری که باعث اختلاف و دعوا میشود اینست که هر پیرو مذهبی به پیرو مذهبی دیگر می گوید او قطعاً دروغ است. در آن هیچ حسنی نیست. خداوند بوسیله ی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرِي عَلَى شَيْءٍ ۖ وَقَالَتِ النَّصْرِي لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ ۗ وَهُمْ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَمِثْلَ قَوْلِهِمْ ۗ قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ ۳۹

فرمود چه ظلماتی است یهودی می گویند در مسیحیان هیچ خوبی نیست. و مسیحی میگویند در یهودی ها هیچ خوبی نیست. در حالیکه این هر دو کتاب الهی می خوانند. یعنی وقتی کتاب الهی می خوانند. پس باید بدانند در هر چیزی، هر چقدر بد باشد، محاسن هم وجود دارند. و وقتی چیزی به کل مفید نباشد آن نابود گردانیده میشود. لذا اینان چطور می گویند در دیگران هیچ خوبی یا حسناتی وجود ندارد.

آن مسلمانی که می گوید در مذهب هندو فقط معایب است یا هندو درباره مسلمانان می گویند که در مذهب شان فقط معایب اند یا مسیحیان

۳۹ البقرة: ۱۱۴

درباره هندو ها می گویند که در مذهب شان فقط معایب اند ، هیچ محسناتی وجود ندارند. آنان باید تفکر کنند که این چگونه ممکن است که در دنیا مسیحیت برقرار باشد ولی در آن هیچ خوبی نباشد یا یهودیت برقرار باشد ولی در آن هیچ خوبی نباشد. مذهب هندو برقرار باشد ولی در آن هیچ خوبی نباشد یا اسلام برقرار باشد ولی در آن هیچ خوبی نباشد. هیچ مذهبی تا زمانیکه در آن خوبی نباشد نمی تواند پابر جا بماند. ولی این فقط اسلام است که آموزش داده از خوبی های دیگران اعتراف کنید. در حقیقت این بزدلی است که از خوبی های دیگران اعتراف نشود.

پیروان بانیستی نیک

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برای برقراری صلح از این وسیله را هم بکار برده که نزد دنیا صداقتی را ارایه کردند که نه فقط در میان همه اقوام پیامبرانی آمدند و در هر مذهبی محاسن هم وجود دارند بلکه این امر هم کاملاً بر حق است که در میان پیروان هر مذهبی بیشتر شان چنین می باشند که آن مذهب را راست دانسته قبول دارند نه که از روی شرّ و لجاجت . پس این آرزوی شدیدی که در دل‌های پیروان وجود دارد را نمی توان ندیده گرفت و با اینکه آنان به راه اشتباه باشند ولی باز هم سعی شان قابل ستایش است بطوری که نمونه آن در سیره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دیده میشود . همه میدانند که اسلام مخالف شدید شرک است . اما یکبار چند تا مسیحی در محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و در مسجد نشستند بحث

می کرده اند تا اینکه زمان عبادت شان فرا رسید و برای عبادت خواستند بیرون از مسجد بروند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به آنها فرمودند . همین جا عبادت کنید. لذا آنها بت روبروی خود گذاشتند و عبادت کردند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در مسجد حضور داشتند و می دیدند . حال ملاحظه فرمایید آنها صلیب یا بت ان بزرگان خود را پرستیدند. ولی حضرت رسول اکرم به آنها اجازه ادند که در مسجد عبادت شان کنند.^{۴۰} زیرا ایشان (ص) می دانستند که آنها آدم های پاک دل هستند که برای حصول قرب الهی چنین میکنند. پس ایشان از این آرزوی شدید شان را لایق قدر دانستند و به نیت شان لحاظ کرده در مسجدی که برای ذکر الهی می باشد اجازه دادند که عبادت خویش بکنند.

حدود جنگی

در دنیا موجب جنگ و دعوا اینهم است ه وقتی بعلتی دعوا و اختلاف بوجود بیاید سعی میکنند آن را برقرار نگهدارند.. لذا ایشان از خداوند متعال دستور یافته فرمودند که : **فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** ^{۴۱} زمانیکه جنگ ادامه دارد و دشمن از جنگ دست بردارد. آنگاه با او ادامه جنگ جایز نیست. زیرا این گونه ای ندامت است و الله تبارک و تعالی ندامت را ضایع نمیکند. اما بخشش میکنند. و ترحم میکند. بدینسان فرمود که

^{۴۰} السیرة الحلبیة جز ثالث، ص ۲۳۹، چاپ مصر ۱۹۳۵ م

^{۴۱} البقرة: ۱۹۳

فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۝ ۴۲ آنان مجازات میشوند که ظالم اند. کسانی که از شر و شیطنت دست بردارند آنان رابعلت گناهان گذشته نباید مجازات و نابود کرد.

آزادی وجدان

هشتمین احسان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اینست که ایشان اصلی آزادی وجدان را برقرار کردند.. ریشه ی پیشرفت دانش در آزادی وجدان است. شک پدیدار شود و طبق آن شک تحقیق شود و آنچه نتیجه بدست آید. طبق آن افکار خود و اعمال تغییر داده شود. کلید کل پیشرفت ها همین است. زمانی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم متولد شدند. در آن زمان عرب بالاخص و کشورهای دیگر بالعموم ارزش آزادی وجدان را نمی دانستند. آنوقت قرآن کریم اعلام کرد: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۗ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۗ ۴۳ درباره دین نباید جبر باشد زیرا خداوند در هدایت و گمراهی تفاوت بوضوح آشکار کرده است . پس هر کس بخواهد بداند می تواند به دلیل بفهمد. به او جبر و زور نیست.

یکبار اعراب خواستند که به ایشان به تفاهم برسند. و پیشنهاد شان این بود که ما شروع میکنیم الله را پرستش کنیم و شما شروع کنید بتان را پرستش کنید. در پاسخ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به

۴۲ البقرة: ۱۹۴

۴۳ البقرة: ۲۵۷

دستور خداوند فرمودند. لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِىَ دِينِ ۴۴ و قتی بتان را کذب می دانم پس چطور ممکن است وجدان خود را فدا کنم و آنان را پرستش کنم و شما که خدای واحد و یگانه را قبول ندارید آنگاه چطور شما می توانید او را بپرستید. دین شما برای شما و دین ما برای ما .

حقوق زنان

نهمین احسان ایشان آن است که به صنف ظریف مربوط است. پیش از بعثت رسول کریم صلی الله علیه وسلم حقوق زنان پذیرفته شده نبود و اعرا آنها را ورثه تقسیم میکردند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به دستور الهی حقوق زنان را معین کردند و اعلام فرمودند: وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ ۴۵ حقوق زنان مانند حقوق مردان می باشند. سپس اعلام کردند که مانند مردان پس از مرگ زنان هم انعام دارند . باز برای زنان در ملک و املاک سهمی مقرر کردند. برای خودش حق ملک مقرر کردند. امروز هم در انگلستان تا ۲۰ سال پیش زن حق ملک را نداشت. آنچه از پدرش به او میرسید آن هم از آن او نبود ولی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ۱۳ قرن پیش از امروز این را امر کردند که زن مالک اموال خویش است. همسرش هم بدون رضایت اش از او نمی تواند مال بگیرد. ایشان به زن بسیاری حقوق از قبیل آموزش و پرورش بچه ها ، رضایت به ازدواج اعطا کردند.

۴۴ الکافرون : ۷

۴۵ البقرة : ۲۳۹

انسداد توهم

دهمین احسان حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم اینست که در دنیا آنچه توهماتی که وجود دارند

ایشان آنان را رد کرده و راه را بستند. قب از بعثت شان جادو گری رواج داشت و حیوانات و صدا های شان شگون می گرفتند و اسیر توهم ها بودند. اما وقتی مردم کشور های تحصیل کرده اسیر توهم ها بودند. ایشان در کشوری بی سواد متولد و اعلام کردند این همه امور باطل و بیهوده می باشند. خداوند متعال برای هر امری علم آفریده است. باید از آن علم بهره جست. بوسیله آن بیماری ها دفع و پیشرفت حاصلی خواهد شد.. مردم می گویند بعلت ستارگان باران می بارد. بی شک آنان هم تاثیر گذار اند ول این ستارگان در ذات خود حیثیت مستقلی دارند این درست نیست. آنان از وسایل آفریده شده خداوند یک وسیله ای اند. کار خود را به گردش آنان متکی گمان کردن امری بی هوده و باطل است.

بدینسان ایشان برای شگون گرفتن از حیوانات مثل زاغ ، گربه و جغد عملی ناپسند فرمودند و صحت قانون طبیعت را پذیرفته فرمودند. وَكُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا^{۴۶} خداوند متعال قانونی را اجرا کرده و از تبعیت از آن

^{۴۶} الفتح : ۲۴

حرکت نموده پیشرفت خواهید کرد و اگر علیه آن عمل کردید نخواهید توانست پیشرفتی بکنید.

روزی ایشان جایی عازم بودند . در مسیر دیدند مردم درخت خرما را پیوند میزدند. پرسیدند، این چه کار می کنید؟ آیا این نیازی دارد؟ آنانی که پیوند می زدند گمان کردند، ایشان (ص) منع کردند و پیوند کاری را رها کردند. در آن سال درخت خرما بار نیاورد و پیش آنحضرت (ص) آمده گفتند: شما از پیوند کاری درخت منع فرمودید ولی درخت بار نداد . ایشان (ص) فرمودند من فقط پرسیدم نه اینکه منع کردم . شما چرا پیوندکاری را رها کردید. شما این کارها را بهتر از من بلد هستید...^{۴۷}

بدینسان به موقع وفات فرزند شان ابراهیم خورشید گرفتگی شد. مردم گفتند به وفات ابراهیم خورشید گرفتگی شده است. ایشان (ص) مردم را منع کردند و فرمودند خورشید گرفتگی مربوط به قانون الهی ربط دارد ، آن چه ربطی به مرگ و زندگی کسی دارد؟^{۴۸}

اتحاد میان سرمایه و مزد

یازدهمین احسان ایشان بر دنیا اینست که روابط سرمایه دار و کارگر را به چنین اصولی استوار کردند که در دنیا برای پیشرفت راه باز میشود و اختلاف میان کارگر و سرمایه دار به کل حل می شود. ایشان تعلیمی

^{۴۷} مسلم کتاب الفضائل باب وجوب امتثال ما قاله شرعا الخ

^{۴۸} بخاری کتاب الکسوف باب الصلوة فی کسوف الشمس

که به اذن خداوند داده اند در آن قضاوت شده که هر پول دار بوسیله کارگر پول کسب میکند. لذا او باید ۲۵٪ از سرمایه اش برای نیازمندان جدا کند که برای آنان هزینه شود ولی اختیار هزینه در دست دولت خواهد بود. نه اینکه اختیار دست آن شخص یا کارگران. لذا در حقیقت سرمایه دار فقط بوسیله ی کارگران کاسبی نمی کنند بلکه تاثیر زحمت تمامی کارگران به کاسبی او دارد. پس دولت از کل سرمایه چهل صدمین سرمایه را دریافت نموده بدینگونه برای بی بضاعت ها هزینه کند که کمی برای معلولین و کمی برای کسانی که با درآمد شان نمی توانند زندگی کنند و کمی برای نادارانی که استعداد پیشرفت را دارند کمک گردد تا وضعیت خویش را بهبود بخشند. از این راه برای همیشه پول دار ماندن را برای پول داران سدی ایجاد کردند.

ممانعت شراب

دوازدهمین احسان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به دنیا اینست که مشروب خوری ممنوع کردند

درمورد معایب مشروب نیازی نیست مطالبی بیان کنم. زیرا اینک کل دنیا معایب اش را قبول کرده و در کشور های مختلف می خواهند کم یا تعطیل کنند. در امریکا از لحاظ قانون منع شده است. در کشور ما هم مردم دارند اصرار می کنند ولی دولت تا به حال خواسته شان را نپدیدرفته

است اما امید میرود اگر کوشش های مسلمانان ، هندو ها و مسیحیان ادامه پیدا کرد دولت هم خواهد پذیرفت.

ایشان گری های رسول اکرم صلی الله علیه وسلم

اینک از ایثار گری های رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را ذکر میکنم ولی قبل از آن لازم میدانم کمی در مورد حقیقت ایثار گری توضیح بدهم تا شما بتوانید درک کنید که فدا کاری و ایثار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم داری چه شان و منزلت بودند.

در مورد ایثار باید بخاطر سپرد که اصلی ایثار این نیست که چیزی از انسان بزور گرفته شود. بلکه اینست، در شرایطی برای نفع مردم ایثار و فداکاری شود که نجات از آن در اختیار انسان باشد. در دنیا هر روز هزاران نفر می میرند. اما هیچکس نمی گوید که آنان فداکاری می کنند. و علتش اینست که مرگ در اختیار انسان نیست. و ترک وطن کنندگان برای مردم خیر بلکه برای فایده خود ترک کشورش میکنند.. فداکاری و ایثار حضرت رسول کیم صلی الله علیه وسلم را مشاهده خواهید کرد. فداکاریهای ایشان چنین اند که به خواسته خود ارایه کردند و برای نفع مردم نه که برای فایده شخصی خود انجام دادند.

دوام در عمل

باز فداکاری های راستین هم چندین نوع است. یک فداکاری موقت است و دیگری مداوم فداکاری مداوم اعلا است. فداکاری های رسول کریم صلی الله علیه وسلم اعلا بوده بلکه نسبت به ایشان روایت است

که همیشه تاکید میکردند، کار های که دوام داشته باشند نیکو اند.^{۴۹}
پس وقتی کار نیکو آغاز کردید سعی کنید دوام داشته باشد.

دیگر اقسام فداکاری‌ها

علاوه بر این دو نوع فداکاری ، باز دو نوع فداکاری دیگر اند. یک فداکاری اینکه دیگران دریافت میکنند.

دومین فداکاری اینکه خود انسان ارایه میدهد. مثال برای فداکاری نوع اول اینست که مردم او را بزنند تا او صداقت را ترک کند ولی انسان ترک نکند. اسم این نوع فداکاری را فداکاری جبری می نامیم. و دومی فداکاری اینست که انسان پول دار باشد و به رضایت خود برای فایده دیگران هزینه کند. ما اسم این فداکاری را فداکاری طوعی یا خواهی می نامیم. امتحان از رسول اکرم هر دو نوع بوده است. مردم به ایشان جبر کردند که ایشان صراقت را ترک کنند ولی ایشان صداقت را ترک نکردند. بدینسان ایشان بسیاری از فداکاری ها را که رخدادهایی برای آنان مجبور نکرده بودند انجام دادند.

علاوه بر این دو قسم باز دو تا دیگر است.

«۱» **اِسْتِغْرَاهِي** یعنی چنین فداکاری است که از دست رخدادهای مجبور شده ایثار می کند ولی از دل راضی نمی باشد. و «۲» رضائی یعنی چنین

^{۴۹} بخاری کتاب الرقاق باب القصد و المداومة علی العمل

فداکاری است که از دست رخدادها مجبور شده می کند ولی از دل راضی می باشد.

مثال امر اول جنگ است که آن را نیکو کاران نمی پسندند ولی بازهم برای نفع دنیائی امری نا پسندیده را قبول می میکنند. و مثال دوم برای آموزش پول و وقت را هزینه میکنند. این ایثار را به خوشی و علاقه قلبی میکنند. یا در راه قوم مرگ است خود را هلاک نمی کنند وقتی فدا میکنند آن در نتیجه فعل مردم میباشد اما تمنا دارند که در راه خدا میگردند. پس باینکه این ایثار بالجبر است ولی رضائی است. یعنی دل آن را دوست دارد. ایثار و فداکاری های رسول اکرم از هر دو نوع بوده است. ایشان از آن نوع فداکاری کردند که استکراهی بودند. یعنی چنین کارهای را برای نفع مردم انجام دادند که شخصا دوست نداشتند. ولی برای نفع دنیا میل شخصی خود را فدا کردند. بطور مثال در جنگها شرکت کردند و چنین فداکاری های نیز که آنان را طبعاً دوست داشتند بطور مثال فداکاری های ثروت و آسایش.

باز اقسام فداکاری ها اینهم است. یکی، آن فداکاری های است که برای مقصود موقت می باشند، دوم، آن است که برای صداقت جاودانه می باشند. نوع دوم فداکاری ها اعلا می باشند. زیرا آن از تصور منفعت ذاتی بالا تر می باشند. فداکاری های رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بطوریکه خواهید دید ازین نوع بودند.

ایشان برای مقصود موقت فداکاری‌ها نکردند بلکه برای صداقت‌های جاودانه و برای پیشرفت ابدی بنی نوع فداکاری کردند. پس فداکاری‌های ایشان چه از لحاظ نیت و چه از لحاظ مقصود و چه از لحاظ کیفی و کمی نهایت عظیم‌الشانی است. بلکه حیرت‌انگیزند و الگوی پسینیان و پیشینیان. ایشان نه تنها خودشان برای نفع مستقل دنیا و برای استقرار صداقت‌های ابدی بخوشی فداکاری کردند بلکه به پیروان خودشان هم همین آموزش را دادند که آنها هم بخوشی فداکاری کنند تا دنیا پیشرفت کند. لذا از خداوند متعال دستور گرفته می‌فرمایند

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ^ط
 وَبَشِيرِ الضَّالِّينَ ۗ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ^{٥٠}

براستی کمال ایمان تان را ظاهر می‌کنیم به طوری که شما باید عبور از مراحل خواهی کرد که برای صداقت‌ها به خوف و گرسنگی روبرو می‌شوید و ضرر از اموال و جانها و ثمرات متحمل می‌شوید. پس کسانی که این ضرر‌ها را به شادی تحمل میکنند و می‌گویند از آن خدا بود در راه خدا فدا شد. به آنها مژده بده که فداکاری‌های شان هدر نرفتند.

مفادفداکاری

بدانگونه که فداکاری ها چندین اقسام اند بدینسان آنها به چندین مفاد دارند مثال :

(۱) فداکاری شهوات یعنی شهوات را نابود کردن (۲) فداکاری احساسات (۳) فداکاری مالی (۴) فداکاری وطن یعنی ترک وطن کردن (۵) فداکاری دوستان (۶) فداکاری اقوام یا وابستگان یعنی برای خداوند از آنها جدا شدن. (۷) فداکاری آبرو یعنی برای خداوند و برای صداقت های ابدی ذلت را تحمل کردن یا از فرصت های حصول عزت را ترک کردن (۸) فداکاری راحتی (۹) فداکاری آسایش (۱۰) فداکاری از نسل آینده (۱۱) فداکاری از احساسات وابستگان (۱۲) فداکاری جان (۱۳) فداکاری احساسات دوستان.

اینک بازگو میکنم که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فداکاری های از اقسام فوق الذکر را کرده اند.

فداکاری شهوات

فداکاری شهوات از این اثبات میرسد که ایشان در عنفوان شباب با خانمی میانسال ازدواج کردند. و سیره ایشان نشان میدهد ، علتش این بوده که همسر ایشان به خودش مشغول نکند بلکه درباره پیشرفت دنیا بتوانند به تلاش و کوشش مشغول باشند. زمانی که ایشان اولین ازدواج کردند ، هنوز ادعای نبوت نکرده بودند.

وبه علت مذهب در ایشان حالت اخلاص پدیدار نبود. پس می پنداشتند آرزوهای زن جوان خواهند خواست که به او توجه شود. لذا با زن میان سال ازدواج کردند و این فداکاری ایشان بزرگی بود. در زمان ازدواج سن شان ۲۵ سال داشتند از لحاظ بدنی چنین حالتی داشتند که در سن ۶۳ سالگی فقط چند تا موی سفید شده بود. ایشان بقدری قوی بودند که برای اقامه نماز پیش نماز خود بودند و در جنگ فرماندهی لشکرها خود میکردند. پس شخصی که در پیری قوی باشد او در جوانی زنان جوان را رها کرده با زنی میان سال بخاطر این ازدواج میکنند که بتواند وقت بیشتری برای خدمت خق صرف کند. ازین بالا تر فداکاری شهوات دیگر چه می تواند باشد.

فداکاری احساسات

در زمان های گوناگون فداکاری از احساسات خود کرده اند. لذا مثال آن فداکاری است که برای اسقرار عدل وانصاف ارایه دادند. در تاریخ آمده است ، در جنگ بدر عموی شان عباس اسیر شد .حضرت عباس از دل مسلمان بودند و همیشه به حضرت (ص) یاری میکردند و از مکه گزارش های دشمنان را ارسال میکردند. ولی به اصرار کفار مکه در جنگ بدر شرکت کردند. ایشان را پس از اسیر شدن با اسیران دیگر با طناب بستند. چون تعداد مسلمانان کم بود و از لحاظ آن زمان چنین امکاناتی نبود که از فرار اسیران جلو گیری بشود. لذا با طناب محکم می بستند. نتیجه این شد عباس که با ناونعم پرورش یافته و ثروتمند بودند نتوانستند ناراحتی را تحمل و ناله میکردند. رسول اکرم (ص) با شنیدن صدای اش

به شدت احساس ناراحتی کردند و صحابه دیدند ایشان پهلو به پهلو می شوند. آنها فهمیدند که باعث ناراحتی ایشان ناله های عباس است و آنها یواشکی رفتند طناب های عباس را شل کردند. پس ار اندک زمانی وقتی صدای ناله ها به گوششان نرسید . پرسیدند ، عباس را چه شده است ؟ صدای ناله های عباس نمی آید. صحابه پاسخ گفتند از دیدن ناراحتی شما طناب های شان را شل کرده ایم. فرمودند ، یا طناب های همه اسیران را شل کنید یا طناب های ایشان را هم سفت کنید.^{۵۱} این فداکاری چقدر با عظمت است.

حضرت عباس عموی ایشان بودند و عموی با محبت - ولی ایشان ناپسند کردند طناب اش را شل کنند و طناب اسیران دیگر را شل نکنند زیرا میدانستند همانطوری که او از اقوام من است اسیران دیگری هم از اقوام صحابه اند و دل‌های شان همان طوری احساس ناراحتی دارند که من احساس میکنم. پس خودشان احساس نا راحتی تحمل کردند که قانون عدل وانصاف شکسته نشود و اجازه ی ندادند راحتی برای حضرت عباس فراهم گردد تا وقتی به اسیران دیگر را هم نیازی نباشد.

یک مثال فداکاری های ایشان این هم است که یک بار مخالفین نزد عموی ایشان ابو طالب رسیدند و گفتند اینک موضوع از فرا تر از تحمل رفته است. به برادر زاده خود توصیه کنید که او بی شک تبلیغ کند که یک خداوند را بپرستید اما نگوید که بتان مان هیچ قدرتی ندارند. اگر

^{۵۱} اسد الغابة، ج ۳، ص ۱۰۹، چاپ ریاض ۱۲۸۶ هـ

شما از او جلو گیری نکردید آنوقت با شما هم مبارزه می کنیم و هرگونه لطمه به شما می زنیم. آن وقت برای ایشان زمان مصیبتی بزرگی بود. ایشان از حضرت رسول اکرم (ص) را خواستند و تصور داشتند که به ایشان احسان های زیادی دارند و سخنم را می پذیرند. وقتی ایشان آمدند ، گفتند اینک مردم به شدت ناراضی اند و تهدید می کنند که بخاطرتان بمن و اقوامم را ایذا میرسانند. آیا می توان شما علیه بتان و عطی نکنید تا از مخالفت مردم محفوظ بمانیم. اینک دقت کنید چنین شخص که از کودکی بزرگ کرده و عمو است. عمو محسن. که سخن اش را با ناراحتی شدید گفته باشد ردّ کردن میتواند چقدر احساسات جریحه دار میکند. لذا طبیعی است ازین مصیبت به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شوک رسید. یک سوی حمایت از صداقت زبردست و از سوی دیگر فداکاری جان محسن های خود. این شرایط متضاد را دیده اشک از چشمان شان در آمد. ولی فرمودند. ای عمو : برای شما میتوانم هر ناراحتی باشد تحمل کنم ولی نمی توانم از وعظ توحید الهی و از نکوهش بت ها دست بردارم. لذا بی شک شما از من جدا شوید و من را به حال خودم رها کنید . اگر به جای ابو طالب کسی دیگر بود فکر میکرد ببینید چقدر به وی احسان کردم ولی با توجه به احسان ها او سخنم را نپذیرفت. اما ابی طالب دل حضرت رسول اکرم(ص) را می شناختند. میدانستند که ایشان قدر احسان را می شناسند که در آن لحظه سخن اش را رد کردن از لحاظ اخلاق فداکاری بزرگی است و آنچه میگویند آن برای نفس خود نیست بلکه برای بهبودی قوم خویش و

برای نجات از گمراهی است. لذا ایشان هم از فداکاری شان تحت تاثیر قرار گرفتند و بی اختیار گفتند ای برادر زاده من آنچه تو می گویی راست است ، برو و کار خودت بکن. من و اقوام من با تو هستم و آماده ایم هر گونه ناراحتی همراه تو تحمل کنیم.^{۵۲}

فداکاری احساسات وابستگان

فداکاری احساسات وابستگان از احساسات خویش نیز مشکل تر است. مردم می توانند احساسات خویش را بکشند ولی سعی میکنند احساسات عزیزان خود را متحقق کنند. بسیاری والدین خود لباس معمولی تن میکنند ولی به بچه ها لباس عالی می پوشانند. خود غذای معمولی میخورند ولی سعی میکنند به بچه ها غذای خوب بخوراند. از نگاه کردن به فداکاری های حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بنظر میرسد ایشان برای استقرار صداقت های جاودانه و برای بهبود بنی نوع احساسات خود را فدا نکردند بلکه احساسات اقوام خود را نیز فدا کردند. نمونه ای از مثال های زیاد ، یکبار به مسلمانان پیروزی بزرگی نصیب گردید و امکانات آسودگی فراهم شد. دختر دلیند شان حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها به ایشان گفتند. از بس کار میکنم که دستان من تاول زده اند. بچه ها کوچک اند به مردم نوکر و اموال میرسند بمن هم کنیزی داده شود. در پاسخ فرمودند این تاول بهتر از آن مالی است که

^{۵۲} سیره از ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۲ تا ۲۸۵، چاپ مصر ۱۹۳۶ م

کمی به شما بدهم . در همین حال خوش باشید که نزد خداوند این تاول محبوب تر اند.^{۵۳}

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در آن مال حق داشتند و می توانستند بطور جایز بگیرند.

وی با توجه به نیاز های مسلمانان که زیاد بود از آن مال چیزی نگرفتند و سختی دختر عزیز خویش را تحمل کردند. در مورد احساسات همسران شان قبلا ذکر کرده ام.

فداکاری احساسات دوستان

در این زمینه رخدادی از حضرت ابو بکر را نقل میکنم. ایشان با یک یهودی گفت و گو داشتند. یهودی حضرت موسی را به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فضیلت داد. حضرت ابو بکر بدان عصبانی شدند و ایشان به تندی پاسخ دادند. اما وقتی از این موضوع حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آگاه شدند از حضرت ابو بکر ابراز نا رضایتی کردند. گفتن حق نداشتید بدینسان با آشخص مجادله می کردید.^{۵۴}

^{۵۳} بخاری کتاب فرض الخمس باب الدلیل علی ان الخمس لنوائب رسول الله صلی الله علیه وسلم

^{۵۴} بخاری کتاب الخصومات باب ما یذکر فی الاشخاص

به ظاهر این امر معمولی بنظر میآید اما خردمندان میدانند ، پادشاهیکه هر وقت در حصار دشمنان می باشد برای او چقدر ضروری است که به احساسات دوستان احترام کنند. اما ایشان برای نجات دیگران از نا راحتی از احساسات دوستان پرواهی نکردند.

مثال مشابه ای دیگر از رخداد معروف صلح حدیبیه را ارایه میکنم. شرطی از شرایط صلح این بود اگر کسی از مکه فرار کرده و مسلمان شده نزد مسلمانان بیاید او برگردانده خواهد شد. ولی اگر مسلمانی مرتد شده نزد اهل مکه رفت او برگرداند نخواهد شد. هنوز این معاهده نوشته می شد که شخصی بنام ابو بصیر از مکه فرار کرده نزد ایشان آمد. بدنش پر از زخم ها بود . بعلت مظالمی که اقوامش بخاطر مسلمان شدنش به او می کردند. پس از رسیدن آن شخص و از دیدن وضع اسفناک اش در لشکر اسلامی احساس دلسوزی شدید پدیدار شد. ولی از سوی دیگر کفار هم اینگونه از آمدنش شکست خود را محسوس کردند و به موجب معاهده خواستار شده که او را مسترد کنند. مسلمانان از حمایت او برخاستند که هر چه بادا باد ولی نخواهیم گذاشت برود. هنوز معاهده ای اجرائی نشده است لذا اهل مکه حقی ندارند خواستار استردادش شوند. اما حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم توفیق کرده بودند که هر مردی که از مکه خواهد آمد او برگردانده میشود. ایشان دستور دادند او را برگردانند. و احساسات مسلمانان را به وفای عهد فدا کردند.^{۵۵}

^{۵۵} بخاری کتاب الشروط باب الشروط فی الجهاد و المصالحة مع اهل الحرب

فداکاری مالی

برای فداکاری مالی ایشان ضرورتی ندارد پیش آمد خاصی را مثال بزنم. هر کس میداند از زمانی پولی شروع کرد نزد شان بیآد. ایشان شروع کردند مال را فداکنند. اولین مالی که به ایشان رسید از حضرت خدیجه (رض) بود. ایشان بی درنگ در میان نیاز مندان تقسیم کردند.. سپس در مدینه به پادشاهی رسیدند. با اینکه پادشاه بودند اما حقوقی دریافت نکردند. و تمامی عمر به سادگی بسر کردند. تا جایی که ممکن بود از ناداران حمایت کردند. حتی ایشان غذا با شکم سیر نخوردند. وقتی که صحابه فهمیدند که ایشان مال خود را در راه خدا انفاق میکنند. آنگاه انصار که خود را بدلیل اهل وطن بوده صاحب خانه تصور میکردند تدارک دیدند بطور هدیه غذا به منزل شان می فرستادند. ولی باز هم ایشان اکثر آن غذا را در میان مهمانان تقسیم میکردند یا میان نادارانی که برای تحصیل علم دین در مسجد می نشستند تا اینکه وقتی ایشان به دیار حق شتافتند آنروز هم در منزل شان برای خوردن چیزی نبود و آنچه که در روایت ها آمده است مَا تَرَ كُنَّا صَدَقَةً^{۵۶} معنی اش این نیست که ایشان مالی به جا گذاشتند و آنرا صدقه قرار دادند بلکه معنی اش این بود که در منزل مان مال خویش نیست ، هر چه هست آن مال صدقه است . پس مالک اش بیت المال است نه که اهل خانه مان. دومین معنی خلاف تعلیم اسلام است زیرا وصیت کل مال خود خلاف تعلیم

^{۵۶} مسلم کتاب الجهاد باب حکم الفیء

قرآن کریم است . پس معنی این حدیث که ایشان مال شخصی خود بجا گذاشتند و همه اش را صدقه قرار دادند درست نیست. خلاصه تمامی حیات مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نمونه ی بی نظیر فداکاری بود.

فداکاری آبرو

فداکاری آبرو فداکاری بزرگی است و افرادی بسیار کم جرئت اش را دارند. در زندگی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مثال های زیادی وجود دارند. بطور مثال پیش آمد در صلح حدیبیه. وقتی قرارداد صلح را می نوشتند آنوقت گفتند این معاهده میان محمد رسول الله و اهالی مکه می باشد. حضرت علی قرار داد معاهده را می نوشتند. کفار گفتند کلمه رسول الله را حذفش کنید زیرا شما را رسول قبول نداریم. رسول الله فرمودند باشد حذفش کنید. حضرت علی رضی الله تعالی عنه که عاشق رسول بودند، گفتند نمی توانم حذفش کنم که کلمه رسول الله را نوشته حذفش کنم. فرمودند کاغذ بدهید و کلمه رسول الله را بدست خود خط زدند^{۵۷}

افرادی بسیار کم هستند که بخاطر صلح می توانند این چنین فداکاری بکنند. آن موقع حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دست بالا را داشتند یعنی در مقام فاتح بودند. لشکر ایشان برای جنگ بی تاب میگرد.

^{۵۷} بخاری کتاب الصلح باب کیف یکتب هذا ما صالح فلان ابن فلان و فلان ابن فلان و ان لم ینسبه الی قبیلته او نسبه

زیرا آنها مظالم بیجای اهالی مکه را دیده از شدت جوش می خوردند. آن موقع اهل مکه کاملاً ناچار بودند تعداد لشکریان کم و یاران شان دور دست بودند. پس ایشان بی درنگ می توانستند درمان حرف های توهین آمیز را بکنند. ولی امری که مد نظر شان بود این بوده که آن مقامی را که خداوند مقرر کرده است که مردم با صلح جمع شده بتوانند به اصلاح نفس و اصلاح عالم توجه کنند. اینجا جنگ نباشد و به آبروی دیرینه اش لطمه ای نخورد. پس باین خاطر هر کلمه ای توهین می شنیدند و سکوت می کردند.

دومی مثال از این نوع فداکاری اینست که در آنزمان در مکه غلامان را ذلیل می پنداشتند و قبیله ای رسول کریم صلی الله علیه وسلم خیلی معزز به شمار میرفت. قبایل بزرگ به این قبیله دختران دادن را افتخار می دانستند. اما رسول الله صلی الله علیه وسلم دختر عمه زاد خود را به عقد غلام آزاد شده دادند. این فداکاری آبرو چقدر فداکاری بزرگی بود. بدینگونه ایشان با فداکاری در عمل درسی به مردم آموختند که همه انسان ها نزد خداوند مساوی اند. تفاوت فقط با نیکی، تقوی، اخلاص و از اخلاق بوجود میآید.

سومی مثال از این نوع فداکاری اینست که یکبار یک یهودی آمد. ایشان به او بدهکار بودند. او آمده و تند گویی شروع کرد و با اینکه هنوز سر رسید مدت قرض نرسیده بود ولی ازش عذر خواستند و صحابی را فرستادند که نزد فلان شخص رفته کمی قرض بگیرد و طلب این یهودی را بپردازد. وقتی که آن یهودی تند گویی میکرد صحابه به او

سخت عصبانی بودند و بعضی از آنان می خواستند گوشمالی بدهند. ولی فرمودند به او چیزی نگویید. زیرا به او بدهی دارم و او حق دارد از من طلب اش بخواهد.^{۵۸} این پیش آمد مربوط به زمانی است که به مدینه و بخش بزرگی از اطراف آن تحت فرمانروایی ایشان قرار گرفته بود و پادشاه بودند. و هر کس می تواند درک کند در آن شرایط تحمل تند گویی آن یهودی چقدر فداکاری عظیم الشان آبرو بود. لذا تاثیرش این بود که آن یهودی مسلمان شد.^{۵۹}

چهارمی مثال ازین نوع فداکاری اینست که چندین بار از افراد خانواده خود را تحت افرادی که از لحاظ خانوادگی پایین تر بودند قرار دادند. تحت فرماندهی زید بن حارث که غلامی آزاد شده ایشان بود برادر حضرت علی رضی الله تعالی عنه، حضرت جعفر طیار را در لشکر فرستاد. بدینسان دو تا دختران ایشان (ص) در عقد ازدواج دو تا پسران ابولهب بودند. او تهدید کرد، اگر تعلیم توحید را ترک نکنید به پسران خود می گویم هر دو ختران شما را طلاق بدهند ولی ایشان پرواهی نکردند. و او بد بخت به پسران گفت و آنان طلاق دادند. علاوه بر مثال های فوق الذکر در مکه بر ایشان اشکال می ریختند، به صورت شان تف می کردند، مشت می زدند. پارچه در گردن می انداختند و هر طوری سعی میکردند هتک و توهین بکنند. ولب همه این بر خورد ها را تحمل می

^{۵۸} بخاری کتاب الاستقراض باب استقراض الأهل

^{۵۹} بخاری کتاب المغازی باب غزوة مودة من ارض الشام

کردند که عزت نام خداوند متعال باشد. در مکه به ایشان صادق و امین می گفتند باز قبول مسئولیت پیشرفت قوم خود اسم شان را کاذب و جاه طلب نهادند. عزت و آبرو قبلی از بین رفت و ادب پیشین به نفرت و حقارت تبدیل شد. اما ایشان همه این کارها را تحمل کردند تا در دنیا نیکی و تقوی استقرار یابد و دنیا از جالت و توهم پرستی آزاد شود.

فداکاری وطن

وطن برای هر کسی چیزی عزیز می باشد. مردم برایش جان هم فدا میکنند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هم وطنش را گرامی می داشتند و نمی خواستند ترکش کنند. ولی بخاطر خداوند فداکاریش را هم کردند. ایشان وطنش را دوست می داشتند. از این مطلب در زمانی آگاه می شویم وقتی که می خواستند ترک وطن کنند خیلی ناراحت بودند و با کلماتی دردناکی نگاه به مکه کرده خطاب کردند. ای مکه ترا دوست دارم اما افسوس اهالی تو نمی گذارند اینجا باشم.^{۶۰} این فداکاری ترک وطن بود که در وضع اجبار انجام دادند. اما بعد از آن چنان فداکاری عالی شانی کردند که نظیری ندارد. پس از هشت سال خروج مکه باز گشتند و این دفعه لشکری ده هزار نفری بود. مردم مکه نتوانستند مقابله کنند. وبا دستان ایشان مکه فتح شد و در همان مکه که فقط با یک همراهی با دل افسرده خارج شدند، و اکنون بصورت یک ژنرال فاتح در آن وارد شدند. و کسانی ایشان را مجبور به ترک دیار کرده بودند یا

^{۶۰} السیرة الحلیة، ج ۲، ص ۳۱، چاپ مصر ۱۹۳۵ م

کشته می شده یا اطاعت پذیرفته بودند. و مکه مثل مادری مضطرب برای آغوش گرفتن شان بی قرار بود. اما با اینکه با این شهر بسیار محبت داشتند و آنجا خانه کعبه بود، بخاطر اسلام و و بخاطر قومی که در وقت ناراحتی به ایشان مکانی دادند به طیب خاطر شان در مکه اقامت نگزیدند و به مدینه برگشتند، این دومی فداکاری وطن شان بود.

فداکاری آسایش

ناراحتی های زیادی را تحمل کردند و در طول عمر تحمل کردند در مکه کفار ایذا میرساندند اما در مدینه هم منافقین نگذاشتند راحت باشند بعلاوه در طول روز و تا پاس نیم شب مشغول به کار بودند. شب ها بیدار می شده عبادت می کردند. بدینسان آسایش و استراحت خود را فدا کردند. نه لباس عالی به تن کردند و نه غذا های خوش مزه خوردند. همسران تقاضای مال کردند، پاسخ دادند، در زندگی من به شما نمی تواند مالی برسد. همه این امور چنین اند که مربوط به فداکاری استراحت و رفاه و آسایش اند.

فداکاری اقوام

چگونه ایشان صلی الله علیه وسلم آمادگی فداکاری از اقوام خویش را داشتند. بطور مثال یک پیش آمد را می توان ارایه کرد. یکبار زنی سرقت کرد. او از یک خانواده ای بزرگی بود. عده ای از او سفارش کردند. ایشان خیلی ناراحت شدند و فرمودند هیچ کس را بخاطر عدل وانصاف به حساب نمی آورم. اگر دختر من فاطمه هم چنین کاری را میکرد به

او هم کیفری خواهد رسید.^{۶۱} این پیش آمد به افکار قلبی شان دلالت میکند. اما به کثرت شواهد عملی هم وجود دارند. بطور مثال اینکه صحابه بجای عرق شان حاضر بودند خون خود را بریزند. ایشان به نقاط خطرناک تر از اقوام خود را اعزام میکردند. لذا در هر میدانی حضرت علی را در صف اول می فرستادند. بدینسان حضرت حمزه رضی الله تعالی را که در نتیجه در جنگ ها از وابستگان شان شهید شدند. حضرت حمزه رضی الله تعالی عنه در جنگ احد ، حضرت جعفر رضی الله تعالی عنه در سیریه شام شهید شدند. اول الذکر عمو و ثانی الذکر پسرعمو شان بودند.

فداکاری جان

فداکاری جان، فداکاری خیلی بزرگی است. تا اینکه مردم اشتباهاً فقط فداکاری جان را فداکاری می پندارند. ایشان برای خداوند و بنی نوع این فداکاری را ارایه دادند. برای اشاعه حق هر گونه خطر را به قیمت جان خود خریدند. در مکه بعثت اشاعه توحید اهل مکه شدیدترین ظلم کردند و برای کشتن شان جایزه تعیین کردند. ولی خطر به جان خود را بی اهمیت دانستند. بلکه همیشه از خطر جان استغناء کردند لذا برای تبلیغ نترس نزد دشمنان سر سخت میرفتند. یکبار برای تبلیغ تنها به طایف رفتند. در حالیکه طایف تحت نفوذ افرادی بود که دشمن سر سخت بودند. رفتن به آنجا و نتیجه تبلیغ این بود که سران ، پسران و

^{۶۱} بخاری کتاب الحدود باب کراهية الشفاعة فی الحد

سگان را بدنبال شان فرستادند که به ایشان سنگ پرت می کردند و چندین مایل دنبال کردند و بقدری سنگ خوردند که بدن شان خونی شد و کفش پر از خون شد گاهی از شدت زخم ها و خون ریزی زمین می خوردند. آن بد بخت ها از بازو می گرفتند و بلند شان میکردند و باز می زدند.

بدینگونه یکبار شب هنگام سر و صدا بلند شد و پنداشته شد که دشمن حمله ور شده است. از شنیدن سر و صدا صحابه از خانه ها بیرون آمده یک جای گرد می آمدند تا تحقیق کنند این سر و صدا چیست؟ در حین این حال دیدند حضرت رسول اکرم سوار بر اسب از سمت جنگل دارند می آیند. و معلوم شد که به تنهایی رفته بودند بدانند علت سرو صدا چه بود مبادا نا گهان دشمن به مدینه حمله ور نشده باشد.^{۶۲}

مثالی دیگر از فداکاری جان در پیش آمد غزوه حنین است. در غزوه حنین بسیار افرادی شرکت داشتند که هنوز مسلمان نشده بودند. بعد از فتح مکه بعثت جوش قومی شرکت کرده بودند. در مقابل هوازن طاقت نیاورده و عقب نشینی کردند. از عقب نشینی شان سواری های صحابه هم حرکت کردند و در مقابل چهار هزار دشمن فقط حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با دوازده صحابی در میدان کارزار ماندند. در آن هنگام از چهار سوی باران تیر ها می بارید. و صد در صد احتمال می رفت کسانی که در میدان بودند کشته میشوند. صحابه خواستند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را برگردانند و حضرت ابو بکر و حضرت

^{۶۲} بخاری کتاب الادب باب حسن الخلق

عباس افسار اسب را گرفته تا برگردانند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند افسار را ول کنید و در عوض اینکه عقب برگردند به جلوی حرکت کردند و فرمودند: **أَنَا التَّيْبِيُّ لَا كَذِبٌ**^{۶۳} من پیامبر خدا وند هستم و دروغ گو نیستم. یعنی در اینصورت جانم فدا در راه خدا.

در جنگ احد دشمنی بزرگی به ایشان حمله ور شد و او فرمانده ای کار کشته بود. صحابه خواستند جلوی او را بگیرند اما فرمودند بگذارید بیاد او بمن حمله ور شده ، خودم باو پاسخ میدهم.^{۶۴}

زمانی ایشان به مدینه آمدند علاوه بر جنگ ها ، بطور پنهانی به جان شان سوء قصد می شدند لذا یکبار از مکه یکی را اجیر کردند که ایشان را بطور سری بکشد ولی به نیت اش موفق نشد و باز داشت شد.

یهود هم در پی قتل شان بودند یکبار ایشان را در محله خود دعوت کردند و می خواستند سنگ به سر شان بزنند ولی آگاه شدند و برگشتند.^{۶۵}

یکبار زنی یهودی ایشان را دعوت کرد و در غذا سم ریخت .ایشان لقمه ای خوردند که خداوند از حقیقت باخبر کرد.^{۶۶}

^{۶۳} بخاری کتاب المغازی باب قول الله و یوم حنین..... الخ.

^{۶۴} سیره از ابن هشام، ج ۳، ص ۸۹، چاپ مصر ۱۹۳۶م

^{۶۵} سیره از ابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۰، ۱۹۹، چاپ مصر ۱۹۳۶م

^{۶۶} السیره الحلیة، ج ۳، ص ۶۳ تا ۶۵، چاپ مصر ۱۹۳۵

در هنگام بازگشت از جنگ تبوک چند منافق جلو تر رفته مخفی شدند و می خواستند در تاریکی به ایشان سوءقصد کنند. وای خداوند به ایشان آگاه کرد. آنان را هم آزاد کردند.

خلاصه به ایشان حمله های خطرناکی شد و در طول مدت بیست و سه سال گویی هر روز توطئه ای کردند که بکشند. فقط بخاطر اینکه چرا ایشان وعظ توحید می کردند و چرا به سوی نیکی و تقوی فرا می خواندند اما ایشان هر روز زندگی خود را به خطر انداخته وعظ صداقت و راستی را برقرار کردند. عجیب است مردم آنانی را فداکار میدانند که یکبار فرصتی پیش آمد جانش را فدا کنند و جانش را از دست دادند اما از اقرار کردن فداکاری او باز می مانند که هر روز برای راستی جان خود را ارایه کرد. با اینکه خداوند با مصلحت خود جان ش را حفظ کرد. فداکاری نامی است جان خود را در هلاکت انداختن. سپس هلاک شود یا نه. شخص چه تقصیری در آن دارد که هر وقت جان برای فداکاری دارد.

فداکاری از نسل آینده

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نه فقط فداکاری خویش برای پیشرفت دنیا کردند بلکه فداکاری از نسل آینده را هم کرده اند و این فداکاری ، فداکاری عظیم الشانی است. اکثراً مشاهده میشود که مردم فداکاری های بزرگی می کنند. اما منظور از این فداکاری ها اینست که به اولاد شان نفعی برسد. پس فداکاری اولاد بیشتر وقت ها از فداکاری

از فداکاری خویش عالی شان می باشد. نمونه ای عالی از این نوع فداکاری را هم ارایه کردند. لذا دستور دادند صدقه ها گرفتن برای اولاد من ممنوع است.^{۶۷} مردی دانای مانند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این امر را می توانست درک کند که روزگار همیشه یکسان نیست. چنین وقتی می تواند برای اولاد من بیاید و خواهد آمد که به کمک مردم نیاز مند خواهد بود. اما باوجود آن فرمودند که صدقه برای اولاد من ممنوع است. گویی که تنها راهی برای پیشرفت ناداران باز است را برای اولاد خود بستند و علتش بجز این چه می تواند باشد که فکر کردند مانند اولاد پیامبران اسرائیلی مردم امت من هم بدلیل نسل من بودن بیشترین صدقه به اولاد من خواهند داد و ناداران مسلمانان دیگر دچار رنج خواهند شد. پس برای نجات ناداران مسلمان دیگر از صدقه اولاد خود را محروم کردند. و گویی بخاطر مسلمانان اولاد خود را فدا کردند. این چقدر فداکاری است و چقدر فداکاری عالی شان است. اگر مسلمانان حقیقت این فداکاری را درک کنند هیچگاه نگذارند دست سادات تنگ باشد. زیرا بدین سان رسول کریم صلی الله علیه وسلم بخاطر مسلمانان دیگر اولاد خویش را فدا کردند. وظیفه ی مسلمانان است که در مقابل این فداکاری، فداکاری عالی شان بکنند و دری را که به شکل صدقه بسته شده آنرا به شکل هدیه باز کنند.

خلاصه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم برای دنیا به هر رنگی فداکاری کردند که نظیرش نمی تواند در جهان پیدا کرد. ایشان در دنیا

^{۶۷} بخاری کتاب الزکوة باب اخذ صدقة التمر عند صرام النخل.. الخ

دست عالی آمدند. پس از وفات هم همه چیز به مردم دادند. یعنی بعد از ایشان دیگران به تخت خلافت نشستند..اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى خُلَفَاءِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ.

نصیحت

آن وجود پاکی است که امروز دنیا ایشان را ناسزا می گوید و سعی دارد وجود روشن شان را پنهان کند

اما به گمان من مردم شریف و متین تمامی مذاهب ، علمی از احسان ها و فداکاری ها و پاکیزگی ها را تحصیل کرده ادب کردن شان را می آموزند و ایشان را محسن بنی نوع دانسته از آن خود خواهند پنداشت ماندی که آنها پیامبران قومی خود را می پندارند. و مسلمان از احوال حیات پاک شان آگاهی یافته سعی خواهند کرد به نقش پای ایشان گام بردارند. و آن نعمت عظیم الشانی را که خداوند به آنان داده است ناسپاسی نخواهند کرد. و بجای بی توجهی به دین، عمل به احکام دین و فداکاری بجای عیش و عشرت و برای دنیا سعی کامل کنند مفید باشند. الله تبارک تعالی به این امر توفیق عنایت فرماید.

وَ اٰخِرُ دَعْوَانَا اِنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ.

صلى الله
عليه
وسلم

رحمة العُلمين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

خداوند متعال ذهن انسان را خیلی عجیب ساخته است، از چندین حالت ها می گذرد، گاهی اوقات دلایل فلسفه آن را به هم می پیچد و گاهی باد وجدان آن را با خود می برد. گاهی اسرار علم و دانش وی را به زیر می کشد و گاهی بلندبهای عشق وی را به بالا می برد. یکی از همین حالت ها بر من غالب بود. من درباره حیات محمد صلی الله علیه وسلم به فکر فرو می رفتم - فکرم می خواست که حد و مرز حیاتش را تعیین کند که دلم داشت از دستم برود. وشناوری وشناگری این بحر بی کران، فکرم را از همه قید و بند رها ساخت و آن از قید زمان و مکان رهایی یافته بیش از همت و قدرتش شروع به پرواز می کرد.

رحمتی برای آسمان

نگاهم به سوی آسمان پرواز کرد و من خورشید تابان و ستارگان درخشانی دیدم. آنها چه خوش منظر و مورد جلب خاطر بودند وهر شعاعش از نور مهر و محبت روشن و درخشان بود. اینطور معلوم می شد که انگار معشوقی از پشت پنجره یا از عقب پرده توری محو تماشا باشد. دلم ازدیدن این منظره بی قرار شد. و در لابه لای این روشنی

صورت کسی به نظرمی آمد. صورت معشوق ازلی و ابدی که معدن تمامی حسن‌ها است. به درستی وضعیت و کیفیت همان کس بر من غالب بود که می‌گفت:

چاند کوکل دیکھ کر میں سخت بے گل ہو گیا
کیونکہ کچھ کچھ تھا نشان اس میں جمال یار کا

یعنی:

دیروز از تماشای مهتاب سخت بی قرار شدم
زیرا نشانه‌های جمال یار کم کم در آن هویدا بود

نمی‌دانم تا کی محو این خیال می‌بودم که در عالم خیال نور خورشید را دیدم، کم کم زرد و تیره می‌شد، و دیدم که مهتاب و ستاره‌ها داشتند محو می‌شدند، اینطور معلوم می‌شود که همان وجود که باعث تب و تاب آن بود ناراضی شده و عقب نشسته است- و روزنه و دریچه، از نور صورت نگاه کننده محروم گشته است. کره‌های که ظاهراً زنده بود، به گونه توده‌های خاک بی‌جان به نظر می‌رسید، من درحالی که ترسیده بودم این جا و آنجا نگاه کردم که این چه داره اتفاق می‌افتد؟ که نظرم به اعماق پابینی بر هم نوعانم یعنی انسان‌ها افتاد و دیدم که هزارها و صدها هزار که ظاهراً انسانهای عاقل بنظرمی آمدند، وارونه افتاده یا روی زانو نشسته هق هق کنان یا متضرعانه دعا می‌کنند، کسی می‌گوید، ای خورشید، بر من نظر کن، خانۀ تاریکم را از پرتو خود منور ساز، دامن بی‌فرزند همسرم را از فرزندان پرکن، و دشمنانم را نابود ساز. کسی

می‌گوید، ای ماهتاب مادر! ساعت‌های تاریکم را از نور خویش منورساز، و اندوه‌ها و رنج‌ها را از خانه‌مان دور کن. کسی می‌گوید، ای ستاره‌ها شماها سرچشمه دلخوشی‌ها و منبع راحت‌هایم هستید، ای زهره! تو خانه‌ی ما را از محبت پر کن و دل‌محبان ما را به طرف ما مایل ساز، و ای مریخ! تو بر ما عصبانی مشو و ساعت‌های رنج و مصایب را بر ما نیار، و غضب خود را بر دشمنان ما نازل فرما.

دل‌م از دیدن این منظر زشت خیلی ترسید و با خود گفتم که انسان‌ها چیزهای زیبا را چقدر زشت منظر ساخته‌اند. وقتی عاشق به جای آن که با چهره محبوب محبت کند، با نقاب عشق می‌ورزد، وقتی حسن حقیقی او را فراموش کرده با زیبایی لباس‌هایش دل می‌بندد، آن وقت محبوب از آن لباس‌ها خارج می‌شود و لباس خالی را به طرف عاشق پرت می‌کند و می‌گوید که برو و هر وقت بخواهی اینها را ببین! ولی همان لباس‌هایی که روی تن محبوب مجموعه حسن و زیبایی‌ها معلوم می‌شد حالا چقدر زشت و بد به نظر می‌آید. با خود گفتم که وضعیت اجرام سماوی همین‌طور است تا زمانی که چهره محبوب ازلی و ابدی در آن‌ها به نظر می‌آید چه زیبا به نظر می‌آیند، چقدر پرشکوه و با عظمت، اما وقتی تنها ذات این‌ها مقصود شود همه عظمت‌شان به باد می‌رود. منجمان و ستاره‌شناسان چطور با بی‌رحمی اینها را پاره‌پاره کرده توده معادن، مجموعه گازها ثابت می‌کنند. من از پیدا شدن این فکر نخست از حسرت به طرف آسمان و حسن و زیبایی گم کرده‌اش نگریستم و سپس به انسان و عقلش که از دست داده بود نگاه کردم. من در همین

حال بودم که صدایی بی‌نهایت دلکش و شیرین، مسحورکننده دلها، جذب کننده افکار را، به گوشم رسید وی با لهجهٔ پرجلال و باشکوه گفت: در لهجه جلال و شوکت گفت. نه در مقابل خورشید سجده کنید و نه در مقابل مهتاب، بلکه فقط برای خدایی که یکی است، و همهٔ اینها و تمام اشیایی دیگر در قبضه اختیارش بوده سجده کنید،^{۶۸} و به خاطر داشته باشید که همان ذاتی هست که هم آفتاب را آفریده است و هم مهتاب را و تمام اجرام دیگر را نیز خلق فرموده است و تمامی اینها تابع و چاکر ایمایی اندک او هستند و به یاد داشته باشید که یکی آفریدگار است و تنها ذاتی هست که دستورش عملی می‌شود.

آن صدا چقدر صدای تاثیرگذار و دلفریب بود. کیفیت زمین بگونهٔ معلوم می‌شد که انگار کسی قُشَعْرِبْرَه^{۶۹} در بر می‌گیرد. حال بشر به طوری به نظر می‌رسید انگار کسی از خواب بیدار می‌شود- مردم با چهره‌هایی پر از پشیمانی، خجالت و حیا برخاستند و درمقابل آفریدگار خود سرنگون شدند. آسمان بازهم زیبا و خوش منظره دیده می‌شد، محبوب ازلی و ابدی باز هم جهان را از پردهٔ خورشید و ماه و ستارگان شروع به دیدن کرد- سپس هر ذرهٔ دنیا مظهر قدرت خداوندی گشت. هم استدالات و دلایل اخترشناسان داشتند بی‌ارزش به نظر می‌آمدند. صاحب دلان و عارفان به فریاد در آمدند؛ شما نظرات خویش را دربارهٔ فلزات و بخارات

^{۶۸} حَمَّ السَّجْدَةِ: ۳۸

^{۶۹} لرزهٔ بدن

را پیش خود نگه دارید، زیرا شما پوست را می بینید ولی مغز را نگاه نمی کنید.

شما نمی بینید که پشت سر این توده هایی فلزات و بخارات، حسن چه کسی می درخشد؟ این دست کیست که درکار است؟ دیدن خاک بی نور ماه که درباره اش منجمان می گویند که این در نتیجه تغییرات هزار ساله مرده شده است، از شادی برق می زند. وی را چه که آن سرد باشد یا گرم، نیمه جان یا زنده، ذره زره از وجودش از شادی می درخشید که از این به بعد آیه من آیات الله خوانده شود. چیزی در دلم لرزه ایجاد کرد و من آهی کشیدم. سپس گفتم که این صدا برای اجرام سماوی یک رحمتی ثابت شد.

رحمتی برای فرشتگان

سپس نگاهم کمی هم بلند پروازی کرد و در عالم خیال، بالا روی آسمان مخلوقی را دیدم که بی نهایت زیبا و بسیار پاکیزه بود روی شان را درعالم کشف و رویا دیده بودم. من در عالم خیال نیز همان صورتهای شان دیدم. به نظرم وجودشان بیش از همه بی گناه و بی ضرر آمد، بدنهای لطیف دارند که تنها چشم روحانی می تواند آنها را ببیند. دارای شکل نورانی و سیرت پاک، زحمت کش و مشغول کار، انگار آنها را از گذر زمان هیچ گونه خبری نباشد. هر لحظه شان گویی برای خدمت خداوند خویش رهن بود. آنها مانند ماشین هایی بودند که طبق ایماي ارباب خود روشن می شوند و کار می کنند. اما من به چشم تفکر مشاهده

کردم که بر چهره هایی زیبایی شان آثار پژمردگی هویدا بود. در تازگی و طراوت شان هم یک انعکاس پژمردگی بود. من به دست آوردن علتش بسیار سعی نمودم اما در آسمان هیچ چیزی به چشمم نخورد که باعث و سبب آن باشد. ارباب شان از آنها خوشنود بود و آنها هم از او. اما سبب پژمردگی آنها چه بود؟ من دوباره نگاهی به زمین انداختم و منظره مخوف دیدم. ساختمان های بلند بنظرم رسید که به نام این ارواح مطیع و فرمانبردار بنا شده بودند. من تندیس هایشان دیدم که مردم داشتند به آنها پرستش می کردند. من مردمان بسیارفریه را با جبه های گشاد پوشیده دیدم، آنها شکل شان را به نهایت جدی و موقر ساخته این وانمود می کردند که انگار همه علوم و معارف دنیا گرد آوری شده توی ذهن شان ریخته شده اند، با مردمانی را که دور و برشان نشسته بودند اینگونه حرف می زدند که گویی آنها سخن هایی پررمز و راز با آنها درمیان می نهادند. همان حرف هایی که اگر مردمان تمام زندگی خود را به دنبال آن هدر بدهند و بعد از جستجو و ریاضت سالها نمی تواند آنها دریابند، آنها داشتند می گفتند که فرشتگان درواقع دختران خداوند هستند^{۷۰} و هر کاری که از خدا می خواهید بکنید مناسب ترین روش اینست که دختران خدا را زیر سلطه خود بیارید آنها برطبق ظن خود اینگونه عبادت هایی که به سبب آن، فرشتگان زیر سلطه می آیند به مردم می بازگو می کنند. چهره هایی مردم از شادی و خوشی برق می زدند و دل آنها بر کسانیکه گنج علوم معنوی را نثارمردم کردند، داشت نثار می شد. سپس

^{۷۰} بنی اسرائیل: ۴۱

نگاهم به سوی دیگر افتاد. دیدم همانند بعضی جبه پوش های دیگر در جمع عقیدت مندان خود نزد چاه ایستاده راز و نیاز می کردند. ایشان با آنها اینجوری باز گو می کردند طوری که راز سر بسته گفته می شود، در همین چاه دو فرشته هاروت و ماروت به سبب جرم عشق با فاحشه زندانی شده بودند. برخی مردم جبه پوش هم اصرار می ورزیدند که آنها تا هنوز هم اینجا درحالت قید بسر می برند و بعضی به این حدی می گوفتند که یکی از آموزگاران شان، آنها را نیز وارونه آویخته دیده است که از شنیدن آن بر بدن بعضی عقیدت مندان لرزه می افتد. آنگاه من احساس کردم که گناه بشری فرشتگان را هم نگذاشت. در همین حالت تعجب بودم که همان صدای دلپذیر، پر تاثیر، شیرین با آمیزش محبت و جلال بلند شده شنیدم. وی گفت که فرشتگان بندگان خدا هستند نه دختران او،^{۷۱} آنها کاملاً فرمانبردار او هستند. هرگز از فرمانش سرپیچی نمی کنند.^{۷۲} سپس بین مردم دوباره جنبش ایجاد شد. بسیاری از مردم از خواب غفلت بیدار شدند و بر اعتقادات قبلی شان نادم و پشیمان شدند. برخی از ساختمان های بلند که به نام دختران خدا بنا شده بودند فرو ریخته شدند و به جای شان عبادتگاه خداوند واحد و قهار ساخته شدند. همان چاه که یادگار گناه فرشتگان بودند ویران شدند. زائرین، زیارت آنها ترک کردند. دیدم که فرشتگان خوشحال بودند. چون بر لباس هایشان شتک هایی چرکین و تیره رنگ افتاده بودند که شوینده آنها را

^{۷۱} الزخرف: ۲۰

^{۷۲} التحريم: ۷

شست. آهی از دلم خارج شد و گفتم که این صدا هم برای فرشتگان باعث رحمت گردید. نگاهم از اینجا به طرف زمان رفت گفتم که وقت خیلی طول کشیده است؟ از کی این فرشتگان کار می کنند؟ از کی خورشید و سیاره هایی وابسته به آن دارند وظیفه خود را انجام می دهند؟ چه کسی می توان گفت که زمان هرچه هست، وی چه قدر تغییرات دیده است؟

رحمتی برای زمان

چطور و از کی این، مقیاس شادی و غم می سازد؟ اگر وی چیزی زنده می باشد پس وی تا مدت بی اندازه همواره برای خدمت مخلوق خداوند رشک می برد. در همین فکر بودم که بر چهره زمان دو لکه بنظرم رسید. بعضی از مردم شنیدم که داشتند می گفتند این زمان غیر فانی است زمان مانند خدا ازلی ابدی است. بعضی از مردم شنیدم که می گفتند زمان بی رحم است این فلان قوم و خویش مرا کشت. زمان بد است آن بر من فلان بلای وارد کرده است خیال کردم اگر زمان چیزی زنده بود حتما با شنیدن این ناراحت شود- اما در همین اثنا همان صدایی بار دیگر بلند شد، وی گفت مردمانی که می گویند زمان مردم ما را می کشد و هلاک می کند،^{۷۳} یا آن خدا است، خطا می گویند. آنها از واقعیت آگاهی نداشتند. کشتن و احیا کردن، کار خدا است. وی تا وقتیکه چیزی را عمر بدهد زنده می ماند. و زمان با وی به منزله کیفیت می ماند. و

^{۷۳} الجائية: ۲۵

سپس او سوال کرد که زمان چیست؟ این ظهور صفات خداوندی است. پس شما که او را نفرین می کنید در واقع به خداوند دشنام می دهید، دلم به آن صاحب صدا نزدیک تر شد و من با دل پراز محبت گفتم که این صدا هم برای زمان رحمتی ثابت گردید.

رحمتی برای زمین

نگاهم غیر از زمان به کره زمین افتاد، فکر کردم که دنیای ما از کره های دیگر در زیبایی کم نیست بلکه ظاهرا بیشتر است. چون آنجا فقط نور و روشنایی می آید اما اینجا علاوه بر نور، سبزه های گوناگونی، منظره های پر رنگ و کوه های بلند، پوشیده از گلها و دریاچه های پرخروش و چشمه های روان و دره ها و کوه پایه های پرسایه و درخت پر از میوه ها بوته پراز گلها و کشتزارهای سرسبز و خرمنهای پر از غلات و پرندگان چهچه زنان و دودن چهار پای ها باعشوه و ناز و معلوم نیست که دنیای ما از چه چیزها مملو است. آنگاه زمین اینقدر زیبا به نظرم رسید انگار ددها و وحشی ها و مارها عقربها و دیگر کرم های مضر و ضرر رسان و حتی پشه ها و موش های طاعون زا پس در وجود همه اینها زیبایی مشاهده کردم. فکر کردم که چون شیربدون شک حیوان وحشی است و گاهی انسان ها را می درد و می خورد اما اگر شیر نباشد چطور شیر افگن به دنیا می آید. اگر شیر دلیر برای آزمون دلیری و شجاعت انسانها نبود، بدست انسانها برای آزمایش دلیری و بهادری تنها این راهی باقی می ماند که آنها بر بنی نوع انسان حمله برده از دلیری و دلاوردی خود اطلاعاتی بدست بیاورند. و این جانوران نه تنها زنده بلکه مرده نیز

بدرد ما می خورند. پیه و چربی، سم و ناخن و هم پوست شان برای درمانها و زینت و زیبایی به کار می آید. مرا بیشتر از سم مار در گوشتش بهره های زیادی بنظر آمد، خیال کردم اگر مار نباشد اطبایی ما چطور قرص افعی درست می کردند؟ اگر عقرب نباشد چگونه مریضان سنگ کلیه بدون عمل جراحی سلامتی و تندرستی بدست بیاورند؟ من پشه را تنها زنگ خطر برای کثرت رطوبت و مایعات می دانم. این بی چاره حشره کوچکی چطور ما را بیدار می کند و آگاه می سازد که در خانه لوله فاضلاب و آب ریزها پرکثافت می ماند، لوله های فاضلاب شهر همیشه از کثافت و چرکین پر می ماند. مردم نعمت های خداوی مثل آب، را بی دریغ به هدر می دهند. پس شب و روز ما را از وظیفه های خود آگاه می سازد، چون ما گوش نمی دهیم و سستی و کاهلی را ترک نمی کنیم آنوقت باعصبانیت به ما نیش می زند. اینقدر بیماری از پشه نمی زاید که از فروانی رطوبت، تعفن آب ریزهای کثیف، آشغال لوله های فاضلاب و از آبی که بدون احتیاط رها کنند، زاییده می شود. پس من درون هر چیز حسن آفریدگارش را شروع به دیدن کردم. در هر ذره، صورت محبوب ازلی و ابدی دیده می شود. اما ناگهان نظرم به سوی آبادی ها سفر کرد، دیدم که مردمان پیش کوهها، درختها، سنگها و رودخانه ها و جانوران دارند سجده می کنند. اصل را فراموش کرده بر پوست دارند فدا می شوند. ^{۷۴} *حالم مُنْعَضٌ* شد و دلم متنفر گشت و مرا علاوه بر شیر و مار و عقرب در آب مصفی نیز هزارها کرم دارند بنظر می آیند و از سبزه

زار بوی گند سبزه دماغ آدم را نیز می سوزاند و خیال کردم که این زمین برای سکونت یک روزه هم شایسته نیست. من اینطور حس کردم انگار هر چیز اینجا مرده است و منظره هایش مانند پیرزن فاحشه اند که باوجود هزار نوع تکلفات و زینت، بد خلقی و بد خلقی اش نمی تواند پوشیده بماند. من در همین حالت بودم که همان صدایی دوباره بلند شد، پس همان صدایی شیرینی و تاثیر گذار دلها بلند شد و وی گفت که این زمین، و هر چه که در آنست، هم به نفع انسان آفریده شده است.^{۷۵} کوه و رودخانه ها آن و چرند و پرندگان آن وهم میوه و غلات آن، منظور از همه، این است که در عمل و فعل انسان تنوع ایجاد شود و او از کاربرد این امانت های بهترین قرب آفریدگار بجوید. و چیزهای خوب که در زمین به نظر می آیند و چیزهای که به نگاه زشت معلوم می شوند هم برای آزمایش انسان اند. پس خنک آنکس که از اینها بهره می برد و قرب آفریدگار خویش را بدست می آورد. بلند شدن این صدا بود که اینگونه معلوم شد گویی از سر هر ذره این دنیا، بارسنگینی برداشته شده است. همین عالم مثل جنت بنظر می آید و اینگونه احساس می شد که جنت جهان آینده یک نوع تداوم و تسلسل جنت این جهان است و هیچ چیز دیگر نیست. بسیاری از مردم که این صدا را شنیدند و از اشتباهات خویش پشیمان شده واز هر نوع شرک و ابداع تونه کرده به سوی آفریدگارشان دویدند. بار دیگر جهان جایگاه نزول جلال خداوندی شد.

^{۷۵} البقرة: ۳۰

سپس تجلی های کسی در آن دیده می شدند، من آه کشیده گفتم که این صدا برای زمین ما نیز باعث رحمت شد.

رحمت برای انسانیت

وقتی من از میان تمامی مخلوقات عبادت انسان را نگاه کردم، و درکنار اشتباهاتش به توبه اش توجه کردم، و درکنار ناموفقیت های هایش به طرف سعی پیوسته ی او را معاینه کردم، دلم از احساس خوشحالی لرزید و گفتم در چنین دنیای قشنگ چنین مخلوق زیبا چه خوب معلوم می شود، چقدر دلفریب است، اما درهنگامی که من از این سرور لذت می بردم که اتفاقا نگاهم بر عده ی از مردم افتاد که عباهای سیاه برتن داشتند، و قطعا ریش های بزرگ و تسبیح بزرگ، باچهره های جدی شان به این دلالت می کرد که آنها علمای مذهبی هستند. دورشان گروهی از مردم جمع بود و با علاقمندی از سخنان ایشان اثر می پذیرفتند، انگار حد اکثر مردم جهان در دام مورد توجه آنها قرار گرفته اند، و دیگران هم دارند به تله آنها گیر می کنند. از چهره های شان نشانه های علم هویدا بود و از سخنانشان رنگ و بوی درد و محبت می آمد. آنها مردم را مخاطب کردند و گفتند: «ای انسانهای بدبخت! برای چه خوشحال هستید؟ بالاخره برای کدام آرزوی شما زنده هستید؟ آیا از آن چاله ی جهنم اطلاعی دارید که آبا و اجدادتان برای تان آماده کرده است، آن آتش ناخاموش شدنی که از گوگرد مشتعل می باشد، آن تاریکی که در برابر آن تاریکی دنیا روشنی معلوم میشود منتظر تان هست، پس برای چه خوشحال هستید؟ شما به کدام دلیل طالب نجات هستید، و دل های تان

چطور می‌توانند تمنای آنرا کنند، شما نمی‌توانید درک کنید که پاک با ناپاک هیچ ربطی ندارد، و هیچکس نمی‌تواند گذشته را دگرگون سازد، چه کسی از میان شما هست که خود را پاک قرار دهد؟ و مستحق دیدار خداوند متعال هست؟ و از میان شما چه کسی هست که بگوید که وی لایق آن است که پاک شود؟ زیرا شریعت کسی را پاک نمی‌کند بلکه ناپاک می‌کند.^{۷۶} دستور کسی را مطیع نمی‌سازد بلکه نافرمان می‌سازد. چه کسی هست که برهمه‌ی از دستورها عمل کند؟ و اگر اندکی هم از دستوری نافرمانی کرد، متمرّد خواهد گردید. آیا چیزی که پاک باشد با قطره‌ی از ناپاکی ناپاک نمی‌شود؟ پس چطور فکر می‌کنید که شما پاک هستید و یا حد اقل پاک لایق آن هستید که پاک شود؟ آیا به یاد تان نیست که پدرتان آدم ارتکاب گناه کرد، و فضل‌های خدا را فراموش کرد و شیطان وی را و همسرش حوا که مادر شماها بود را لغزانده ایشان را گنهگار کرده بودند.^{۷۷} پس شما که فرزندان ایشان هستید چطور فکر کردید که از میراث گناه ایشان سهمی نداشته باشید؟ آیا شما آرزو می‌کنید که مال و منال شان را به دست بیاورید ولی قرض هایشان را نه پردازید؟ و نیکی‌هایشان به شما برسند ولی از گناه هایشان برخوردار نشوید؟ حالا که شما گناه را به ارث گرفته‌اید پس از آن لعنت چطور می‌توانید رهایی بیابید؟ شما فکر می‌کنید که خداوند متعال شما را معاف خواهد کرد؟ ای نادان‌ها! آیا یادتان نیست که وی هم رحیم است و هم

^{۷۶} غلاطیان: باب ۳، آیه ۱۱ تا ۱۴

^{۷۷} پیدائش: باب ۳، آیه ۱۳

عادل؟ ترحم او نمی‌تواند ضد عدالتش قرار گیرد. پس چطور ممکن است که برای شما عدالت خود را فراموش کند؟»

من دیدم که در توی سخنرانی‌هایشان یاس و نومییدی آنقدر موج بود که کوه را هم از بین می‌برد، چهره‌های که از خوشحالی می‌درخشیدند، از یاس و نومییدی پژمرده شدند، دنیا و اهل دنیا به گونه‌ی اسباب بازی به نظر می‌رسید، و آن هم اسباب بازی که شکسته باشد. بعد از چند لحظه، که آخوندها آرام کردند بار دیگر به غرش کردن ادامه دادند، و گفتند که: «مگر شما نومیید نشوید که درجایی که آرزوهای شما شکسته شده، برای جبران شان هم اقداماتی هست. و اگر از طرفی شما را ترسانیده شده از طرف دیگر بشارت هم هست. عدل خداوند می‌خواست شما را مجازات کند ولی ترحم او شما را نجات داد، و آن به اینطور که تنها پسری که داشت به دنیا فرستاد تا بی‌گناه سر صلیب آویخته شود و باوجود آن که صادق بود کاذب قرار گیرد. چنانچه او به شکل مسیح در دنیا ظاهر شد و یهودیان وی را بدون کدام گناهی صلیب دادند، و وی بار تمام مؤمنان را به دوش خود گرفته وسیله نجات شان گردید.^{۷۸} پس شما بر این ایمان بیاورید، در بدل آن او بارگناه شما را خواهد برداشت. اینطور عدالت خداوند هم برقرار خواهد ماند و همچنان رحم او هم و در نتیجه دنیا رهایی خواهد یافت». دیدم که یاس و نومییدی بار دیگر از بین رفت و مردم از خوشحالی می‌پربندند، و تمام اهل جهان به گونه‌ی خوشحال شدند که مثالش در گذشته‌ها یافت نمی‌شود. مردم آمدند و صلیب را که

^{۷۸} رومیان باب ۱۴، آیه ۹

سبب نجاتشان بود گریه کنان در آغوش گرفتند، آنها از بی‌قراری گاهی آنرا را می‌بوسیدند و گاهی آنرا در آغوش خود می‌گرفتند و با جوششی که توأم با دیوانگی بود از آن استقبال کردند. ولی دیدم که بعد از آنکه این جوشش سرد شد بعضی‌ها باهمدیگر شروع کردند به بیخ‌گوشی و بایکدیگر می‌گفتند که بدون شک معلوم است که انسان نمی‌تواند از گناه رهایی بیابد، اما این پیام امید را نمی‌توان به راحتی درک کرد. اگر برای خداوند مهم است که عادل باشد پس لزوماً پسرش نیز عادل خواهد بود، و اگر بخشش گناه‌های گناهکار برخلاف عدالتش می‌باشد پس بی‌گناه را مجازات کردن هم خلاف عدل است، پس چطور ممکن است که پسر خدا گناه‌های دیگران را به عهده خود گرفت و خداوند وی را که بی‌گناه بود بازداشت کرد و مورد مجازات قرار داد؟ بعد، گفتند که: «ما این را هم نتوانستیم درک کنیم که مرگ را پاداش گناه قرار داده بودند، پس درحالی که گناه نمانده چطور مرگ باقی مانده است؟ بعد از آنکه گناه بخشیده شد، پس مرگ هم باید در معرض تعویق می‌افتاد». بعضی‌ها گفتند که: «ما که هنوز هم ارتکاب گناه می‌کنیم، پس اگر گناه میراثی از ما دور شده بود، پس چرا باوجود آنکه ما سعی می‌کنیم تا از گناه خودداری کنیم گناه از ما دور نمی‌شود؟» عده‌ی دیگری که متوجه جرأت‌شان شدند گفتند که ما هم همینطور، و ما هم همینطور».

پس از آن من در عالم خیال دیدم که این مردم گفتند که «خدوند ما را برای چه آفریده است؟» انسانیت که آنقدر چیز عالی دانسته می‌شد، حالا معلوم شد که آن چقدر چیز ناپاکی هست، و چگونه تخم‌ریزی گناه اتفاق

یافت، و درگناه پرورش یافت، و همین گناه بود که غذای او شد، و درگناه روز و شب خود را به سر می‌برد. پس از آفریدن چنین چیزی ناپاک منظورش چه بود؟ این جنت چه چیزی هست؟ و برای چه کسانی هست؟ زیرا ما که بدون یاس و نومیدی چیز دیگری را نمی‌توانیم ببینیم، و جزء دوزخ حقیقت هیچ چیز دیگری را نمی‌توانیم درک کنیم. ایشان مشغول همین افکار و خیالات بودند که بار دیگر همان صدای شیرین و مست کننده که در گذشته هم بارها عقده‌های دنیا را گشوده بود، بلند شد. بار دیگر آن صدا به گونه‌ی موسیقی پرکیفیت بر جهان حاکم شد. هر شخص به آن صدا گوش داد، و بار دیگری هردل از احساسات امید و رجاء تکان خورد آن صدا بلند شد و به اهل جهان پیام طولانی را به ارمغان آورد که خلاصه و مفهوم آن را من به واژه‌ها و امثله‌ی خود ادا می‌کنم. وی فرمود: «هرکسی که در دل کسی یاس و نومیدی را ایجاد می‌کند سبب هلاک شدنش می‌باشد.^{۷۹} کیفیت ایمان دربین چارچوب ترس و امید ایجاد می‌شود، و آن هم درحالی که طرف امید به طرف مقابل یعنی برخوف غالب باشد، ازینرو کسی که امید را دور می‌کند آن شخص گناه را محو نمی‌کند بلکه آنرا می‌افزاید، و خطر را کاهش نمی‌دهد بلکه در آن اضافه می‌کند. بی‌تردید حضرت آدم اشتباه کرد، اما آن یک سهو بود،^{۸۰} گناه با اراده نبود. و همچنان این هم لازم نیست که

^{۷۹} مسلم کتاب البر و الصلة باب النهی عن قول هلک الناس

^{۸۰} طه : ۱۱۶

هرآنچه پدر عمل می کند پسرش آنرا به ارث بگیرد. اگر این درست بود، می بایستی که پسران پدر و مادر جاهلان همواره جاهل می ماندند، و فرزندان عالمان علمان بودند. کسانی که مسلول هستند فرزندان مسلول را تولد نمی کردند، و نه هم فرزندان کسانی که به مرض برص مبتلا اند همواره مبروص می باشد. در بعضی امور میراث هست اما در بعضی دیگر نیست. و درجایی که میراث است آنجا هم برای خودداری از آن خداوند متعال وسایل را ایجاد فرموده است. اگر وسایل خودداری از میراث نبود هدف تبلیغ و تعلیم چه باقی می ماند؟ ایمان آوردن فرزندان کافران نشان گر آن است که در معامله ایمان خداوند متعال قانون میراث را اجرا نکرده است. اگر قانون میراث در آن هم جاری بود، آمدن حضرت مسیح بی فایده قرار می یافت. وی گفت: «خدوند متعال طاقت های نیکو را به انسان بخشیده او را آفریده است، و بعضی از انسانها آن حالتها را ترقی می دهند و به موفقیت می رسند، و بعضی دیگر آنرا پایمال می کند و نامراد می ماند. قانون شریعت بی تردید سراسرش لایق عمل است اما مدار نجات به عمل بستگی ندارد بلکه با ایمان بستگی دارد که فضل را به طرف خود جذب می کند، عمل ابراز تکمیل آن است و بی نهایت ضروری است، اما باز هم ابراز تکمیل است، و از کمبود ابراز فقدان چیز لازم نمی آید. از بذر درخت به وجود می آید، اما به وسیله آب نمو می کند. پس ایمان بذر است و عمل آب است که او را به طرف بالا می برد، تنها به وسیله آب درخت نمی تواند نمو کرد. اگر بذر ناقص باشد و در آب دادن هم کمی کاهش اتفاق بیافتد باز هم درخت نمو می کند. کشاورزان هموار

در آبیاری کردن کشتزارها اشتباهاتی می‌کنند اما در نتیجه آن کشتزارها از بین نمی‌روند. تا زمانی که تعداد زیادی از اشتباهات نباشد، عمل انسانی ایمان را تروتازه نگه می‌دارد، و کاهش باعث ایجاد نقص در ایمان می‌شود. اما چنین کاستی آن که هم‌رنگ شرارت و تمرد نباشد و از حد تجاوز نکند، کشتزار ایمان را نابود نمی‌سازد، و حتی اگر شرارت و بغاوت هم در آن باشد، عدالت خداوند متعال در راه توبه مانع نیست. عدالت این نیست که لزوماً مجازات داده شود، بلکه عبارت از این است که بی‌گناهی مجازات نشود. پس این که خداوند متعال گناهکاری را ببخشد برخلاف وصف عدالتش نیست بلکه عیناً موافق آن است. اگر عدالت به این معنی بود که هر عملی را به اندازه عمل اجر داده شود، پس بخشیدن و نجات یافتن یعنی چه؟ در این صورت نه تنها بخشیدن گناه برخلاف عدالت خواهد بود بلکه اجردادن بیشتر از عمل هم برخلاف عدالت می‌باشد، زیرا عدالت به معنی مساوی است. و اگر این درست باشد، در این صورت کسی را فقط مساوی با روزهای عمرش نجات داده خواهد شد، و آن هم فقط به قدر وزن اعمالش. اما هیچکس این را درست باور نمی‌کند، پس معلوم نیست چرا مسئله رحمت خداوند متعال را محدود می‌کنند. گفت خدا مالک است، و برای مالک هیچ نوع حد بندی در عطا کردن انعام و بخشیدن لازم نیست. بی‌تردید او می‌پیموند، اما این پیمودنش فقط برای این است که کسی را کمتر از حقش ندهد، نه برای این که بیشتر از حقش داده شود. بلاشبه حضرت مسیح انسانی بود بی‌گناه و رسول خداوند متعال بود، اما این که بارکسی را به سر خود بگیرد درست

نیست. روز قیامت هرکس صلیب خود را خودش خواهد برداشت. و هرکس که خودش صلیب خود را نتوانست بردارد نجات هم نخواهد یافت. جزء آنکه از فضل خدا او را بخشیده شود، و خداوند خودش بارکسی را از وی بردارد. پس نگو که انسان طبیعتاً ناپاک است. البته آنکس که عبایی را که خداوند برایش بخشیده خراب کند آن ناپاک است، و گرنه بندگان خداوند مستحق آن است که قرب وی را بدست بیاورند، و حتماً قرب او را بدست بیاورند.

دیدم، همینکه این صدا بلند شد، دریاچه‌های دلها باز شدند، روابط میان خالق و مخلوق روشن گردید، و همه‌ی یاس و نومیدی به آرزو و امید مبدل شد، ولی خشیت الهی هم آمد و در برابر امید نشست، و درب هرنوعی از اتکال کاذب و استغنائی غیرمناسب بسته شد. آنانکه دلسرد و مایوس شده بودند، مجدداً دست به آزاد شدن از شیطان کردند، و کسانی که بیش از حد محو آرزوها بودند و فکر می‌کردند که بارهای خود را به سر کسی دیگری محمول کنند، از جای شان پریدند و بارهای خویش را سر شانه خود برداشتند. بی‌قراری دنیا از بین رفت و آرامش در دلها برقرار گردید، با چشمهای روحانی دیدم که انسانیت از خوشحالی خیز می‌زد. بار دیگر از دلم آهی بلند شد، انگار از سینه عاشقی که از معشوقش دور باشد آه می‌خیزد. من در افق، خیلی دور حصارهای غیرمحدود بعد زمانی را دیدم و با حسرت سرخود را پایین انداختم. و باردیگر زبانم از احساسات قلبم اثر گرفته چنین گفت که: «این صدا برای انسانیت هم رحمت ثابت شد.»

رحمت برای نسل انسانی

این فکر در دلم خطور کرد که آنطور که این صدا برای انسانیت به طور رحمت ثابت شد، آیا برای انسانها هم رحمت است؟ آیا انسان از لحاظ بدنی هم می‌تواند از وی نفعی را بدست بیاورد، و محتاج اوست؟ من محو همین خیال بودم که عده‌ی از مردم در محبت خداوند متعال غرق بوده وارونه آویزان بودند، و شب و روز در همین حالت عبادت می‌کردند، و عده‌ی دیگر را دیدم که در سرمای شدید در آب سرد ایساده اند و مشغول ذکر الهی هستند. و گروهی دیگر را دیدم که در تابستان داغ آتش‌های بزرگ را فروخته اند و در میان آن نشسته و در یاد محبوب از هوش و هواس درآمده اند. بعضی را یافتم که عهد کرده بودند که ما هیچ وقت ازدواج نخواهیم کرد، و نه زن روی شوهر را و نه هم شوهر روی زن را ببیند، بعضی‌ها گفتند که آنها نخواهند چیزی خوبی بخورند، بلکه هر سال پپله پله یکی از اشیای محبوب خویش را ترک خواهند کرد. من این مردم را در چنین حال دیدم و دلم در تردد افتاد. از طرفی فداکاری‌های بزرگ شان مرا به قدردانی شان متمایل می‌ساخت و از طرف دیگر دلم سؤال می‌کرد که آیا خداوند متعال زیبایی و حسن را برای این آفریده است که هیچ فایده‌ی از آن گرفته نشود، و آنرا ترک کنند؟ و آیا از این بر ذات خداوند متعال اعتراض وارد نمی‌شود که وی همه‌ی چیزها را برای فایده سلبی آفریده است؟ و برای فایده حقیقی هیچ چیز را نیافریده؟ من در همین صدا غرق بودم که بار دیگر همان صدا را شنیدم که بلند می‌شد، برایم معلوم می‌شد انگار صاحب آن صدا

تا اعماق دلها فرو رفته و عمق‌های فطرت انسانی از آن روشن می‌شود، و یا انگار هستی که دانایی راز دلها بوده، و از آرزوهای انسانی اطلاعی کافی داشته باشد هرچیز را می‌بیند و به او می‌گوید. و من به آن صدای شیرین که به لذتش هیچ شیرینی دیگر نمی‌رسید، و در برابر دلفریبی آن همه‌ی موسیقی‌های جهان بی‌لطف بود، گوش کردم، و آن می‌گفت: «ای نادان‌ها! تقدس ظاهری تان هیچ به دردتان نخواهد خورد. تقدس این نیست که شما بدن خود را آزار بدهید، بلکه تقدس این است که دل‌های تان پاک شود، و شجاع آن نیست که از مخالفت بترسد و به جای دور بگریزد، بلکه شجاع آن کسی هست که در میدان مخالفت بایستد و سخنان دشمن را رد کند. خداوند متعال آنچه را پاک ساخته است، نمی‌توان گناه از آن پیدا شود، بلکه گناه به تجاوز از مرزهای خداوند متعال به میان می‌آید. و ای نادان‌ها! آیا شما فکر نمی‌کنید که خداوند متعال تنها مسؤولیت خودتان را به عهده شما نگذاشته، و درحالی که خداوند متعال شما را مدنی الطبع آفریده است، پس مسؤولیت دوستان، مسؤولیت همسایه، مسؤولیت قوم بلکه مسؤولیت نفس تان را هم به عهده‌ی تان گذاشته است پس اگر تمامی این مسؤولیت‌ها را ترک کرده زندگی رهبانیت را اختیار می‌کنی، در این صورت به تصمیم به دست آوردن یک نیکی مرتکب ده گناه می‌شوی، و به جای آنکه از منجلاب معصیب به بیرون بیایی، بیشتر در آن گیر می‌شوی. و این که ازدواج نمی‌کنید این عمل شما عفت را در دل تان ایجاد نمی‌کند. اگر نیکی نام فنای نسل انسانی بود پس چرا خداوند متعال انسان را می‌آفرید؟ آیا شما در کارهای

خداوند متعال عیب می‌جویید؟ و پیدایش او را دگرگون می‌سازید؟ به یاد داشته باشید که نیکی آن نیست که نفس را خود بی‌دلیل آزار برسانید، و باوجود آن که در رب موجود باشد بالای دیوارها داخل شوید، بلکه نیکی آن است که از نعمت‌های خداوند متعال با توجه به مرزهای مقرر کرده‌ی او استفاده کنید، تا در شما خون صالح پیدا شود، و به انجام اعمال نیکو قادر شوید.

دیدم که این سخن آنقدر قشنگ بود، و این نصیحت آنقدر جالب بود که چهره‌های پژمرده انسانان درخشیدند، و آن مخلوق وحشت زده که از سایه خود هم می‌ترسید و به دور می‌شتابید، بار دیگر لباس‌های انسانیت را به تن کرده و زیبایی‌را که خداوند متعال آفریده بود از زاویه‌ی جدیدی نگاه کردند، آن‌های که هرچیز را دشمن خود می‌دانستند، و در زیبایی هم به طور پنهان دخالت شیطان می‌پنداشتند، و تمام جهان را سرریز از دشمنان خود می‌دانستند، و خویشان را تن تنها دانسته، سخت ترسیده بودند، دیدم که از چهره‌هایشان اطمینان هویدا شد، به جای آنکه هرچیز را زهر تصور می‌کردند، حالا فایده‌های تریاق هم برایشان آشکار شدند، و به جای آن که خود را در توی دشمنان خیال کرده بودند، احساس کردند که خداوند متعال در گامشان مددگارشان را برای شان پیدا کرده است، در هر منزل برای رهنمایی شان علماتی را نصب کرده است. آنوقت بر عجلت بازی خود اظهار ندامت کردند، و بر نادانی‌های خود اظهار تأسف کردند، و شکر خداوند متعال را ادا کردند که دنیا را از دشمنانشان پر نکرده است بلکه از دوستانشان معمور کرده است. و از

احساس شکر و امتنان در برابر مربی و هادی خویش در سجده فرو افتادند. از دلم بار دیگر آهی بلند شد، و گفتم که این صدا برای نسل انسانی هم به طور رحمت ثابت شد.

رحمت برای پیامبران گذشته

موقعی احساس کردم که انسان طبیعتاً نیک است و گوهر ترقی عالی در وجودش پنهان است، و این که راه‌های قرب الهی غیر محدود اند، گفتم که بیا ببینیم که انسان چه چه وجودهای باکمال را پیدا کرده است. و الگوهای عالی نسل انسانی را مورد بررسی قرار دهیم، و نگاه کنیم که وی چه چه کمالات را بدست آورده است، و تا کدام بلندی‌ها پرواز کرده است. من در عالم خیال به طرف هندوها متوجه شدم، و از آنها پرسیدم که شما ادعا می‌کنید که قدیم‌ترین قومها هستید، و مذهب تان از سایر مذاهب دیگر قدیمی‌تر است، آیا در توی مذهب شما هم اشخاص باکمال پیدا شده‌اند؟ از شنیدم آن که در قوم هندو بسیاری مردم باکمال گذشته‌اند، برایم راهبان وید را تعریف کردند، از منوجی اطلاع دادند، از بیاس جی برایم گفتند، احوال کرشن جی را برایم حکایت کردند، از رویدادهای رامچندر جی اطلاع دادند، از شنیدم سخنانشان، و از سعی شان که برای نیک ساختن دنیایشان انجام داده بودند دلم خیلی لذت برد. آنگاه از ایشان سؤال کردم که در کنارتان اهل مذهب بودا زندگی می‌کنند، کمی از بنیان‌گذار آن اطلاع بدهید. آنها گفتند که وی شخص فریب خورده‌ی بود، چندان آدم خدا رسیده نبودند. گفتم که از احوال کدام بزرگ دیگری از اقوام دیگر برایم بگویید، اما آنها گفتند که مذهب ما چون قدیم‌ترین

مذاهب است، لهذا خداوند متعال تمام هدایت را به وسیله بزرگان ما به دنیا بخشیده است. بعد از آن نیازی برای فرستادن الهام دیگری و ارائه دادن راه معرفتی باقی نمی‌ماند. پس از آن به طرف اهل بودا متوجه شدم و از آنها درباره بنیان‌گذار مذهب شان جويا شدم. از احوال بودا که آنها برایم قصه کردند آنقدر جالب و اثرگذار بود که بر احوال وی رقت آوردم، و محبتش خیلی در دلم جا گرفت و من گفتم که در واقعیت بنیانگذار مذهب شما مرد عظیمی بود. خودشان اذیت تحمل کردند و دیگران را راحت دادند و خودشان زحمت کشیدند و دیگران را آرام دادند. هرساعت زندگی خود را برای بهبود نوع انسان مصرف کرد. احوالش مانند کرشن جی و رامچندر جی هست، و با یکدیگر شباهت داشته ستاره های روشن آسمان روحانیت هستند. پس نمی‌دانم به چه دلیل مردم هندو وی را مرد خوب یقین نمی‌کنند، و قدردانی حسنش را نمی‌کنند. آنها در پاسخ به من گفتند که شما اشتباه کرده‌اید. بین بودای ما و بین رامچندر جی و کرشن جی هیچ نوع نسبتی نیست. آنچه شما پیرامون کرشن جی و رامچندر جی می‌شنوید بیش از قصه‌ها هیچ واقعیت ندارد. بزرگان هندوها به واقعیت بنیانگذار مذهب ما چطور می‌تواند برسند. من هر قدر مصر شدم که احوال بزرگان هردو قوم با یکدیگر می‌ماند، و احوال مخالفین شان هم، ولی اهل مذهب بودا نپذیرفتند. پس از آن من به طرف زرتشتیان متوجه شدم و از آنها جويا شدم که آیا در مذهب آنها هم کدام بزرگی بوده است؟ زرتشتی‌ها احوال بزرگ شان زرتشت را حکایت کردند، که از شنیدن آن دلم شاد شد و سینه‌ام از خوشحالی پر

شد، زیرا سیرت و سوانح آن مرد جلیل سبقی درجه عالی بود. تلاش‌ها و مبارزاتی که علیه بدی کرده‌اند، سعی که برای برقراری نیکی انجام داده‌اند، مجاهداتی که برای متوجه ساختن مخلوق به طرف پروردگارشان به آن اندازه عالی بود که در خون منجمد هم حرارت را ایجاد می‌کرد. و دل ساکن را هم در حرکت درمی‌آورد. من احوال شان را معلوم کردم و خیلی زیادی از آن بهره بردم. گفتم که بلا شک که وی الگوی کامل بود، کرشن و رامچندر بودند، و در واقعیت سزاوار آن بودند که از الگوی او استفاده کرد، و نقش پایشان را دنبال کرده شود. اما خیلی تعجب کردم که پیروان شان از این تصور خیلی ناراحت شدند، و گونه‌ی احساس کردند که در برابرش توهین شده باشد. و گفتند که آیا شما نمی‌دانید که هندوها با ارواح بد بستگی دارند. آیا شما نه شنیده‌اید که آنها با دیوتا و اندر مربوط هستند و اگر شما کتاب‌های مرا بخوانید شما درک خواهید کرد که اینها اسامی ارواح بد می‌باشند. پس به چه دلیل شما این مردم را با بزرگان ما مشابهت دادید. تعجب من که از واکنش قوم‌های دیگر از اول به به سطح بالا بود دیگر هم ترقی کرد. من با کمال تعجب و حیرت طرف بقیه اقوام متوجه شدم. یهود را مخاطب کردم و پیرامون سرگذشت بزرگان یهودیان از آنها جويا شدم. آنها دسته درازی در پیش رویم نهادند. آغاز دنیا را از حضرت آدم بیان کردند، و درباره طوفان نوح و فتوحات او برایم ذکر کردند، و بعد ابراهیم و پیروزی‌های او، و حضرت اسحق، یعقوب، یوسف، موسی، هارون، داود، یسعیاہ، عزرا و... ده‌ها اسامی بزرگان و شرح وقایع شان را برایم تذکره کردند. به ویژه حضرت

موسی را به حیث پیامبر خیلی بزرگی توصیف کردند، و گفتند حضرت موسی پیامبری بود که به وسیله شان شریعت به تکمیل رسید، و گفتند که دستورات شرع موسی به اندازه‌ی کامل است که تا روزی زمین و آسمان قائم است هیچکس قدرت آنرا ندارد که یک ذره‌ی اش را هم محو کند. ملاحظه کردم که در توین این مذهب ابراهیم، موسی و داود انسانهای با شخصیت ویژه‌ی بودند، سرگذشت حضرت ابراهیم آنقدر دلپذیر بودند که دل را از احساسات محبت و دوست داری سرشار می‌کرد، مجاهداتی که حضرت موسی برای اصلاح قوم کردند، و رجوع بی‌ریای به طرف خداوند متعال، منظر خیلی جالب بود که هیچ دلم نمی‌خواست از آنجا برخیزم. عشق داود نیز با ولوله‌انگیز کمتر نبود، انگار برق محبت در هر ذره بدن داود سرایت کرده بود، انگار در هر موج صدایش روح موسیقی ارتعاش می‌کرد. نوحه‌های درد انگیزش نه تنها بر اعماق محبت الهی دلالت می‌کرد، بلکه در ابیات عشقیه شان اظهار محبت با معشوقی بود که هنوز به دنیا نیامده بود، ولی اهل بینش منتظرش بودند، با دیده‌های معنوی زیبایی او را می‌دیدند و بر وی عاشق می‌شدند. در سخنان موسی هم چنین برانداز هویدا بود، اما آنجا انگار فیلسوفی حرف می‌زد، و در نغمه‌های داود لحن عشق و درد محبت یافت می‌شد، گویا داود آفتاب و مهتاب را همزمان نگاه می‌کرد، گاهی جلال یکی را و گاهی جلال دیگری را، گاهی بر قوت عاکسه یکی از آنها به به می‌کرد و گاهی بر قوت منعکسه دیگر. روحم از آشنایی با بزرگان یهودی بی‌حد خوشحال شد، و خیال کردم که از اینجا درمان بی‌قراری دست خواهم

یافت. از آنها جويا شدم که نظر شما پیرامون بزرگان هندوها، بودی‌ها، زرتشتی‌ها چیست؟ بی‌نهایت حیران شدم که در پاسخ گفتند که شما از این مردم فریب نخورید، همه‌ی آن‌ها گمراه بودند، الهام هم که فقط در زبان عبرانی امکان دارد. زبان خداوند متعال هم عبرانی است و زبان اهل جنت، و فرشته‌ها هم تنها زبان عبرانی حرف می‌زنند، درحالی‌که این مردم در زبانهای سنسکرت، پراکرت و پهلوی ادعای الهام دارند، و بدیهی است که آنها در اشتباه هستند. بعضی مردم تعرض کردند و گفتند که به نظر شما زبان شیطان هم عبرانی هست، درحالی‌که شیطان می‌تواند دل‌های مردمی که زبان شان سنسکرت، پراکرت و پهلوی بود را اغوا کند پس چطور ممکن نیست که فرشته‌ها نتوانند سخنان نیکو را در دل‌هایشان نیاندازند؟ و درحالی‌که آنها هم مخلوق خداوند متعال بودند، پس خداوند متعال برای آنها چه کرده؟ ولی آنها توجهی به طرف این حرف‌ها نکردند، و گفتند: «تمامی قوم‌ها یکسان نمی‌باشند، ما قوم برگزیده خدا هستیم، دیگران نمی‌توانند با ما برابری کنند» از سخنانشان من دوباره نومید شدم، بار دیگر روشنی را دیدم که محو می‌شود و تاریکی جایگزین نور می‌شود، و با افسردگی به طرف مسیحیان متوجه شدم، و در عالم خیال درباره مسیح از آنها سؤال کردم. سرگذشتی که مسیحیان برایم قصه کردند خیلی دردانگیز بود، و بارها در چشمانم اشک می‌ریختند. گفتم که بی‌تردید این بزرگ هم مانند بزرگان بقیه اقوام جایگاه برتری دارد، اما به جای آنکه از این حرف‌ها خوش می‌شدند ناراحت شدند، و گفتند که لطفاً ذکر بزرگان اقوام دیگر را نکنید، زیرا هیچ بزرگی جز مذهب یهودی

اصلاً پیدا نشده است. و بزرگان یهودی هم هرچند از طرف خداوند متعال بودند اما سراسرشان گنهکاران بودند. از آدم گرفته تا ملاکی بلکه تا یحیی، یکی هم با نفس پاک نبوده،^{۸۱} تقدس و پاکی صرفاً به سهم پسر خدا رسیده است که در پیکر مسیح ظاهر شد. گفتم حال بقیه اقوام چیست؟ گفتند، اگر به مسیح ایمان بیاورند نجات خواهند یافت. گفتم در این صورت کسانی کی بعد از مسیح آمده اند می‌توانند نجات را بدست بیاورند، اما نظرتان در باره مردمی که قبل از مسیح بودند، مانند کرشن، رامچندر، بودا و زرتشت؟ آنان که سرتاسر وجودشان نیکی بود، و تصویر تقوا بودند چیست؟ ایشان با تأسف سرشان را تکان دادند و گفتند که هرکسی باشد نجات فقط همان کس خواهد یافت که بر مرگ بی‌گناه مسیح ایمان داشته باشد. چون قوم مسیح قوم آخر بود، بنا بر این دلم از نومیادی سرریز شد، و گفتم: «خدایا! این چه حرف‌هاست؟ تو هرچا حسن را آفریده‌ای، اما هرچا یک قوم از دیدن حسن قوم دیگر مقصر است. آیا آن حسن نیست که من آنرا حسن می‌پندارم؟ و یا بر دیده‌های مردم بلایی افتاده؟ من محو همین خیال بودم که بار دیگر صدای آهنگین و دلنشین و مشکل‌کشا، و نشان‌گر راه راست بلند شد و اینطور گویا شد: ای مردم فراموشکاران دنیا! هیچ قومی از جهان نیست که پیامبری در آن نیامده باشد.^{۸۲} خداوند متعال رَبُّ الْعَالَمِينَ است، تنها پروردگار قوم خاصی نیست، او ظالم نیست و بدون آن که هوشدار بدهد کسی را سرزنش نمی

^{۸۱} یوحنا باب ۱۰، آیه ۸

^{۸۲} فاطر: ۲۵، الرعد: ۸

کند. پس چطور امکان دارد که عذابش در هر کشور بیاید، ولی پیامبر در هر کشور نیاید؟ خداوند متعال را نباید به زبان خاصی نسبت داد، او خالق تمام زبان‌ها است. الهام او به زبان بندگانش نازل می‌شود، و هر قومی را که مخاطب می‌فرماید در زبان همان قوم سخن می‌گوید، تا مردم بتوانند هدایت‌های نازل کرده‌ی او را درک کنند. سایر پیامبران برگزیده و پاک بودند، و در سرگذشت زندگی شان برای شما الگوی هست، هر کس از یکی از آنان هم انکار کند، رانده‌ی درگاه الهی خواهد گشت، و هر کس که به نقش پای شان راه رفت، برکت خواهد دید و هدایت خواهد یافت. روحم از شنیدن این صدا در برابر خداوند متعال در سجده فرا افتاد، و گفتم: ای مالک دوست داشتنی! اگر این صدا از طرف تو بلند نمی‌شد من هلاک می‌شدم. مرا که تو استعداد درک کردن زیبایی و حسن داده ای. کوری از حسن بی‌اطلاع می‌ماند و احساس کردن آن لذت می‌ماند که من مشاهده کردم، ولی مرا که تو چشم داده‌ای، اگر این صدا را نمی‌شنیدم دیوانه می‌شدم، و دیوانه وار لباس‌های خود را پاره کرده به طرف جنگل می‌دویدم. من هیچ فرق میان کرشن، رامچندر، بودا، زرتشت، موسی، عیسی نمی‌بینم، و برایم این عقده‌ی غیرقابل حل بود که حسن موجود است ولی مردم آنرا نمی‌بینند، پس تو لطف و احسان کردی که این صدا را بلند کردی. دلم همچنان از صاحب آن صدا هم آنقدر سرشار شد که فکر کردم که حالا پیمانانه صبرم سرریز می‌شود، از سینه‌ام بار دیگر آهی بلند شد، و گفتم که این صدا برای بزرگان تمام جهان به طور رحمت ثابت شد، و من آنقدر بی‌تاب شدم که خواستم دامن صاحب آن

صدا را بگیرم، ولی درمیان من و او سیزده قرن حایل بود، یک ماضی غیرقابل تسخیر بود، یک زمان گذشته لاچارکننده‌ی بود، ای عزیزان! من چه بگویم که آنوقت حالتهم چطور بود. حالم مانند آنکس بود که درحال مردن باشد و لیوان آب را به لب‌هایش لمس کنند ولی کسی دیگر مانع شود، و آن شخص خنکی آب را احساس کند اما طراوت آن تا حلقش نرسد. من یک گونه احساس می‌کردم که صاحب آن صدا قطعاً در نزدیکم موجود است، اما باوجود آن درمیان من و او بعد سیزده قرن بود، من دامن او را لمس می‌کردم ولی نمی‌توانستم آنرا در دستم بگیرم. آن زمان دلم می‌خواست که اگر با داود پیامبر دیدار کنم، او را درآغوشم بگیرم و خیلی زیاد بگیرم، او در باره آینده گله کند و من درباره گذشته شکایت کنم. زیرا ایشان شکایت داشتند که چرا سیزده صد سال پیش از آن محبوب به دنیا آمده‌اند؟ و من به این تأسف می‌کردم که چرا من سیزده قرن پس از وی پیدا شدم؟

رحمت‌برای کتاب‌های گذشته

من بعد از توجه به طرف بزرگان دینی به طرف کتاب‌های گذشته نگاه کردم و فکر کردم که اکابر دینی فوت شده‌اند، و حالا که اعمال شان در مقابل مردم نیست، و چون انسان‌ها باهم دیگر حسد هم می‌ورزند، ممکن است مردم به دلیل بغض و حسد، و مردم فرومایه در اثر سخنان ثروتمندان، قدردانی آن بزرگان را نکرده باشند، پس بیایید ما نگاهی بر این کتاب‌ها بیاندازیم که کتاب‌های آسمانی نامیده می‌شوند، و قدر و قیمت آن‌ها را بسنجیم. من بر وید نگاه انداختم و عده‌ای افکار خیلی

عالی را در آن یافتیم، و جواهر معنوی در آن یافتیم و مطمئن شدم که کسانی که این افکار را به میان آورده یعنی بزرگان هندوها از خداوند متعال می‌آموختند و بعد به مردم نشان می‌دادند. برخی از مطالب آن را نتوانستم درک کنم، اما فکر کردم که تحریف دستهای انسان کتابها را در طی اینقدر مدت طولانی از بد بدتر می‌سازد. هرچند، خیالات و افکاری که در آن بیان شده بود به طور کلی خیلی عالی بود. پس از آن، به طرف تعلیمات بودا نگاه کردم، و دیدم که آن نیز از زیبایی پر است. طرفی در ویدها درخشش محبت الهی هویدا بود و طرف دیگر در تعلیم بودا ریشه‌های قشنگ اخلاق عالی و اتکال به خداوند متعال به نظر می‌رسیدند. بی‌تردید خیلی از سخنان در تعلیم شان نیز خلاف عقلم بود، اما اساسا من این امر را درک می‌کردم که آن هم از سرچشمه آسمانی فرآمده، و عقل انسان سرچشمه آن نمی‌باشد. راست است که انسان به مرور زمان به دلیل تحریف حتما سعی کرده تا زیبایی آن را کمتر بسازد. پس از آن من به طرف تعلیمات زرتشت متوجه شدم و نه تنها آموزه های عالی اخلاقی یافتیم بلکه جنبه‌های فکری به گونه‌ی خیلی روشن در آن دیدم. در آموزه‌های بودا روحیه صوفی‌گری کارفرما بود و در توی تعلیمات زرتشت روحیه‌ی مشاهده کردم که چون معلمی که ناتوانی‌های شاگرد را می‌بیند و به طور مفصل توضیح می‌دهد که در نتیجه شاگرد می‌تواند به راحتی و به طور بهتر کارهای خود را انجام بدهد. بالخصوص نسبت به آموزه‌های دیگر من در آن دیدم که به طرف امور معاد بیش‌تر توجه داده شده است، و معمولا این روحیه در آن کارفرما به نظر می‌رسد

که همیشه نباید محو این خیال بود که شما چگونه به دنیا آمدید؟ بلکه در مورد این بیاندیشید که به کجا خواهیم رفت و درآینده با ما چه خواهد شد. من دیدم که آن تعلیمات از افکار جنت و دوزخ و عالم برزخ و حساب و توبه و فلسفه‌ی گناه و غیر آن سرریز بود، و هرچند تجاوز و تحریف انسانی در آن هویدا بود، اما این امر هم بدیهی بود که نزول آن از طرف خداوند متعال می‌باشد. وهمچنان زرتشت هنرمندی عالی نبود که رازهای نهفته‌ی فطرت را ظاهر می‌کردند، بلکه مانند یک نی بودند که کسی دیگری در آن صدای خود را می‌گذارد و هر چه بخواهد از انواع سازهای موسیقی ایجاد کند آنرا انجام می‌دهد. پس از آن من بر توریت و کتاب‌های که در کنار آن قرار دارند نگاه کردم و آن‌ها را از اعتقادهای اظهار جلال الهی و تردید شرک و اثبات توحید سرریز یافتم، و بالخصوص دیدم که در آن به حکومت الهی و رفع مشکلات شان خیلی اهمیت داده شده، و از مطالعه آن روشن می‌شود که خداوند متعال هستی نیست که در معرض انزوا قرار داشته باشد، بلکه آن بادشاهی هست که هر روزه اعمال بنده‌های خود را می‌بیند و شریرها را سرزنش می‌کند و کسی که اعمال نیک را انجام می‌هد را انعام می‌بخشد، و دستوره‌های تازه به تازه نازل می‌فرماید تا تنبیهی برای اشتباهات بندگانش باشد. من در مجموعه این کتاب‌ها این یک امر جدیدی را دیدم که درجایی که کتاب‌های گذشته به تعلیم اهمیت زیاد می‌دادند و معلم را از اهمال می‌کنند اینجا دیدم که به ویژگی شخصیت‌های معلمان مقدم هستند، و آنقدر که بر تعلیم تاکید بود به همان اندازه بر شخصیت معلم هم بود. و بر همین اساس در این

کتاب تنها به ذکر یک و یا دو معلم اکتفا نشده بود بلکه صف بزرگی از معلمان بود که همواره برای درس دادن مفهوم درست به طور معلم موجود بودند. در توی این شریعت هم مانند کتاب‌های زرتشتی به جزئیات تعلیم به ویژگی تاکید شده، هرچند در این کتاب نیز تحریف انسانی هویدا بود، اما من دیدم که درخشش انوار آسمانی آنقدر در آن روشن بود که اگر کسی از آن مقصر بماند فقط کوری خواهد بود. بعد، به طرف انجیل نگاه کردم، اگرچه من نمی‌توانم آنرا کتاب بگویم زیرا اقوال و آموزه‌های حضرت مسیح علیه السلام خیلی کم در آن نقل شده، و بیش‌تر به کارهای که ایشان انجام داده بیان شده است، اما بازهم درخشش معنویت در آن وجود داشت، و اندکی از تعلیمی که به طرف حضرت مسیح منسوب شده است خیلی عالی و دلفریب بود. و در توی این کتاب به عوض جزاء و سزا به محبت و ترحم بیشتر اهمیت داده شده بود، و به جایی تکامل شخصی انسانی، استمداد آسمانی را محور اصلی قرار داده شده بود. هرچند به گونه‌ی اتکال به خدا که در آموزه‌های بودا توضیح داده شده، اما در حین مشکلات به طرف استمداد آسمانی حتما تاکید شده بود. در این کتاب بدیهی بود که گویا یک ملهم من الله بودند ولی حامل آئین جدیدی نبودند، و اگرچه الهامات شان در آن ذکر نشده بودند، اما هر قدر که ذکر الهامات شان در آن بود، خیلی لطیف و ظاهرکننده شوکت الهی بود، و به نظر سریع می‌توان درک کرد که آن کتابی هست الهامی. من یک نفس خوشحالی کشیدم و گفتم، که آنطور که نور مجازی خداوند متعال از هر چیز عالم مادی وی ظاهر است

به همانطور نور حقیقی اش از هر چیزی از عالم معنویش هویداست. به خود گفتم که اگرچه پیامبران فوت شده اند ولی از امکان دور نیست که این کتاب‌ها به دلیل زیبایی دلفریب شان حتما توجه مردم را به خود جلب کنند و این درخت‌های گوناگونی از بوستان روحانی بالضرور دریکجا گردهم جمع شده، و تنش معنوی جهان را محو کند و افسردگی اخلاقی آنرا از بین ببرد، اما خیلی تعجب کردم که باوجود آن که جواهر معنوی پیش روی شان قرار دارد هر کدام از آنها فریاد می‌کشید و می‌گفت که جواهر گرانبها پیش من است و دیگران فقط سنگ‌های بی‌ارزش در دست دارند، من گفتم، خدایا، چه بلای سر این کوران عقل فرا آمده که باوجود آن که چشم دارند اما نمی‌توانند ببینند، و باوجود آنکه می‌شنود اما نمی‌شنوند. آیا داد و عدل از دنیا محو شده است، آیا انسان وانمود روحانیت خود را در روزهای گذشته انجام داده است و الآن کاملا میان تهی گردیدی است؟ آیا این دنیایی که گاهی تخت‌گاه خداوند گفته می‌شد، حالا فقط برای چوگان بازی شیطان مانده است. من محو همین افکار بودم که ناگهان باردیگر همان صدایی که دل‌ها را پاک می‌کند و اذهان را نور می‌بخشد بلند شد و گفت که این شیوه ما نیست روی قبرهای دیگران برای خود محل بسازیم، کسی که حسن را نمی‌بیند آن کور است. بی‌تردید کتاب‌های گذشته از تحریف انسانی دگرگون شده اند، اما بازهم از علم الهی سرچشمه می‌گیرند، و صدایی مان مصدق آنها بوده، و شاهد برآن می‌باشد که آنها در واقعیت از طرف خداوند متعال بودند. خداوند متعال مارا علاوه از اهداف دیگر برای این هدف هم

مبعوث فرموده است تا ما تمام کتاب‌های الهی را تصدیق کنیم، و صداقت آنرا به اثبات برسانیم، تا ایراد ظلم بر خداوند متعال وارد نشود و برای آن که کسانی که زیبایی را نگاه می‌بینند و منکر آن می‌باشند دچار مرض نابینایی روحانی نشوند. انسان نادان چطور می‌تواند از صداقت این کتاب‌ها انکار کند که حامل امور غیبی بوده، خداوند متعال درباره آینده به ویژه پیرامون زمان ما به طور پیشگویی خبر داده بر صداقت آن مهر زده است. هیچ انسانی نیست که برخوردار اخبار غیبی باشد، و این کتاب‌ها از خزانه‌های غیبی سرریز می‌باشند. و بالخصوص این را هم باید نگاه کرد که با وجود آنکه تحریف انسانی در آن‌ها راه داشته است اما باز هم به طور ویژه نشان‌گر آموزه‌های توحید می‌باشند، در حالی که کلام شیطان بادشاهی الهی را استوار نمی‌کند. از شنیدن این صدا، گره‌های دلم گشود، تمام نگرانی‌ام دور شد، و آهی از دلم بلند شد، و گفتم که این صدا برای کتاب‌های گذشته هم رحمتی است.

رحمت برای وجدان انسانی

موقعی من دیدم که در میان تمام اقوام پیامبران فرستاده شده اند، و تمامی قوم‌ها حامل چراغ هدایت می‌باشند، که به وسیله آن اگر بخواهند نور کامل الهی را می‌توانند بدست بیاورند، گفتم با وجود آن بغض و نفوری که در قوم‌ها برای با بزرگان دینی و کتاب‌های مقدس همدیگر دارند، باز هم آن اشتراک و نسبت‌های که در میان مذاهب برای همدیگر یافت می‌شود و به دلیل آن آموزه‌های عالی که در کتاب‌های شان سرریز می‌باشد، یک بنایی صلح و آرامش در جهان استوار شده است. اگرچه از سبب

غیریت و غیرت بزرگان همدیگر را قبول نکنند، اما حد اقل ممکن است این اتحاد دنیا را از نزاعها و دعواها باز داشته باشد. اما خیلی تعجب کردم که مردم همدیگر را ضرب و شتم می دادند و جوراجور ظلم می ورزیدند که چرا شما در بدل عقاید خود عقاید ما را قبول نمی کنید؟ من دیدم که بعضی را ناسزا می گویند بعضی را کوتک می کنند، و عده‌ی را مورد تحریمها قرار می دهند، و بعضی را مورد فشارهای تمدنی و بعضی را مورد فشارهای اقتصادی. صلاحیت موجود می باشد اما شغلی نمی دهند، کالایی بهتر برای فروختن داشته می باشند اما هیچ کس با ایشان خرید و فروخت نمی کند. بی گناهان بی دلیل به دادگاهها می کشانند، برخی از آنها را از کشور خارج می کنند و برخی دیگر را به زور شمشیر می ترسانند و از ایشان تقاضا می کنند تا مذهب خود را ترک کنند. من دیدم که گاهی اوقات عقاید کسی که بر او ظلم می کردند از عقاید کسی که ظلم می کردند صدها درجه بهتر می بود. بعضی اوقات اعمال جابران بی نهایت زشت بوده، و کسی را که مورد جبر و ظلم قرار می دادند خیلی عالی بود، من تعجب می کردم و می گفتم که این چه کار است که دارد اتفاق می افتد. گاهی وقتها اگر کسی از ایشان پرسش می کرد که آخر این چه ظلم است و چرا این مردم بی چاره را آزار می دهید، درپاسخ می گفتند که شما با کار خود کار داشته باشید، ما داریم عدل را قایم می کنیم نه ظلم، و ما همدردان واقعی شان هستیم، اگر ما به طور مادی اندکی زجر کردیم چه فرقی دارد، درحالی که ما داریم روح شان را نجات می دهیم. من دیدم که این ظلم پله پله می افزاید که بعضیها را فقط به این جنایت

آزار می دهند که آنها چرا صدای پروردگار خود را می شنوند، و بعضی را به این دلیل که چرا آنها قایل توحید هستند، و بعضی را به این دلیل که چرا آنها ظلم و عجز را به طرف خداوند متعال نسبت نمی دهند. و همچنان می دیدم که مردم به این دلیل هم داشتند بر عده ای ظلم می کنند که چرا آنها قبول نمی کنند که خداوند متعال هم دروغ می گوید. آه! این چه منظر مهیبی بود که از دیدن آن روحم تکان خورد، و گفتم: «پس از آمدن آن پیامبران چه فایده ای رسید، و این آیین ها چه به درد خواهند خورد، که باوجود آن این ظلم ها و جورها دارد اتفاق می افتد. هنوز من داشتم به همین اوضاع اظهار تعجب می کردم که دیدم که برخی از مردم برای ادای عبادت به طرف محل های عبادت می خواستند بیایند اما عده ای دیگران در راه شان مانع شدند و گفتند: «چه کسی به شما اجازه داده که این محل های مقدس را ناپاک بسازید، و آیا شرم نمی کنید که شما به در عشایی ربانی به جایی نان فطیر از نان خمیر استفاده می کنید، و برای لمس کردن اشیای مقدس دستکش می پوشید، شما می خواهید به محل عبادت ما داخل شوید تا آنرا نجس بسازید» پس دیدم که به دلیل همینطور سخنان بود که مردم از محل های عبادت همدیگر را منع می کردند، و تمامی این قصه بدون آنکه توجه مردم از عبادت برداشته شود، فایده دیگری در پی نداشت.

پس از این دیدم که برخی از مردم از آن هم جلوتر رفته اند، و بزرگترین عمل ثواب را این دانسته اند که هر وقت که فرصت یافتند، محل عبادت دیگران را منهدم بسازند. یهودی ها محل عبادت مسیحیان را و

مسیحیان محل عبادت یهودی‌ها را ویران می‌کردند، همینطور، بودایی‌ها محل عبادت هندوها را و هندوها محل عبادت بودایی‌ها را ویران می‌کردند، و داشتند بر اعمال خود افتخار می‌کردند. هریکی از آن‌ها فکر می‌کرد که مقیاس بخشش خداوند متعال برایش همانقدر وسیع‌تر خواهد بود که به قدری که محل عبادت قوم‌ها و مذاهب را ویران کرده باشد. آه! این چقدر منظر توهین شرم‌آور حرمت احساسات مقدس بود. یک منظر تکان‌دهنده‌ی بود، گفتم؛ همین پیش‌رفتی هست که دنیا از هزارها سال کرده است، که هریک سده‌ی از آن باعث فرستادن پیامبری گردیده است. آیا همین ارتقا است که کارشناسان علوم به ما نشان می‌دهند. من شاید دیگر پایداری پیامبران را قایل نبودم اگر همان صدای مقدسی که در گذشته هم شبیه‌اتم را رفع می‌کرده بود بار دیگر بلند نمی‌شد، و بار دیگر من نمی‌دیدم که آن صدا، سایر صداهای جهان را مغلوب ساخته، و در شیوه‌ی جلال خود نمی‌گفت که: «حق آمد و باطل نابود شد، البته که باطل نابود شدنی بود. در امور دینی هیچ اجباری جایز نیست، زیرا خداوند هدایت را از گمراهی کاملاً مشخص ساخته است. خداوند متعال هر امر ضروری را واضح کرده است، و به قدر ضرورت مانند آب مادی در کشورهای مختلف آب روحانی را نازل می‌فرموده است. اختلافات آن‌ها به این دلالت نمی‌کند که آب پاک نیست، البته تنها بر تفاوت‌های کشورها و بر طبایع و نیازهای مردم از منته‌ی مختلف دلالت می‌کند. که هر موقع و هرچه که نیاز بوده خداوند متعال بر وفق آن نیازها اسباب هدایت را فراهم کرده. پس بر مبنایی این اختلافات بر همدیگر ظلم

نکنید، و حتی اگر کسی بر ناحق هم باشد نباید وی را به اجبار راضی کرد، زیرا خداوند متعال به مطابق کیفیت دل معامله می‌کند، نه به مطابق آنچه آدم به زبان خود حرف می‌زند. سخنان و اعمال ظاهری شما به خداوند متعال نمی‌رسد، بلکه کیفیت دل شما به او می‌رسد که به هیچ وجه به اجبار نمی‌توان امکان ندارد. همدیگر را از محل عبادت‌های شان از عبادت کردن منع نکنید، زیرا این ظلم خیلی بزرگی می‌باشد. کسی که می‌خواهد نام خداوند متعال را بگیری، قطع نظر از آن که به چه طریق نام خداوند را می‌گیرد، او را اجازه بدهید تا از این طریق توجهی مردم به طرف عبادت گزاری متمایل شود، و بی‌دینیت پیش‌رفت نکند. محل‌های عبادت مردم را ویران نکنید هرچند در میان شما خیلی هم اختلاف باشد، چراکه این اساس ظلم و فتنه‌انگیزی قرار می‌یابد، و برقراری صلح و آرامش تا مدت طولانی غیرامکان‌پذیر می‌گردد. اگر کسی ای عمل را انجام بدهد خداوند متعال حکومت او را تباه خواهد کرد، و قوم‌های جدیدی را به میان خواهد آورد که از محل‌های عبادت نگهداری کنند». این صدا تمام نگرانی‌هایم را دور و خاطرهم را جمع کرد، و بار دیگر نفس آزادی گرفتم که از طرفی در آن آرام بخش و از طرف دیگر دردآمیز بود. آرام بخش از این قرار که من نگاه کردم که روز اصلاح جهان فرا رسیده که ظلم را در آن محو کرده خواهد شد، و دردآمیز از این قرار که دلم به طرف صاحب این صدا به شدت زیادی متمایل می‌شد، ولی زمان طولانی همچون سیزده صد قرن عبورناپذیر در میان من و او حایل بود، اما به هر صورت از دلم آهی بلند شد و درحالی که دلم پر از احساسات تشکر و

قدردانی گفتم که این صدا برای وجدان انسانی هم به طور رحمت قرار گرفت.

رحمت برای معذوران

پس از آن بر افراد معذوری از انسانان نگاه کردم و دیدم که تعداد خیلی زیادی از انسانان آن است که با دلایل مختلف بی‌کاره و معذور می‌باشند که عبارت‌اند از کورها، کرها، کنگ‌ها، لنگ‌ها، فلج‌ها و مردم با بدنهای ناتوان هستند، و بیمار هستند، و بزرگسالان و یا کودکان کم‌سن هستند. این‌ها از کار افتاده‌اند و بی‌سروسامان و بی‌یار و غمخوار هستند. من دیدم که این جالب‌ترین مخلوق از مخلوقات خداوند متعال می‌باشد. در میان شان چنین مردم را دیدم که باوجود آنکه فلج هستند، ولی دل‌هایشان از شر سرریز می‌باشند. اگر کسی دست نداشت، سعی می‌کرد تا با پایی خود دزدی کند، و اگر پا نداشت، خود را می‌کشاند و سعی می‌کرد که به جای گناه خود را برساند. اگر چشم نداشت، سعی می‌کرد تا به وسیله گوشش ارتکاب گناه کند، و یا به دستش لمس کرده و عزایم گناه خود را انجام دهد. من دیدم که بر چهره‌های کسانی که بی‌یار و غمخوار بودند، آثار تکبر و غرور هویدا بود، بی‌کسان را دیدم که باوجود وضعیت بی‌کسی شان سعی می‌کردند تا دیگران را بیافتادند. و در میان همین مردم چنین مردم را هم دیدم که دل‌هایشان از نور الهی سرریز بودند، چشم نداشتند اما بصیرت شان از مردم بینا هم تیز تر بود. گوش‌های ظاهری نداشتند اما شنوایی شان بی‌نهایت تیز بود، دست نداشتند اما نیکی را که اختیار می‌کردند آنرا به هیچ وجه ترک نمی‌کردند، پا نداشتند اما بر راه

های نیکی به گونه‌ی اسب تیز رفتار راه می‌رفتند. اما باوجود آنکه عزم های صمیم داشتند، و تا حد توان خود سعی هم می‌کردند، ولی بازهم از انجام اعمالی که مردم تندرست و توانا انجام می‌دهند، ازینرو مردم درنگاه ظاهرینان بی‌کاره و از کار افتاده به نظر می‌رسیدند. من دیدم که ایشان آنقدر از نبود دستانشان احساس زیان نمی‌کردند به قدری که به دلیل نبود دستان از انجام اعمالی که در آن چشم به کار می‌رود عاجز بودند. هر نقصی که درایشان بود خصوصا برای آن احساس رنج نمی‌کردند، البته در نتیجه آن نقص از انواع اعمال نیکوی که ایشان از انجام آن عاجز بودند خیلی رنج می‌کشیدند. من این نوعی از مردم که باوجود از هزارها نوع زیستی‌ها برخوردار بودند بازهم ایشان را زیبا و قشنگ دیدم، و باوجود آنکه هزارها عیب داشتند، اما بازهم ایشان را کامل دیدم. چنانچه من از وجد و سرور فریاد کشیدم باوجود دگرگونی مذاهب بی‌تردید در این هیچکس مخالفت نخواهد داشت که این یک از مخلوق شفقت انگیز خداوند متعال است. هزاران هنر بر عیب شان قربان باد، و این مردم به اثبات می‌رسانند که اگر خداوند متعال فضل کند بر توده‌ی کثافت هم گیاه‌های نظیف رشد و نمو می‌کند، اما تعجبم از حد مرز عبور کرد هنگامی دیدم که گروهی بر آن هم آماده هست تا با من اختلاف داشته باشد، و بعضی از آنها گفتند که چنین مردم ناپاک را شما پاک قرار می‌دهید، درحالی که درباره اینها دستور است که باید از آنها خودرا دور نگهداریم، و با آنها نباید یکجا غذا بخوریم و نه باید بدن آنها را لمس کنیم. گروهی دیگر گفت: «اینها دارند از پاداش اعمال زندگی گذشته خود

رنج می‌برند، پس به چه دلیل اینها می‌توانند از محبوبان خداوند باشند» و حتی آنها از گناه‌های که ایشان در زندگی گذشته مرتکب شده بودند ذکر کردند، و گفتند که اینها در زندگی گذشته خود چنین و چنان معصیت را مرتکب شده بودند که حالا در نتیجه آن چشم‌شان از بین رفته، و چنین معصیب کرده بودند که الآن گوش‌شان از بین رفته و... بعضی‌ها لب‌خند زدند و گفتند که باشد اینها که حرف‌های ابلهانه‌ی هست، بلکه واقعیت این است که دیوها بر سرشان سوار اند. خداوندان ما این دیوها را از بدن‌شان بیرون می‌کردند و بعد، شاگردهای او این کار را انجام می‌دادند، اما الآن چنین مردم در میان ما موجود نیستند تا دیوهایشان را از بدن آنها بیرون کنند. گفتم: «یا الهی! چه بلایی بر سر جهان افتاده، این کوران دلها بر کوران چشمان، و گنگ‌های گوش‌ها بر گنگ‌های دلها دارند می‌خندند. این مردم زشت روی‌ها و کریه‌المنظر، از زیبایی این فلج‌ها چه خبر دارند که دل‌هایشان از نور تو منور گردیده‌اند، و سینه‌هایشان رشک گل‌های صدها مرغزار می‌باشد». آه! چگونه من یقین کنم که تو هم مانند تاجران هوشمند می‌بینی که در کیف کسی چه چیزی هست ولی نمی‌توانی ببینی که در دلش چیست. ولی بار دیگر هم مسیر خیالات دلم را همان صدایی عقده‌کشا بازداشت، که با تازگی مجدد بلند شد. با چنین نازی که شاید معشوقی هم از آن بهره‌مند نخواهد بود، و با تجلیتی که شاید بادشاهی در خواب هم از آن سهم نداشته باشد، و آن صدا گفت که: «ای کسانی که کار می‌کنید، و ای کسانی که در راه خداوند متعال جان‌های خود را فدا می‌کنید! چنین فکر نکنید که تنها شما کسانی خواهید بود که پیش

خداوند متعال قبول می‌شوید! و وارث نعمت‌های او قرار خواهید یافت. به یاد داشته باشید که بعضی از برادران شما هم هستند که ظاهراً از آن میدان‌های اعمال را رد نمی‌کنند که شما آنرا مرور می‌کنید. از منزل‌های دشواری که شما می‌گذرید آنها نمی‌گذرند، ولی باز هم آنها با شما هستند، آنها شریک شما هستند، از ثوابهای شما سهم دارند.^{۸۳} و همانطور از نزدیکان خداوند متعال هستند که شما هستید. من دیدم که در میدان نیکوکاران طوفان بزرگی را بپا کرد، و همه‌ی آنها فریاد کشیدند که چرا، به چه دلیل؟ آن صدای مقدس پاسخ داد و گفت: «به این دلیل که دست و پای شان از آن سبب معذوری که خداوند متعال آفریده اجازه نمی‌داد که با شما شریک شوند، ولی دل‌هایشان با شما هستند. موقعی شما از لذت‌های اعمال خوشحال می‌شوید، ایشان از اندوه و احساس محرومیت جامه‌های تلخ را می‌نوشند. بی‌تردید جامه‌ها تفاوت دارند، بی‌تردید شراب متفاوت است اما در کیفیت هیچ فرقی نیست، و نتیجه آن یکی است. منازلی را که با پاهای تان عبور می‌کنید، ایشان با پرهای دل پرواز کرده آنها را عبور می‌کنند. ایشان را ناپاک نگوئید، کسانی که از میانشان نیکو هستند از شما کمتر در طهارت نیستند». از شنیدن آن روحم به وجد درآمد، دلم از لذت تکان خورد، و گفتم: «صدقت یا رسول الله» این است انصاف، عدالت عبارت از این است. بار دیگر آهی از دلم بلند شد، که قدرتمندان همگی هستند اما این صدا برای معذوران هم به طور رحمت می‌باشد.

^{۸۳} بخاری کتاب المغازی باب نزول النبی الحجر

رحمت برای نسل‌های آینده

من تا به چه جای‌ها شما را با خود ببرم، در آن عالم خیال من ده‌ها مقامات را تماشا کردم، اما اگر من چگونگی آنها را بیان کنم، این موضوع خیلی طولانی خواهد گردید، با نظر داشتن این می‌خواهم تنها یک منظر دیگر را بیان کنم و این موضوع را به پایان برسانم. در دلم این فکر خطور کرد که این صدای غیبی برای ماضی هم به طور رحمت بود و برای زمان حال هم، مگر ببینم در رابطه با آینده چطور است. من گفتم که نسل‌های آینده را مردم از جانهای خود کمتر دوست ندارند. مادر و پدر برای از بین رفتن آماده می‌شوند به شرط آنکه فرزندان شان از خطر محفوظ بماند. بلکه اگر کسی از ایشان بپرسد، ایشان برای نفع فرزندان خود، هر روزه خویشتن را در معرض خطر وارد می‌کنند. پس ماضی و زمان حال چطور اطمینان بخش خواهد بود در حالی که آینده تاریک معلوم می‌شود، در حالی که نسل‌های آینده در مسیر فوقیت و پیروزی بازداشته شده باشند. گفتم که غیرقابل باور است، این ضد فطرت انسانی است که کسی بر نابودی نسل‌های آینده خود راضی شود، بنا بر آن می‌بایستی تمامی مذاهب براین یکجا شوند و از آن وجود مقدس اختلاف نخواهند کرد، که در امور دیگر با آنها اختلاف می‌کرده، و عقاید درست تر و اعمال درست‌تری را در اختیارشان می‌گذاشته. آنوقت من در عالم خیال از بزرگان هندوها پرسیدم، که درباره نسل‌های آینده با شما چه چه وعده‌ها شده است؟ در پاسخ گفتند که: «وید کتاب اولی و آخری است،

پس از آن هیچ کتاب دیگری نیست» گفتیم: «من درباره کتاب از شما نپرسیدم، سؤال این بود که آنچه گذشتگان دیدند، آیا برای نسل‌های آینده هم امکان دیدن آن هست؟ هرچند ویدها دوباره نازل نشوند، اما عجایبی‌ها به گذشتگان نشان دادند، آیا همانطور عجایب بار دیگر هم می‌توان مردم جهان تماشا کنند، و ایمان خویش را تازه کنند؟» گفتند: «متأسفانه امکان پذیر نخواهد بود، چطور امکان دردکه زمان چون زمان ویدها مردم جهان امروز ببینند» همان سؤال در با بودایی‌ها در میان گذاشتم، ولی آنها هم آرزویی ندادند. زرتشتیان هم همینطور آن زمان گذشته‌ی خوبی را برای نسل‌های آینده خویش وعده نداده‌اند. یهودیان گفتند: «تا زمان زکریا پیامبر کلام الهی بر مردم نازل می‌شده، و معجزاتش ایمانهای مردم را تازگی می‌بخشیده، اما الآن چنین اتفاق امکان پذیر نیست». مسیحیان گفتند: «تا زمان شاگردان مسیح روح القدس نازل می‌شد، اما الآن این کار را ترک کرده‌است». حال نسل‌های آینده چطور؟ آیا ایشان محروم خواهند بود؟ آیا برای تجدید ایمانهای شان هیچ ابزاری نیست؟ ایشان پاسخ دادند که: «متأسفانه، الآن اینطوری هیچ چیز امکان پذیر نیست» من تعجب می‌کردم که چطور مردم بر محرومیت نسل‌های آینده خویش قناعت می‌کنند، و چرا در حضور الهی فریاد نمی‌کشند، که اگر محبت اولاد عطا فرموده‌ای، پس درباره ابزار پیش‌رفت ایشان هم وعده بفرما! اما من دیدم که هیچ حسی در آنها وجود نداشت، ایشان بر این راضی بودند انکار نَعُوذُ بِاللَّهِ كَلَامِ الهی لعنتی باشد،

که ایشان می‌گویند: «شکر است که فرزندان ما از آن نجات یافتند» دلم خیلی برایشان تنگ شد و برای شان افسرده شده، از راهشان دور شدم، و گفتم: آن نور چه فایده دارد که روشنی آن بسته شود، و آن خدا چه خدای باشد که جلوه‌گریش در زمان ماضی تمام شود، من محو همین افکار بودم که یک بار دیگر همان صدایی خوش و دلفریب بلند شد، و بار دیگر آنرا شنیدم که به شیوه‌ی دلربایی می‌گفت که: «نعمتی‌را که ما برخوردار هستیم تا خویشتن محدود نساختیم، بلکه تا همیشه در میان نوع انسان آنرا توضیح کردیم. نعمت‌های خداوند متعال فقط مربوط به زمان گذشته نمی‌باشد، بلکه وی همانطور پرودگار آینده هم است که پرودگار ماضی بوده است. هر کسی که به راستی با وی رابطه ایجاد کند، کلامش به وی نازل خواهد شد، و نشانه‌هایش برای وی ظاهر خواهد شد. محبت او محدود نیست که فقط در میان مردم گذشته تقسیم کرده بود، او یک خزانه‌ی است غیرمحدود، که مردم هر زمان از وی به قدر مراتب سهم برداری خواهند کرد. هر کس که از دل گفته که خداوند پرودگار من است، و بر این ربط مانند عاشق صادق قایم و دایم بماند، فرشته‌های خداوند متعال بر وی نازل خواهند شد، و پیام‌های پرودگارش به خواهند داد، و سخنان پرمحبت وی را در گوشش خواهند انداخت، و دروقتهای غصه‌ها و اندوه‌ها شانه به شانه کنارشان خواهند ایستاد، و ایشان را بشارت خواهند داد که خداوند دوست شما هست و ممدگار شما

هست، پس هیچ غصه نخور و هیچ فکر نکن!^{۸۴} و درب الهام الهی برای همیشه برایشان باز خواهد بود، و عشق شان را ردّ نخواهد کرد، بلکه پذیرفته خواهد شد. و تمامی آن مدارجی که گذشگان از آنها سهم داشتند اینها نیز برخوردار آن خواهند بود. از شنیدن این بشارت بی ساخته گفتم: «اللَّهُ أَكْبَرُ، این صدای هست که برای نسل‌های آینده هم به طور رحمت واقع شد. اگر برای نسل‌های آینده درب نعمت‌های آسمانی بسته بود، در این صورت عاشقان می‌مردند درحالی که زنده بودند. کسانی که در دل هایشان انگاره‌ی عشق الهی می‌تپد، جنت را هم فقط برای همین دوست دارند که نزدیکی معشوق ازلی در آن به سهم شان خواهد رسید، و گرنه انار و انگور برایشان هیچ جازیتی ندارد. اگر ایشان را از قرب خود محروم می‌کرد، طوری که مردم دیگر می‌گویند در این صورت برایشان پیدا شدن و یا پیدا نشدن یکسان بود. پس مبارک آنکه نسل‌های آینده را هم از آرزو محروم نکرد، و عاشقان را خبر خوش وصال معشوق شان داده را به این واداشته که برای همیشه ایشان برایش دعا کنند. اما حالا که از دلم خیلی آه دردآمیزی بلند شد، گفتم که برای عبور از این سیزده قرن، سیزده قرن غیر قابل عبور، که مهرهای ماضی آنرا مطلقا غیر قابل عبور ساخته، هیچ راهی نیست؟ آیا درمیان من و محبوب من چنین سد سکندری حایل شده است که قطعا نمی‌توان آنرا شکست؟ آیا این یاس راهم درخشش آرزو نمی‌توان پاره کرد.

^{۸۴} حَمَّ السَّجْدَةِ: ۳۱

من در انتهای کرب بودم که صدای دیگری شنیدم، به گونه‌ی نزدیک بود که هیچکس نمی‌تواند نزدیکی آنرا اندازه کند، زیرا آن صدا از رگ گردنم هم به من نزدیک‌تر بود، گفت: «تأسف نکن، به طرف من نگاه کن، آنچه برای تو ماضی است، برای من حال می‌باشد، بدون شک، انسان ضعیف زمان ماضی را غیرقابل وصول می‌داند، و از همیشه می‌دانسته است، اما برای من ماضی و آینده هر دو ی آنها یکسان است. هستی را که تو می‌خواهی ببینی من ماضی آنرا در آینده تبدیل کرده‌ام، مستقیم به طرف من بیا! تو می‌توانی او را در قرب من، در مقامات عالی جنت من، در کنار کوثر من همانطور خواهی دید که دارد نعمتهایم را توضیح می‌کند، طوری که در توی سیزده قرن ماضی مردم جهان وی را در حال تقسیم کردن هرنوعی از نعمتها دیدند. چرا او برای همه رحمت نباشد چون من او را برای تقسیم نعمتهای خود آفریده‌ام. به همین دلیل وی ابوالقاسم نامیده شده بود، و برای همین بود که او منع کرده بود که هیچکس اجازه ندارد کنیت او را اختیار کند.^{۸۵}

من گفتم: «ای که در دلم حرف می‌زنی! من قربان حسن ازلیت برم! بی تردید محمدم رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ بود، و تو رَبُّ الْعَالَمِیْنَ هستی. قربان رحمت برم، که یک لحظه‌ی ماضی را هم کسی نمی‌تواند برگرداند، اما تو کسی هستی که سیزده صد قرن ماضی را در آینده درآوردی. و آنچه را که ما فکر می‌کردیم که در گذشته جا گذاشتیم، تو وعده دادی که در آینده هم با

^{۸۵} بخاری کتاب المناقب باب کُنْیَةِ النَّبِیِّ ﷺ

او دیدار خواهید کرد. ای معشوق محمدم بیا! در دل من هم لانه بساز!
حسن تو از همه بلند است، و شان تو از همه متغیر است. از گفتن این از
یک چشمم اشک ریخت، و تازه به رخسارم می چکید که یکی از همسرانم
داخل اتاقم شد، من بلا فاصله از ترس فاش شدن راز عشقم آنرا پاک
کردم و گرنه نمی دانم چندتا از دیگران هم دنبالش می آمدند.

«روزنامه الفضل ۲۶ نوامبر ۱۹۳۳م»

صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِمْ
وَسَلَّمَ

اسوه کامل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

صَلَّى
عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ

اسوه کامل

«۲۶ نوامبر ۱۹۳۳م به مناسبت جلسه سیره النبی ص، در قادیان»

بعد از قرائت تشهد و تعوذ و سوره فاتحه فرمودند:

یکشکایت

قبل از آنکه به موضوع اصلی بپردازم، می‌خواهم ابتدا درباره یک اطلاعیه ای که آقایانی هندو زیر آن را امضا کرده اند و هم اکنون به دستم رسید، خیلی کوتاه حرف بزنم، آن‌ها شکایت می‌کنند که امروز گروهی از مردم به طور غیرعادی در کوچه‌هایشان راه‌پیمایی کردند. بعضی از دانشجویانی که در آن راه‌پیمایی بودند، برخورد بدی داشتند. پیش از آن که خودم بررسی کنم، اگر آن‌ها بگویند چه ناهنجاریی از آن‌ها سرزده، من به هر روش ناسزاوار آنها رسیدگی خواهم کرد، اما به طور کلی پیش از بررسی یک نصیحت دارم. اگر کسی کار ناشایستی انجام داده، که خیلی بد است. ما این روز را برای این مقرر کرده ایم که تا اساس صلح و آرامش بین اقوام

مختلف قرار گیرد. پس آن روزی را که ما می‌خواهیم مبنای آرامش میان قوم‌ها باشد، و سعی می‌کنیم آرام آرام آن را طوری دگرگون کنیم که همه‌ی بزرگان ادیان به نام نیک یاد شوند. تاکینه‌ای که در میان پیروان مذاهب گوناگون وجود دارد از بین برود، و محبت با همه افزایش یابد. پس خیلی ناشایسته است که کسی مورد آزار و اذیت قرار گیرد- به ویژه در این روز- با توجه به تعالیم اسلام، این عمل خیلی نکوهیده است. به مسلمانان دستور داده شده که از کاری که باعث اذیت دیگران می‌شود اجتناب کنند. پس بالخصوص در چنین روزی باید در نظر داشته باشیم که کاری نکنیم که باعث دل‌آزرده‌گی کسی شود.

ضرر مرزبندی‌های غیر واقعی

در مورد این شکایت‌شان که در کوچه‌هایشان راه‌پیمایی شده، و این کاری است غیر عادی، اظهار نظر می‌کنم. نظر من این است که تمامی اقوام ما باید این تنگ‌چشمی را از میان بردارند. فکر می‌کنم تا وقتی که تبعیض‌هایی چون بازار هندوها و بازار مسلمانان و محل هندوها و محل مسلمانان متداول باشد، هرگز در دل‌های ما تلاش پر محبت نزدیک شدن با یک‌دیگر ایجاد نمی‌شود. به سبب این مرزبندی‌های غیر واقعی، گره در ابروهای خود انداخته باشیم که اجازه نخواهد داد تا ما با هم‌دیگر ببینیم. آن‌چه دل‌ها را برنجانند، چه در محل سکونت هندوها انجام شود چه در محل سکونت مسلمانان به هر حال شرم‌آور است. اگر هندوها در محل سکونت خود به مسلمانان و یا مسلمانان در محل سکونت خود

هندوها را ناسزا بگویند، درست است که ناسزا گویی یک‌دیگر را نشیندند و به این صورت آشفتگی و فساد نخواهد شد، اما در واقع فساد، فساد قلب می‌باشد. اگر در محل زندگی خود نتنها پشت درهای بسته، بلکه در داخل خانه‌های خود در گوش‌های یک‌دیگر و حتی در قلب‌های خود هم‌دیگر را دشنام دهیم، بازهم همانقدر فعل، زشت خواهد بود. زیرا کسی که در قلب خود دشنام می‌دهد، حد اقل قلبش فاسد می‌شود، و محبت در آن قلب نمی‌تواند جایی داشته باشد. پس با توجه به درستی قلب‌ها، برای دشنام دادن و ناسزا گویی یک‌دیگر، اصلاً مرز ظاهر و باطن و مرز محله خود و بیگانگان ندارد. اگر بدون دل آزدگی، گروهی از مردم، به شکل راه‌پیمایی از کوچه‌ی ما بگذرند، چه فساد و چه ایرادی در آن است؟ و یا اگر جمعی از ما - بدون آزار دادن به کسی - از کوچه‌ی هندوها بگذرد چه عیبی دارد.

عامل اصلی فساد در هند

این نظر شخصی من بود، تا زمانی که کسی ایرادی بگیرد و در همگی این وسعت نظر ایجاد نشود، باید آن محله را ترک کرد. اما به نظر من برای برقراری صلح و آرامش، ما باید این تنگ نظری را از بین ببریم، و در آنچه که مذاهب ما مرزبندی نکرده اند، مرزبندی‌های جدیدی ایجاد نکنیم، به عنوان مثال هیچ مذهبی مرزهای محله هندوان و محله مسلمانان را تعیین نکرده است. تمامی کارزارها در هندوستان بخاطر

همین گرایش‌ها تنگ نظری ایجاد شده است. من همواره با آن مخالفت کرده‌ام.

وسعت قلبی احمدی‌ها

از کنار مسجد کوچک ما عروسی‌های هندوان، مسلمانان و سیک‌ها با ساز و آواز ردّ می‌شوند، حتی هنگامی که نماز به امامت در حال برگزاری است از آن جا می‌گذرند. اما من هیچ‌وقت مانع آن‌ها نشدم. برخی از مردم خواستند آن‌ها را منع کنند، اما من اجازه ندادم. اگر کسی به وسیله‌ی ساز و آواز توجه ما را به طرف خود جلب می‌کند، ما اصلاً از دین خود غافل خواهیم شد. ما باید به گونه‌ای در دین خود غرق شده باشیم که هیچ چیزی نتواند ما را به طرف خود جلب کند. من هیچ‌وقت آن را احساس نکرده‌ام، و اگر کسی هم احساس کرده باشد او را منع کرده‌ام. گفته‌ام که این کوچه برای رد شدن مردم است. هنوز هم عروسی‌های هندوان، سیک‌ها و مسلمانان؛ چه محلی و چه غیر محلی، از آن کوچه رد می‌شوند، و به نظر من این راه سلامتی است. حرف‌های ناشایست چه در محله‌ی هندوان باشد چه در محله‌ی ما به هر حال ناشایست است. اگر کسی به هدف فساد در محله‌ی دیگری برود و فعل بدی انجام دهد، بدتر است، ولی عمل زشت را نباید در محله‌ی خود هم انجام دهد.

نصیحتی برای جماعت

بنابراین، بدون بررسی می‌گویم که اگر کسی چنین حرکتی کرده‌است، باید توبه کند، و اگر کار نا پسندی انجام نداده، لازم است که در آینده بیش

تر مواظب باشد. اگر قومی دوست ندارند کسی از کوچه ی آن ها بگذرد، نباید از آن کوچه گذشت، ولی الزاماً باید بگویم که این شیوه ی صلح نیست، و در هر مکان و در هر قوم از آن فساد به پا می شود. بر اساس چنین درگیری هایی، میان هندوها و مسلمانان - و در شهر مدراس - بین هندوها و مسیحیان فساد ی بوجود می آید. این تصور غلطی است که اگر کسی از مسجد و یا محله ی ما رد شود برای ما توهین قلمداد می شود، قطعاً غلط است. اگر او برادر ما باشد، پس این چه توهینی است؟ اما تا موقعی که قلبها عوض نشوند. و کسی مورد آزار قرار گیرد، بد نیست ما از آن اجتناب کنیم.

وسعت موضوع و کمی وقت

اکنون، می خواهم در باره هدفی که این جلسه برای آن برگزار شده است، سخنی بگویم. در این جلسه - با توجه به ضیق وقت - اصلاً نمی توان رویدادهای مفصلی از زندگی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را بیان کرد. از طرفی چون فصل سرماست، وقفه ی اذان عصر تا مغرب فقط یک ساعت و نیم می باشد. که مقداری از آن وقت کم، در آمدن به اینجا، کمی در قرائت قرآن کریم و خواندن ابیات و کمی هم در برخاستن و سرآغاز صرف می شود، با این حال فقط پانزده یا بیست دقیقه باقی می ماند. چه کسی هست که در چنین وقت کوتاهی بتواند در این دریای بی کران شنا کرده، و از آن عبور کند. تنها چیزی را که می توان بیان کرد، برخی از

اعمال رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌باشد. تا باعث ازدیاد علم و محبت پیرو و کاهش تنفر دیگران شود.

هدف اصلی مذاهب

امروز درباره این موضوع، بعضی از مطالبی را بیان خواهم کرد. وصال الهی هدف اصلی تمام ادیان و مذاهب جهان است. همه ی هندوها، مسلمانان، سیک‌ها، مسیحیان، زرتشتیان، یهودیان، مجوسیان هدف اصلی و یگانه‌ی مذهب خود را وصال الهی قرار می‌دهند. ولی، یقین تک تک آنها این است که وصل الهی پس از مرگ خواهد بود. به طور مثال، به اعتقاد سناتنی‌ها انسان‌های کامل، پس از مرگ به وجود خداوند خواهند پیوست، از نگاه آریا سماج، آن‌ها برای مدت درازی به نزدیکی خداوند می‌روند، آیین بودایی هم با آن‌ها هم عقیده است. از میان یهودیان، بعضی‌ها اصلاً روز قیامت را باور ندارند، و کسانی که از میان‌شان باور دارند آنها هم با ادیان ذکر شده هم عقیده هستند. همچنین تصور همه ی زرتشتیان و مسلمانان، این است. همه‌ی آن‌ها زمان این وصل را بعد از مرگ قرار می‌دهند. ولی ما می‌بینیم که انسان در هنگام سفر هم یک سری کالا را با خود می‌برد. بنابراین، در زندگی دنیوی، که شبیه سفر هم می‌باشد باید بعضی از اسباب وصل الهی وجود داشته باشد. همه ی مذاهب بر این اتفاق نظر دارند که انسان تا زمان نزدیکی واقعی با خداوند، باید از صفات الهی برخوردار شود، و این هم نوعی از قرب الهی می‌باشد. به عنوان مثال، روزه چیست؟ روزه عبارت از این است که انسان

مانند خداوند متعال برای مدّتی از غذا دست بردارد. بعد، نماز است، و معنایش این است که همان طور که خداوند هیچ شریک، همتا و خویشاوندی ندارد، انسان نیز برای مدّتی از دوستان و خویشاوندانش جدا شود، بدینسان درون هر مذهب یک سری عباداتی وجود دارد. و تمامی مذاهب بر این متفق اند که هدف اصلی از زندگی انسان‌ها قرب الهی می‌باشد. الگوی آن در دنیا این است که انسان صفات الهی را در قلب خود ایجاد کند. انسان کامل کسی است که تا آنجا که ممکن است از صفات الهی را برخوردار باشد.

کامل‌ترین مظهر صفات الهی

برای موضوع امروز، عملی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را انتخاب می‌کنم. عرض کنم که نظیر آن مقداری که ایشان از صفات الهی در وجود خود جذب کردند را در جای دیگری نمی‌توان یافت. بدین جهت من در ابتدا سوره ی فاتحه را قرائت کردم.

صفت ربوبیت

در این سوره چهار صفت از صفات خدوند متعال بیان شده است. اولین صفت عبارت است از رَبُّ الْعَالَمِينَ. به هر طرف که نگاه کنیم ربوبیت خداوند متعال را می‌بینیم. زمین و آسمان، آفتاب و مهتاب، اهل شرق و اهل غرب، سفید و سیاه، آسیای و اروپایی همگی مدیون ربوبیت او بوده،

و همچنان او برای هر کوچک و بزرگی، ثروتمند و ورشکسته ای ربوبیت می‌کند.

صفت رحمانیت

دومین صفت، صفت رَحْمَن است، یعنی به اندازه قوایی که در انسان است، وسایل استعمال خارجی آن‌ها را هم مهیا می‌فرماید. این خاصیت در دولت‌ها نیست، به طور مثال، وظیفه ی دانشگاه آموزش علوم است. اما بعد از تحصیلات، ضامن تامین کار نیست. و می‌گوید که ما شما را تعلیم دادیم، حالا بروید شغلی برای خود پیدا کنید. دانشگاه فقط علم را به دانشجو می‌دهد، اما وسایل کاربرد آن‌را مهیا نمی‌کند. ولی خداوند متعال رحمن است، یعنی وسایل استعمال قوا را هم در اختیار ما می‌گذارد.

شرح لطیف و مفرحانیت

خداوند در برابر هر چیزی که آفریده است، -برای کاربرد- آن وسیله ای نیز پدید آورده است، مثلاً چشم، که برای دیدن به روشنایی نیاز داشت خورشید را آفرید، همچنین چشم نیازمند دیدن مناظر شایسته ای بود تا در آن طراوت ایجاد شود، پس مناظر زیبا، سبزه زارها، آدم‌های زیبارو، چرندگان، پرندگان، درختان، گل، چمن و غیره را آفرید. خداوند گوش‌ها را به ما بخشید اما نگفت خودتان صداها را پیدا کنید، بلکه صداها را نیز همراه آن آفرید. اگر توجه کنید در شنیدن صداها هم بی‌نهایت تفاوت وجود دارد، اگر صداها ی همه مردم یکسان بود نمی‌توانستیم صداها ی مختلف مردم را از هم جدا کنیم، اما آنقدر فرق دقیق است که انسان

حیران می ماند. چه ماشین رد شود چه اسب، اما گوش صدای هردوی آن‌ها را تشخیص می دهد. صدای شخصی از شخص دیگر به گونه ای متمایز است. تمایزات آنقدر هستند که اگر فقط آنها را نگاه کنیم، می بینیم که گوش صدها هزار کاربرد دارد. باز ما نگاه می کنیم که حس لامسه را به ما داده است، ولی نگفته که برای استفاده از آن وسایل را خودتان درست کنید، بلکه برای لمس کردن اشیاء راهم آفریده است، یک چیز نرم است و دیگر زبر، بعضی صاف و دیگری خشن، و هریک از آن‌ها به چندین نوع می باشد. نرمی نیز هزار شکل دارد، وقتی ابریشم و زرین بافت را لمس کنیم، هرچند هردوی آن‌ها نرم است، اما حس لامسه ی ما تمایزی را بین آن‌ها قائل است، بنا براین در نرمی هم هزارها تمایز وجود دارد. پس قوایی که صفت رحمانیت خداوند متعال به انسان بخشیده، در عین حال وسایل کاربرد آن‌ها را نیز برایش آفریده است. ولی دولت‌های دنیایی چنین کاری انجام نمی دهند.

یک مثال جالب

مثلا شخصی به شکار رفت، خرگوشی را شکار کردو به طرف منزل برگشت، به خانه که نزدیک شد یادش آمد که خانواده اش بزرگ است، فرزندان، برادر و خواهر دارد، اگر این خرگوش را به خانه ببرد همه ی آن‌ها بر سر آن خواهند جنگید، بهتر است قبل از رسیدن به خانه آن را به کس دیگری بدهد. مرد فقیری از کنارش رد می شد به خودش گفت خرگوش را به این فقیر می دهم، و از او پرسید که بابا! گوشت خرگوش دوست داری؟ اما، قبل از آن که مرد فقیر پاسخ بدهد، فکر کرد که بچه

ها بعد از آماده شدن غذا برای گوشت خرگوش نزاع خواهند کرد، ولی اگر خرگوش را در بیرون به کسی دادم، همین که به خانه برسم همگی خواهند پرسید که چه چیزی را برای ما آورده‌ای؟ پس من در پاسخ آن‌ها چه بگویم! بهتر است آن‌را به خانه ببرم. مرد فقیر در پاسخ گفت، آری، اگر کسی به من بدهد می‌خورم. مرد به فقیر گفت؛ خیلی خوب، پس شکار کن و بخور! حال دولت‌های دنیاوی نیز این چنین است، اول آرزوها را ایجاد می‌کنند و بعد می‌گویند که باید خودتان شکار کنید و بخورید! از این قرار نوجوانان تحصیل کرده- که درباره‌شان کسی گفته است که: ”ایم اے بنا کے کیوں میری مٹی خراب کی“^{۸۶} می‌گویند: پس اول باید شما را بکشیم! پس همین مردم تحصیل یافته‌ی که دولت آن‌ها را درس داد و شغلی برایشان مهیا نکرد، در آینده دست به کشتن ارکان دولت می‌زنند.

وصف رَبِّ الْعَالَمِينَ وَرَسُولِ الْكَرِيمِ ﷺ

من گفتم اولین وصفی که در این سوره بیان شده رَبُّ الْعَالَمِينَ بودنش می‌باشد. هر بنده‌ای که رَبُّ الْعَالَمِينَ شود، نتیجه خواهیم گرفت که او کامل شده است. درباره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌گوییم؛ آیا به هر چیزی که در این جهان است توجه داشتند؟ آیا برای بهبود آن اقدامی کردند؟ اگر توجه داشته، پس ما تسلیم می‌شویم که یک انسان کامل بودند. اما اگر بخوبی به چیزی توجهی نداشت، و برای بهبودی آن

^{۸۶} چرا به کارشناسی ارشد رسانده، خاک به سرم کردی. (مترجم)

اقدامی نکرد و همان طور باقی ماند، در این صورت نمی‌توان به او ربّ العلمین گفت. برای درک بهتر این موضوع، مثالی می‌زنم. چون درباره نسل انسانی بحث می‌کنم، با توجه به آن، مثال یک جوان - یعنی انسان بالغ - را بیان می‌کنم، که هر ملت قایل آن می‌باشد، و همچنین خداوند متعال در آن تخم و بذری برای نسل‌های آینده قرار داده است. فکر کنید نخستین آروزی او چه خواهد بود. از کتاب مقدس و همچنان ثابت است و همچنان عقل هم می‌گوید که فقط همسری که از جنسش باشد می‌تواند او را تسکین دهد، اگر هم جنسش نباشد، هیچ چیز دیگری از زیبایی‌های دنیا نمی‌تواند باعث تسکین او شود.

پرورش نوجوانان

در جوانی غریزه‌ی جنسی بر عقل غلبه دارد، انگار می‌گوید؛ بدون توجه به عذاب و عقاب بشتاب در دریای آرزوهای هوای نفس. حال بینیم که سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در این زمینه برای پرورش و تربیت انسان چیست. با کمی تأمل معلوم می‌شود که پیامبر - با توجه به غریزه‌ی جوانی - تربیت انسان را بدین گونه مشخص کرده اند که بعضی‌ها زن را به خاطر نسب، بعضی‌ها برای شرافت و بزرگی و بعضی‌ها برای زیباییش اختیار می‌کنند. اما نصیحت من برای شما این است که با زنی ازدواج کنید که سبب ارتقای زندگی اخروی شما شود.^{۸۷} زیرا اگر هدف زیبایی باشد، سراسر کارهای زندگی حول محور زیبایی خواهند

^{۸۷} بخاری کتاب النکاح باب الاکفاء فی الدین

چرخید، و کسی که برای کسب شرف و بزرگی با زنی ازدواج کند، تمام زندگی خود سعی خواهد کرد که چگونه خودش را صاحب بزرگی و شرف بسازد، کسی که چنین باشد، تمام سعی او این خواهد بود که به هر صورتی که شده خود را بایکی از نژادهای دیرینه پیوند دهد. سادات معمولاً در میان مسلمانان و برهمنها درهندوها گرمی تر شمرده می‌شوند. و او همواره سعی می‌کند هرطور که امکان داشته باشد خود را به خانواده‌ی نجیب و گرمی منسوب کند. پس محور زیبایی همواره شهوت، و محور حسب و نسب همواره فریب، مکر و جبر می‌باشد. لطیفه‌ای مشهور در مورد کسانی که خود را به خانواده‌ای معتبر منسوب می‌کند از این قرار است که: شخصی برای ادای شهادت به دادگاه رفت. ادعا کرد که از سادات است، طرف مقابل اعتراض کرد، رئیس دادگاه از یکی از شهود گروه دوم درباره ملیت او جويا شد، گفت؛ قطعاً این سید است، البته پدرشان پیش روی ما پینه دوز بود، ولی، مابه سید بودنش گواهی می‌دهیم، زیرا این شخص رو به روی ما ”سید“ شده است. پس این، فقط، چیزی است بیهوده. فقط سید بودن چه فایده‌ای دارد. اما صدها هزار نفر نداند که در پی تغییر دادن اصل و نسب خود هستند. بنابراین، کسی که تنها برای نسب ازدواج می‌کند، مبنایش بر دروغ و فریب خواهد بود، و کسی که برای زیبایی ازدواج می‌کند، تنها برای شهوت پرستی خواهد بود. اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: اگر امروز نیت و اراده‌ات درست نیست، پس در آینده چه خواهد بود. نهاد ازدواج خود را

باید براساس دین بگذاری، بدین صورت هر دو کارانجام خواهند شد، یعنی اعمال هم برمحور دین قرار خواهند گرفت.

پرورش بر موقع ازدواج

بعد از انتخاب زوج، شروط ازدواج مورد بحث قرار می‌گیرد. و بر سر این که مسئولیت بیش تر زندگی بر عهده ی مرد است یا زن اختلاف نظر بوجود می‌آید. دو خانواده ی مرد و زن می‌خواهند که هر کدام بر دیگری حکومت کنند، اما اینجا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌آیند و می‌فرمایند؛ به یاد داشته باشید که خدای متعال زن و مرد را از یک جنس آفریده است،^{۸۸} هر دوی آنها احساسات مشابه دارند و هیچ فرقی بین آنها نیست، همانطور که زن پدر و مادر خود را دوست دارد، مرد هم پدر و مادر خود را دوست دارد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم راهی را به ما نشان داده که اگر به آن عمل کنیم به سود دو طرف خواهد بود. چنانچه فرموده اند که: صله رحم داشته باشید،^{۸۹} بر اساس دستور خداوند، روابط صله رحم را رعایت کنید، با قول سدید سخن بگویند-^{۹۰} یعنی یکدیگر را فریب ندهید- ایشان دستور کاملی را در اختیار ما قرار داده‌اند، اگر مفصلاً بیان کنم، این سخنرانی به خطبه نکاح عوض خواهد شد، مختصر این که در این باره هم ربوبیت کردند.

^{۸۸} خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ - النساء: ۲

^{۸۹} بخاری کتاب الادب باب فضل صله الرحم

^{۹۰} وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا - الاحزاب: ۷۱

ربوبیت بر موقع آمدن همسر

وقتی عروس به خانه می‌شهر می‌آید، این موقعی است که ممکن است غریزه جنسی غالب شود، اینجا باز حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به میان می‌آمده و می‌فرمایند: اول به یک نصیحت من عمل کن و آن این که دعا کن. به یاد داشته باش که در نتیجه رابطه با همسر در آینده نسل‌هایی خواهی داشت، خوب قبول دارم که تو آدم نیکی هستی، ولی ممکن است فرزندان تو شرور باشند، و باعث ایجاد فساد در زمین شوند، و هرچه تقوا کسب کرده‌ای، یکسره نابود شود. پس از خدا بخواهید نتیجه اتصال شما تقوا باشد.^{۹۱} این موقعی بود که انگیزه‌ی شهوات می‌خواست تا بذر شهوت را و معنویت می‌خواست بذر معنویت را کشت کند، اما رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در میان آمده و می‌فرمایند که بی‌تردید تو بذر شهوت را بکار، اما با آمیختن معنویت!

ربوبیت بر موقع تولد اطفال

بعد، می‌رسیم به مرحله تولد فرزندان، همین که نوزاد به دنیا می‌آید، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به طرف ربوبیتش متوجه می‌شوند. و برای تربیت آن دستور مفصلی را در اختیار ما قرار می‌دهند، که نظیر آن در هیچ قوم دیگر یافت نمی‌شود. ایشان دستور داده اند که به

^{۹۱} بخاری کتاب الدعوات باب ما یقول اذا آتی اهله

محض تولد نوزاد، درگوشش نام الله تعالى بلند کرده شود.^{۹۲} هرچند طفل آن زمان ظاهرا یک جسم بی جان است، اما بازهم دستور دادند که درگوشش اعتلای نام الله را اظهار بدارند، این کار دو فایده دارد، اولاً سخنی که آن موقع به گوشش برسد تلف نمی شود، دوما پدر و مادر را متوجه این می کنند که اگر در وقت تولد دستور به تربیت آن است، پس زمانی که این کودک بزرگ شود چقدر تربیتش مهم خواهد بود.

دستور تربیت اطفال

پیامبر علاوه بر این که دستور آموزش کودک - بعد از آن که کمی باهوش شود - را داده اند، بر آموزش دختران نیز تاکید کرده، همانقدر که در این باره فرموده اند، کسی که دوتا دختر دارد و هردوی آنها را تعلیم و تربیت خوبی دهد، مقررش در بهشت خواهد بود.^{۹۳} به اندازه ای این موضوع را ضروری دانستند که انگار آموزش کودکان بر پدر و مادر واجب است. چنانچه می فرماید: **قُوًّا أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا**^{۹۴} این آیه مشتمل بر تعلیمات ظاهری و باطنی بوده، و برای هر دو نوع آنها مسئولیت را به عهده ی پدر و مادر قرار داده، و فرموده که فرزندان خود را از هر دو تعلیم برخوردار کنید، و آنها را از جهنم نجات دهید. مفهوم جهنم شامل

^{۹۲} کنز العمال ج ۱۶، ص ۵۹۹، نمره حدیث ۴۶۰۰۴، مکتبه التراث الاسلامی حلب، چاپ ۱۹۷۷ م

^{۹۳} ترمذی ابواب البر و الصلة باب ماجاء فی الشفقة علی البنات والناخوات

^{۹۴} خودتان و خانواده تان را از آتش نگه دارید! (مترجم) - سورة التحريم، آیه: ۷

بیماری، فقر و غیر آن که از جهالت سر چشمه می گیرند نیز می باشند، افزون بر آن جهنم آخرت هم است، پس به ما دستور داده شده که خانواده ی خود را از همه ی انواع جهنم نجات دهیم. بد اخلاقی از انواع جهنم است، زیرا مردم از آن متنفر هستند. پس معنای این آیه عام بوده، و دستور داده شده که ها نوع آتشی فرزندان خود را حفظ کنیم. این مسئولیت را به عهده ی یک مسلمان قرار داده که فرزندان کودک خود را زیر نظر داشته باشد. فرموده که اگر فسادى در حالت اخلاقى فرزند ایجاد شود، تو پاسخگوى آن خواهى بود.

ربوبیت یتیمان

بعضی از کودکان یتیم می شوند. دستور است که از اموال شان محافظت کنیم.^{۹۵} همچنین فرموده که چگونه احساسات شان را در نظر داشته باشیم. برای تعلیم شان چه باید کرد. برای پرورش و تربیت آنها دستورات مفصلی صادر فرموده، گویا آنها را هم تنها نگذاشته است. ولی در ادیان دیگر چنین نیست. اگر در ادیان دیگر برای تربیت اولاد قواعدی است، برای یتیمان نیست، و اگر برای تربیت یتیمان قاعده ای باشد برای فرزندان شان نیست، اما آموزه های حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تمامی آنها را در بر گرفته، و هیچ یک را از چارچوب ربوبیت خود خارج نکرده است.

^{۹۵} وَأُولَئِذِينَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا تَنْبَغُ لَوْلَا الْخَيْبِثَ بِالطَّلِيبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ - النساء: ۳

راهنمایی برای جوانان

بعد از کودکی جوانی انسان است، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در رابطه با جوانی مصفلا راهنمایی می‌فرمایند. مثلاً، تا چه حدی، در احساسات آزادی دارند، با پدر و مادر شان چگونه رفتار کنند، پدر و مادر با فرزندان جوان خویش چه برخوردی داشته باشند. شخصی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گفت؛ پدرم به برادرم اسب داد ولی به من نداد، پیامبر پدر را احضار کرد و فرمود: اگر توان داشته باشی به هر دو اسب بدهید، در غیر این صورت اسب را از دیگری هم پس بگیر.^{۹۶} در سن جوانی وقتی احساسات من و تو موج می‌زنند، راه کاری برای آن وقت هم بیان فرموده اند. محدودیت های دختر و پسر کدامند، تا چه اندازه در امور زناشویی آزادی دارند و تا چه اندازه تقید داشته باشند، و روابط میان خواهر و برادر چیست.

ربوبیت در امور دنیا

همچنین در کارهای دنیوی که بطور معمول مردم انجام می‌دهند، احکام مفصلی بیان فرموده اند. ایشان دستور دادند که در معاملات تجارتي فریب ندهید.^{۹۷} درباره قرض و وام موقت و یا دیر کرد آن، مقررات

^{۹۶} بخاری کتاب الهبة و فضلها و التحریض علیها باب الهبة للولد و باب الاشهاد

فی الهبة «چکیده»

^{۹۷} ابوداؤد کتاب البیوع باب فی النهی عن الغش

جداگانه، و درباره گرو گذاشتن، خرید و فروش راهنمایی‌های مختلفی بیان فرموده اند.

ایشان برای همه ی این نیازهای روزمره احکام و دستوراتی صادر فرمودند، وقتی انسان به بزرگسالی برسد، فرزندان چگونه باید با او رفتار کنند، چنانچه فرمود؛ به پدر و مادر بزرگ سال خود اف هم نگوئید.^{۹۸}

ربوبیت و وفات شده

رسول اکرم برای لحظات آخر عمر هم احکامی بیان نموده می فرمایند: این وقت آخر، مختص انسان در حال مرگ است، پس عاقبت آن شخص را برای کمی منفعت شخصی خود، به باد نده. باید به او اجازه داد تا رو به سوی خداوند متعال کند و در دل، محبتی با او ایجاد نماید. با پرسش‌هایی چون: عاقبت کودکان چه خواهد شد، همسر چه خواهد کرد، آن لحظات ثمینش را تلف نکن، بلکه برای او قرآن کریم - بخصوص سوره یاسین^{۹۹} - را تلاوت کن. و بعد، به مشکلاتت برس، نه این که آن‌ها را به او بگویی و آخرین لحظات حیاتش را هدر دهی. همچنین، پیامبر می‌فرماید؛ اگر کسی دارایی داشته باشد، باید در زمان حیات خود وصیتش بکند،^{۱۰۰} تا هنگام مرگ، این امور، او را نگران نکند. آنقدر به

^{۹۸} فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ - بنی اسرائیل: ۲۴

^{۹۹} سنن ابی داؤد کتاب الجنائز باب القراءة عند المیت

^{۱۰۰} كُتِبَ عَلَيْهِمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا ۖ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ ۗ حَقًّا

عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ - البقرة: ۱۸۱

این امور حساس تأکید می‌کردند که یک از اصحاب پیامبر می‌گوید: او هر شب بوقت خواب وصیت‌نامه خود را زیر بالینش می‌گذاشت.^{۱۰۱} و این دستور بخاطر این بود تا لحظه‌های نهایی او تلف نشود تا بتواند به طرف خداوند متعال متوجه شود. این وقت برای توجه کردن به طرف خداوند متعال می‌باشد تا این رابطه در زندگی اخروی هم برقرار بماند. اگر کسی در وقت مرگ بگوید ای وای، فرزندانم! ای وای همسر! وقتی که روحش جدا می‌شود آن وقت تمامی توجهش به همین طرف خواهد بود، اما اگر وقت مرگ نام خدا را بگوید، در وقت جدا شدن روحش هم توجهش به طرف خداوند متعال خواهد بود. به طور مثال، اگر کودکی برای نان گریه کنان بخواب رفت، صبح وقتی که از خواب بیدار می‌شود آن وقت هم نان را یاد می‌کند. خلاصه این که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این لحظات آخر را هم فراموش نکرده، فرمان داده که در این وقت باید خداوند را تحمید و تقدیس کرد.

ربوبیت بعد از مرگ

پیامبر زمان وفات انسان را هم در نظر گرفته و چگونگی دفن و کفن مرده را نیز شرح داده است. ایشان برای مرده‌های هر قوم احترام قایل بودند. روزی جنازه ای گذشت، ایشان به احترام آن جنازه بلند شدند، شخصی گفت یا رسول خدا! این جنازه ی یک یهودی است. ایشان در

^{۱۰۱} مسلم کتاب الوصیة باب وصیة الرجل مکتوبة عنده

پاسخ فرمودند که یهودیان هم بندگان خدا هستند.^{۱۰۲} و نیز می فرمایند؛ مردگان را به نیکی یاد کنید.^{۱۰۳} و در واقع می توان گفت که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم طوری به بهبودی هر مرده ای رسیدگی می کردند که گویا اینطور ربوبیت آن ها را انجام داده اند، و از تولد تا مرگ هر آنچه انسان نیازمند رهنمود آن بود، برای آن، احکام ضروری را بیان فرمودند. و اگر به تمام افراد جداگانه نظر کنیم، در آن هم ربوبیت شان به نظر می رسد.

ربوبیت معنوی

از همه مهم تر این که پیامبر برای زندگی آخرت تکیه گاهی هستند. ایشان از افراد هر قومی خواستند تا در دعوت الهی شریک شوند. ایشان در این باره می فرمایند؛ تمامی پیامبران برای قوم خویش فرستاده شده اند، اما من برای همه ی اقوام جهان فرستاده شده ام.^{۱۰۴} اینطور نیست که دین اسلام به کسی بگوید شما هندو هستید پس با تعالیم عربستان کاری ندارید؟ بلکه ایشان نوری را با خود آورد که خداوند متعال در باره ی آن می فرماید: لَا شَرِیْقَیَّةَ وَلَا غَرْبَیَّةَ^{۱۰۵} یعنی هیچ ربطی به شرق و غرب ندارد. به این ترتیب پیامبر هم خود را به عنوان مظهرِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ثابت کردند. زنی

^{۱۰۲} بخاری کتاب الجنائز باب مَنْ قَامَ بِجَنَازَةِ يَهُودِيٍّ

^{۱۰۳} ابو داود کتاب الادب باب فی النهی عَنِ سَبِّ الْمَوْتِی

^{۱۰۴} بخاری کتاب الصلوة باب قول النَّبِیِّ ﷺ جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا

^{۱۰۵} النور: ۳۶

پیش حضرت مسیح ناصری علیه السلام آمد و گفت مرا از تعالیم خود بیاموزید، ولی چون تعلیم ایشان تنها به یک قوم محدود بود، و آن زن، از آن چارچوب بیرون بود، بنابراین پاسخ داد: من نمی‌توانم مروارید خود را جلوی خوکها بریزم،^{۱۰۶} درست نیست که نان کودکان را برداریم و برای سگ‌ها بیندازیم.^{۱۰۷} به این ترتیب به او گفت که تعلیم او محدود می‌باشد، اما حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تعالیم خود را برای تمامی مخلوقات گستراند، و به این ترتیب ایشان مظهر اتم رَبُّ الْعَالَمِينَ شدند.

ربوبیت عمومی

ربوبیت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم چه از لحاظ جسمی و چه از لحاظ روحی گسترده می‌باشد. در میان یهودیان ربا ممنوع است، اما از غیر یهودیان ربا می‌گیرند.^{۱۰۸} حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سود را برای همه ممنوع کرد، ایشان فرموده اند: اگر تهیدستی پولی قرض کند و از او نزول گرفته شود در اصل به آن ظلم شده است، گویا به طور جسمی هم هیچ نوع تبعیضی نگذاشتند. اما با کمال تأسف، در میان مسلمانان افرادی پیدا شده‌اند که فریب دادن به پیروان سایر ادیان را

^{۱۰۶} متی باب ۷، آیه ۶

^{۱۰۷} متی باب ۱۵، آیه ۲۶

^{۱۰۸} تفسیر باب ۲۳، آیه ۱۹، ۲۰

جایز می‌دانند. بعضی از آخوندها فتوا داده‌اند که سود گرفتن از کافر جایز است، در حالی که اگر کسی نیازمند کمک باشد، بدون توجه به قومیت آن باید به او کمک کرد. اگر فریب و نیرنگ بد است، باید برای همه بد باشد، نه با ما بد و با دیگران جایز باشد. حضرت خلیفه اول حکایت می‌کردند که: به شخصی هشت‌آنه دادم که به ارزش چهار آنه^{۱۰۹} فلان چیز را بیاورد، بعد از مدتی برگشت و هشت‌آنه را هم برگرداند. گفت امروز به یک کافر چه فریبی دادم! چیزی به ارزش چهار آنه خریدم. بعد درباره چیز دیگری - که معمولاً داخل دکان موجود است - پرسیدم، همین که او به ته دکان رفت، هشت آنه را که فراموش کرده بود درکشو بگذارد، را برداشتم و درجیم گذاشتم. پس بعضی از مسلمانان این را جایز قرار می‌دانند، که هرگز طبق تعالیم اسلام نیست. دین اسلام آموزش می‌دهد که باید با همه به عدل و انصاف معامله کرد. پس در معاملات دنیوی هم این تمایز را نباید جایز دانست.

تبعیض رنگ‌ونژاد

علاوه بر این حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تبعیض نژادی را یکسره از بین بردند. در کلیساها، مسیحیان برای ثروتمندان و فقیران صندلی‌های مجزایی گذاشته‌اند. هندوها نیز بعضی‌ها اچوت و بعضی‌ها

^{۱۰۹} در هند یک روپیه شانزده آنه می‌باشد و هشت آنه برابر با نیم روپیه و چهار آنه برابر است با ربع آن.

برهمن هستند. یهودیان هم بنی‌هاورن و بعضی‌ها بنولای می‌باشند، اما رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند تبعیض نژادی هیچ ارزشی ندارد. گرامی تر کسی است که کارهای نیک انجام دهد.^{۱۱۰} کسی که شریر و دروغگو باشد و اعمال بدی انجام دهد، از هر طبقه‌ای باشد، بد است. این موضوع بر جزئیات تمامی مذاهب گسترده است، اما حالا چون وقت نماز مغرب نزدیک است، به جزئیات نمی‌توان پرداخت و فقط می‌توان اشاره‌ای به موضوع کرد.

الهام الهی

معنای صفت رحمانیت این است: هرچه را که خدا آفریده، وسایل استعمال آن را نیز فراهم آورده است. بر این مبنای نگاه می‌کنیم که آیا خدا در برآوردن خواسته‌های کسانی که مستحق نیستند، اهتمامی داشته است؟ در این رابطه به خاطر داشته باشید، آنچه را که بدون تلاش بدست آید، الهام است. در عهد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم درب الهام بسته شده بود، و معمولاً دانسته می‌شد که حالا درب وحی بسته شده، و نزول الهام بر پیشینیان ختم شده، و نسل‌های بعدی هیچ امیدی برای بدست آوردنش آن نداشتند. او با توجه به احساسات انسان‌ها فرمود؛ درب الهام هنوز هم باز است. اگر درآدمی لیاقت و صلاحیت بدست آوردن چیزی باشد و او از آن بی‌اطلاع باشد، برای بدست آوردن آن کوشش نخواهد کرد. اگر کسی از گنجی که در خانه اش است بی‌اطلاع

^{۱۱۰} إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ - الحجرات: ۱۴

باشد، برای او چه سودی خواهد داشت. پس صلاحیت و قابلیت در هر قوم وجود دارد. خداوند متعال قابلیت بدست آوردن الهام را در ذهن هر کس نهاده است، راه بدست آوردن آن امید و توکل می باشد، پیامبر در همه جهان، آن امید را دادند که اکنون برای شان درب الهام باز است. به یاد داشته باشید، درب یافتن الهام فقط امید و توکل است. خداوند متعال طبق امید بندگان با آن ها برخورد می کند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرمایند که خداوند متعال به من فرمود: **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي^{۱۱۱}** یعنی من طبق گمان بندهام با او برخورد می کنم. اگر بگویند درب الهام بسته شده، من هم می گویم، بسته است. اگر بگویند هر طور که باشد من به خدا وصل خواهم شد، من هم می گویم که خیلی خوب، بیا و با من وصل شو! او این امید معنوی را ایجاد کرد و درب توکل را باز نمود.

اهتمام کامل کمک به تنگدستان

یک مثال جسمی راهم در این رابطه بیان می کنم. تمامی مذاهب به پرداخت صدقه و خیرات سفارش کرده اند، اما تا موقعی که این کار تحت هیچ نظامی انجام نشود، نمی تواند کامل باشد. همه می گویند که خوب، می پردازیم. اما کی و چه مقدار خواهند پرداخت، از آن هیچ خبری نیست. اما رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برای آن قواعد و مقرراتی وضع فرمودند که: هر کسی که توان پرداخت دارد، باید سالی یک بار برای تنگدستانی که هیچ وسیله ای برای امرار معاش ندارند، مقداری پول

^{۱۱۱} بخاری کتاب التوحید باب قول الله تعالى يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ

مقرر شده بپردازد، همچنین باید تمامی آن پول در یک جا جمع شود و بین همه‌ی مستمندان توزیع شود. بدین شکل وضع مالی تنگدستان را بهبود بخشیدند. این نیز فقط تحت صفت رحمانیت انجام پذیر خواهد بود. وقت کافی نداریم، اگر مفصلا در این مورد صحبت شود، آشکار خواهد شد که چگونه پیامبر به وسیله‌ی آن، راه دزدی، راهزنی، فساد و غیره را بست.

مظهر اتم و صفر حییت

وصف سوم، رحیمیت است، معنایش این است که به ازای عملی، عالی ترین پاداش داده شود. مردم خوب همواره در عوض احسانات یک دیگر باهم نیکی می‌کنند، مثلا اگر شخصی به کسی بگوید ”جناب عالی“ او هم در پاسخ کلماتی بهتر از آن را به کار می‌برد و می‌گوید: ”بفرمایید، تشریف بیاورید، به چشم“ یکی می‌گوید، شما آدم خوبی هستید، دیگری می‌گوید، بنده که در مقابل جناب عالی چیزی نیستم، و به هیچ وجه نمی‌توانم به جایگاه شما برسم. اما این ادب و تهذیب فقط تا وقتی است که به نفع او باشد، و اگر موقعی به ضررش باشد همه چیز را فراموش می‌کند. اهل دهلی معمولا میرزاواهل لکنو میرنامیده می‌شوند، هر دو به تهذیب و ادب معروف اند، می‌گویند؛ روزی میرزای دهلی و میرلکنو در ایستگاه قطار همدیگر را دیدند، هر دو با خود گفتند که باید کاملا از تهذیب و اخلاق استفاده کنم، مبادا طرف مقابل مرابی ادب بشمارد. به درب قطار که رسیدند آقای میر- در حالی که روبروی آقای میرزا خم شد- گفت: حضرت میرزا صاحب، سوار شوید، آقای میر بیش تر از او خم شد و گفت: لطفا

شما بفرمایید، بنده ی ناچیز حق سوار شدن قبل از شما را ندارم. سایر مردم در حال بار کردن کالای خود و نشستن در قطار بودند، این دو کنار درب قطار ایستاده و به نمایش هنرتهذیب و اخلاق خود می پرداختن، اما همین که سوت قطار به صدا درآمد، یکی از آن ها دیگری را هل داد و گفت؛ بی تربیت از راهم دور شو! بگذار وارد شوم! پس موقع فداکاری که می رسد تمامی ادب و تهذیب فراموش می شود.

جزا در مقابل زیان

اما رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با وجود آن که زیان می دیدند، اما جزای آن را به رحیمیت می دادند. همه ی پیامبران درباره او پیش گویی کرده، و گفته اند: مردی خواهد آمد که مردم از او استفاده خواهند کرد. اگر اول تعالیم اسلام را نگاه کنیم، می بینیم که در برابر کل مسلمانان، تعدادی کسانی که در نتیجه چنین پیش گویی هایی ایمان آورده اند، خیلی کم است. در مقابل تعداد کسانی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آن ها را با تعالیم و حسن اخلاق خویش جذب کردند، خیلی بیش تر است. اما باز هم خودشان زیان برداشته و در برابر آن جزای نیکو عطا فرمودند. زیرا اگر مسلم بدانیم که پیامبران گذشته هم صادق بودند، در آن صورت این مناقشه در میان می آید که پس نیاز بعثت آنحضرت ﷺ چه بود؟ اگر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرمودند: پیامبران پیشین همه دزد و راهزن بودند، تنها من پیامبر هستم، چون دنیا به یک راهنمایی نیک نیاز داشت، کارش خیلی راحت تر بود. مگر نه،

ایشان برای پرداختن پاداش آن فرمودند که **إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** ۱۱۲ تعداد کسانی که در نتیجه ی پیش گویی های پیامبران گذشته درباره ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به اسلام روی آوردند، شاید به بیست یا دویست نفر برسد، اما آن‌هایی که پیامبر آن‌ها را قایل تقدیس خویش کردند به صدها میلیون نفر می‌رسد. به این ترتیب به ازای احسانی کمی که پیامبران دیگر برایش کرده بودند پاداش عالی را دادند، درحالی که خودشان خسارت دیدند. پیروان پیامبران گذشته بر پیامبران خود ایرادهایی گرفتند، اما حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تمامی آن‌ها را دور کرد، و فرمود: کسی که در این پیامبران عیبی می‌جوید، خودش معیوب است.

پاداش به‌تهی‌دستان

اولین کسانی که وارد گروه انبیاء می‌شوند تهی‌دستان هستند، هرقل نیز این مسئله را مدنظر داشت و از ابوسفیان پرسید؛ **أَشْرَافُ النَّاسِ أَتْبَعُوا أَمْ ضَعَفَاءُ هُمْ** ۱۱۳ وقتی که جماعت استوار می‌گردند مال و منال زیاد می‌شود، آن موقع خویشاوندان، خودشان را صاحب آن اموال و منال می‌دانند و آن اموال را باهم تقسیم می‌کنند. مگر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند که هر قدر اموال بیاید، فرزندانم - هر چند تهی دست

۱۱۲ فاطر: ۲۵

۱۱۳ بخاری کتاب بدء الوحی بَابَ كَيْفَ كَانَ بَدْءُ الْوَحْيِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

هم باشند- هیچ سهمی در آن نخواهند داشت.^{۱۱۴} تهی دستان خدماتی برای دین انجام دادند، و این هیچ احسانی بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نبود، بی تردید آن‌ها ظاهرا به او کمک می‌کردند ولی در واقع به خود کمک می‌کردند، ولی پیامبر -به اصطلاح-، یاری رساندن آن‌ها را آنقدر لحاظ کردند و به آن‌ها فرمود: ما حق فرزندان خود را- هرچند تهی دست هم باشند- در اختیار شما می‌گذاریم.

وصف مالک یوم الدین

وصف چهارم **مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ**^{۱۱۵} بیان شده است. مالک کسی است که از پیش در فکر دارایی‌های خود باشد، ممکن است پیشخدمت بگوید، چیزی نیست بعدا خواهیم دید، ولی مالک همه‌ی امور را -از پیش- می‌سنجد تا نزاعی پیش نیاید. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به طور معنوی به گونه‌ای مالک یوم الدین است، چون راه نجات هر اشتباهی که ممکن است از انسان سر بزند را بیان فرمودند. نگاه می‌کنیم که در دنیا رئیس دادگاهی سارق را مجازات می‌کند، اما عواملی که باعث سرقت می‌شوند را از بین نمی‌برد. مذاهب دیگر آموزش داده اند که انسان شرور را باید مجازات کرد، اما پیامبر درب شرارت را بسته اند. از طرفی ایشان استغنا را ایجاد کردند و فرمودند که حریص نباشید، و از

^{۱۱۴} بخاری کتاب الزکوة باب مَا يُذَكَّرُ فِي الصَّدَقَةِ لِلنَّبِيِّ ﷺ و آله

^{۱۱۵} الفاتحة: ۴

طرف دیگر با توجه به این که تنگدستان از سبب نیازمند بودن به سرقت و غیره مجبور نشوند، نظم زکات و صدقات را ایجاد فرمودند. بعضی از مذاهب دستور داده‌اند که بدکاری نکنید، اما ایشان می‌فرمایند کسی را به نظر بد نگاه نکنی^{۱۱۶} چون دلیل اصلی بدکاری می‌باشد. و در صورت عدم برآوردن نیازها، انسان را برای نجات دادن از بدکاری اجازه داده که حتی چهار زوج بگیرند.^{۱۱۷} گویا معامله ای همچون رئیس دادگاه را نکرده، بلکه همچون مالک عمل کردند. صاحب اموال چنین نمی‌کند که اگر خدمتکار حیواناتش را کتک بزند، او را مجازات خواهد کرد. بلکه او قبلا خدمتکار خویش را از تجاوز و بدرفتاری بر حیوان‌ها بازمی‌دارد. چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مظهر اتم وصف مالک بودند، بنا براین بیش‌تر از خودمان به ما خیراندیش بودند. یک صحابی روزها روزه می‌داشتند و شب‌ها زنده داری می‌کردند. ایشان او را از این کار منع کردند، و فرمودند که همسرت بر تو حق دارد، همسایه بر تو حق دارد و لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقٌّ^{۱۱۸} یعنی و همچنان نفست هم بر تو حق دارد،

^{۱۱۶} قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ - وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ.

النور: ۳۱، ۳۲

^{۱۱۷} فَأَنكِحُوا مَا كَتَبَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتًى وَ تِلْكَ وَرَبْعَ - النساء: ۴

^{۱۱۸} مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۰۰ «مسند عبد الله بن عمرو رضی الله عنه»، چاپ بیروت

انگار مالک به خدمتکار خود دستور می‌دهد که اسب من را سریع ندواند، به همانطور ایشان هم عمل کردند.

مظهر کامل اوصاف الهی

این موضوع به قدری وسیع است که اکنون جز اشاره ای کوچک نمی توان چیز بیش تری بیان کنم، هر چهار وصف به گونه ای در وجود شان یافت می‌شوند که به نظر می‌رسد که ایشان نه تنها انسان کامل، اکمل بلکه انسان کامل کننده ی هستند؛ یعنی دیگران را نیز به کمال می‌رسانند. پس هر انسانی که بیننده ی حسن و جمال باشد، برایش لازم است که قدردان پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد.

دعایی از خداوند متعال

بالاخره، من از خداوند متعال می‌خواهم هدف ما را که همانا ایجاد محبت و الفت در میان اقوام مختلف است و امروز برای آن گرد هم آمده ایم، به طور کامل برآورده کند. خداوند مردم را توفیق ببخشد تا عادت و قابلیت مشاهده کردن حسن واقعی در آن‌ها ایجاد شود. حسن ظاهر را که هر کس می‌تواند ببیند، اما حسن واقعی را مردم کمی می‌توانند ببینند. صداقت درجه عالی و اخلاق درجه عالی را هیچ کس نگاه نمی‌کنند، به این دلیل که خداوند متعال مظاهر خود را که به صورت پیامبران پیدا کرده، مردم با ایشان آشنایی ندارند، خداوند این حالت شان را دور کند تا بتوانند نور او را ببینند. در میان همه ی هندوها، سیک‌ها، مسیحیان، زرتشتیان محبت ایجاد فرماید، تا بتوانند حسن پیامبران را

بینند، والگوهایی نیکو، درهرقومی که باشد، درسی از آن بگیرند. بودا، کرشن، زرتشت و در سرگذشت زندگی هر یکی از پیامبران وقایع هستند که مسلمانان می‌توانند پندی از آن به دست بیاورند، چون خداوند متعال حسن را درهرجای آفریده است، من دعا می‌کنم که خداوند مردم را توفیق بدهند تا از آن‌ها بهره‌ای بردارند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مطاع همه و جامع کمالات همه هستند. اما الگوهایشان در هر قوم وجود دارند، پس به طرف هر حسن توجه کنید و به هر نوعی از نیکی نگاه کنید. به حضرت مسیح موعود علیه السلام لقب شهزاده صلح داده شده، من از خداوند متعال دعا می‌کنم که مردم را توفیق درک کردن آن‌را عطا فرماید که همین راه صلح است. و به ما هم توفیق بدهد که بتوانیم صلح و آرامش را در جهان ایجاد کنیم و از هر نوع لغزش ما را نگهدارد، آمین.



Muhsin-e-Insaniyyat^{sa}

(Persian translation)

This book is a compilation of the three lectures delivered by Hazrat Mirza Bashir-ud-Din Mahmood Ahmad (*may Allah be pleased with him*), the second successor to the Founder of the Worldwide Ahmadiyya Muslim Community, on the subject of the blessed life history and character of the Holy Prophet of Islam (*peace and blessings of Allah be upon him*).

The first of these lectures was delivered in 1928 and the other two in 1933 to commemorate the noble character of the Holy Prophet of Islam (*peace and blessings of Allah be upon him*). This was a time when the opponents of Islam had launched a vicious campaign to malign and besmirch the image of the Holy Prophet of Islam (*peace and blessings of Allah be upon him*) across the Indian sub-continent.

It is in this historical backdrop that the worthy lecturer argues that the Holy Prophet of Islam (*peace and blessings of Allah be upon him*) was not only the greatest benefactor of humanity but also the Best of the Prophets, whose holy influence will continue to purify the hearts until the Last Day.

ISBN 184880166-1



9 781848 801660